

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228348

UNIVERSAL
LIBRARY

کتاب سفینۃ النجا

فهرستِ معبره اهلِ سعادت که در کتابِ انهار و ابحار و قولِ نعمتِ زائده نقل شده

[illegible]

سفينة النجات



یا قوام بندہ کفیل
سینہ ۳۲ شری



يَا عَلِيَّ اَذْكُرْنِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله فالله السموات والارض وجاعل الملكة والروح الواحد الاحد الذي
ليس كمثل شئ وهو السميع البصير هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو
بكل شئ عليم والصلوة على رسوله وجديه وصفيه خاتمة الانبياء والمرسلين
وعلى اله المعصومين الذين اذهب الله عنهم الرجس وجعلهم سفيحة
لنجاة العالمين **اقابعد** جنن گوید که تری من حاج رحمت ایندی بی نیاز بن کمال الدین حسین
علی رضای منسوب بارکان شیراز که چون در غنویان شباب حسب الاقضاء فیهم ان نافذ الحکم تقدیر
سفر بندستان روی نمود و در او ان توقف در انچه دیدید همیشه که جمعی کثیر از مجتبین غافل العقیده
اهل بیت را بنا بر مصلحت وقت آمیزش و اختلاط با ارباب چهار مذنب که خود را اهل سنت و جماعت نام
کرده اند ناگزیر بود و همواره در محافل و مجالس بر سبیل گناه و تقصیر در میان ایشان سخنان در باب
امامت مذکور میگشت و اهل خلاف از روی اضطراب در انکار آیات و احادیث داله بر امامت علی
ابن ابی طالب اصرار میورزیدند و بسیار از مجتبین اهل بیت بنا بر آنکه از علوم عقلی و نقلی نصیبی کامل
نداشته ایشانرا قوه مطالعه کتب مبسوطه علمائشیعیه ایضا غایب بود و استنباط دلائل از کتب اهل بیت

نیز ایشان معتذر بود لهذا باقتضا بضاغت بواسطه انتفاع شیعیان احمدی و سایر طالبان و همچنین
در خاطر فایز تقسیم یافت که از روی انصاف در باب عقاید فرقه نجیه اثنا عشریه و تحقیق اصول دین
از معرفت ائمه و معرفت بنی و امام و معاد بفارسی تالیفی مبسوط مشتمل بر دلائل و اقوال هر دو فرقه
و احادیث مرویه از صحیحین و طایفه در قلم آر و بخوبی مردم را از ان مایل حقی و افسوس دوزی
شود لیکن کثرت سوانح ناگوار و عدم مساعدت روزگار سرانجام این کار را بوقت دیگر موکول نمود
تا آنکه در عین اراده مراجعت بوطن مالوف بعضی از عزیزان گرامی بر تجمیع عزم سابق نمائند که در
و چون باضیق وقت و عدم فرصت نهایت خاطر پریشانی علاقه گشته بود و انامیه از کتب که می باشد
در نظر باشند نیز بدست آمدنش تعسر بل تعدر داشت لهذا مطلوب معهود را از تخریق تعویق برآوردن
مناسب ندید اما در تالیفه مختصری که تمام الفایده عام النفع در باب امامت پرداخت و بر ذمه خود
لازم گردانید که در جمیع مراتب سخن جانب انصاف را مرعی داشته سر موی از طریق مواجبات
نورزد و در توضیح و تقییم دلائل کوشش نماید بخوبی که خاص و عام را از نوایه صلبه آن بهره تمام بوده باشد
و از برای اتمام حجت همه با احادیث و روایات و آله بر مطلق از صحیح معتبر و کتب معتدله موثق
القول مسلم البشوت ایشان تخریر نموده تا ختم را در انکار مجالی نماند و چون گردیدن با امام بعد از گذشت
بخدا و رسول صورت پذیر است مناسب دید که بر سبیل اجمال از تشنه خدا و رسول برخی مذکور سازد
و در خاتمه از معاد نیز بر سبیل اختصار سخنی چند نگاشته آید و چون غرض انتفاع جمیع طالبان طریق تقییم
است لهذا همه جا مطالب را از مقدمات ظاهره که هر کس دریافت آن تواند نمود استخرج می نماید و این
مختصر که مسمی است بسفینه النجات مرتب گشته بر سه مقام و خاتمه و اندر الموفق و المعین مقام
اول در معرفت ائمه مشتمل بر دو اساس اساس **اول** در تقریر دلیل بر نبوت واجب
الوجود بدانکه معنی موجود که مرانی است با هست در فارسی بر بی است و احتیاج به تعریف ندارد و
همچنین معدوم که مراد از بقاء نیست در فارسی و لهذا از بله و صبیان هر گاه سوال کنند که فلان چیز
هست یا نیست البته جواب میدهند بی آنکه بپرسند معنی هست و نیست را و از خواص فرد و ماصدق بود
یعنی آنچه موجود در آن محمول میشود و راست می آید چنانکه میگویند فلان چیز موجود است آنست که غلظ

آثار باشد یعنی اثری بر آن مترتب شود یا باعتبار فاعل بودن مثل پیدا شدن روشنی از آفتاب
 و حرکت از جسم یا باعتبار قابل بودن مثل استعداد نقطه از برای صورت بناتی و حیوانی و انسانی
 و معدوم است که اثری بر آن مترتب نشود پس اگر برشی اثری مترتب شود در خارج اذعان
 از امور موجود خارجی گویند و اگر اثری بر آن مترتب شود در اذعان از امور موجود ذهنی میگویند و برین
 قیاس کن محذور را و همچنین مفهوم وجود و عدم که عبارت است از بودن و نبودن نیز به همین
 چنانکه ظاهر است و فرد حقیقی وجود آن امر است که شیئی باعتبار آن مظهر آثار و مصادق مفهوم موجود است
 بخانه که فرد نور آن امر است که شعله شمعها و جرم کوینها و سایر چیزها بر آن روشنی است و ازین جهت
 تعبیر کرده میشود بهیستی دیگر باید دانست که نسبت وجود و عدم هر دو با هم بیچشمی است و از امور متصوره میشود
 بود که مذوری باشد و الا لازم می آید اجتماع نقیضین بواسطه آنکه بنا برین تقدیر هم وجود و نظریات آن
 امر ضروری خواهد بود و هم عدم پس در خارج هم موجود باشد بالضرورة و هم معدوم و این نیست مگر
 اجتماع نقیضین و هم چنین نمیتواند که امری از امور نه صلاحیت انصاف بوجود خارجی داشته باشد
 و نه صلاحیت انصاف بعدم خارجی و الا لازم می آید که نه موجود باشد در خارج و نه معدوم و این
 محال است زیرا که ارتفاع نقیضین است پس هر امری از امور متصوره یا عدش نظریات ضروری است
 و صلاحیت وجود ندارد و یا وجود نظریات ضروری است و عدم بر ذاتش روانیت یا عدم نظر
 بذاتش ضروریست و نه وجودیکه هم صلاحیت انصاف بوجود دارد و هم صلاحیت انصاف بعدم اول
 را امتنع میگویند و ثانی را واجب و ثالث را ممکن پس موجود خارجی منحصر است در واجب و ممکن بعد
 ازین بدانکه هر چه نظریاتش تنها قطع نظر از جمیع امور مغایره موجود باشد یعنی ذاتش بهیستی بدون
 احتیاج با امری از امور کافی باشد در مظهر آثار بودن بیشک و شبه عدم بر ذاتش روان خواهد بود
 و این محلی بسیار روشن است نزد ذوق سلیم و لهذا اربعه چون نظر باصل ذاتش زوجه است بر وجه
 زوجه است از ذاتش منفک نمیتواند اکنون میگوئیم باید که از موجودات فردی باشد که نظریات
 نباتیه آن احتیاج با امری دیگر موجود باشد و الا هر یک از موجودات در موجود شدن محتاج خواهند
 بود بعلت و موجب یعنی وجود دهنده زیرا که بدیهه عقل حکمت بآنکه هر چه در وجود محتاج غیر است

البته محتاج خواهد بود بایجاد کننده و آن موجود تیر باید که در حین ایجاد آن نمی موجود باشد چه وجود
 موجود دهنده است و او را تراست چنانکه روشن است بر جمیع عقلا پس بطریق اولی موجود
 خواهد بود و بنا بر فرض مذکور آن موجود نیز محتاج است بموجودی دیگر و همچنین پس حال نیاید
 از آن نیست که بر میگردد بطریق دور مثل آنکه زید را عمر ایجاد کرده باشد بقرض و عمر را بکبر
 و کبر را خاله و باز خاله را زید ایجاد کرده باشد یا میرود بطریق تسلسل مثل آنکه زید را عمر ایجاد کرده
 باشد و عمر را بکبر و کبر را خاله و همچنین الی غیر نهایت برود و هیچ با منتهی نشود و این هر دو باطل است
 زیرا که ازین قرار هر یک در موجود شدن موقوفند بیکدیگر پس از کجا موجودی بهم میرسد تا
 از آن بهم تواند رسید و از برای هر عقلی از ملاحظه این چنین سلسله که موجود شدن هر یک از آنها
 در بند موجود شدن دیگری باشد یقین ثابت جازم بهم میرسد که هیچ یک از آنها موجود نمیتوانند شد
 و این در نهایت ظهور است و اصلانک و شبهه در آن راه ندارد و از اینجاست که هرگاه شخصی گذرش
 بر قالب چند بیان افتد و یار دیگر که بر آنها بگذرد و همه را ندیده باشد و سوال کند اینها را که جان بخشد
 اگر جمیع مردم عالم اتفاق کرده اند را خبر دهند که اینها همه از یکدیگر جان یافته اند بی آنکه موجودی
 دیگر یک کس یابد و کس یا همه آنها را ندیده کرده باشد آن شخص هرگز اعتقاد نخواهد کرد و هیچ وجه
 بدو درش نخواهد افتاد بلکه از کذب محض خواهد شمرد و سخن همه را بر خویزد و استهزا حاصل خواهد کرد
 چنانکه ظاهر است شجر شمع بنی فوریه نزد دیکت چه دور نیز و شمع و اگر از وی نور پس
 متحقق شد که فردی از موجودات هست که نظر بذات بذاته موجود است و دانسته شد که هر چه
 نظر بذات است موجود است انعکاس وجود از ذاتش محال باشد عدم بر او را نخواهد بود و الا
 لازم می آید که هم موجود باشد و هم معدوم و این اجتماع نقیضین است و اجتماع نقیضین محال
 است برایشه و چون دانسته شد که هر چه عدم بر ذاتش روانیت واجب الوجود است پس
 یقین گردد که عالم را ناچار است از آفریدگار واجب الوجود که بذات خود موجود است
 و هیچ وجه عدم بر ذاتش روانیت و جمیع سلسله وجودات با و منتهی می شود و هو المبدأ
 و الیه المآب بتعلیه از این تحریر یافت ظاهر شد که وجود واجب عین ذات اوست و الا

در مرتبه ذات بذاته موجود نخواهد بود بلکه محتاج باشد در موجود شدن بوجود که غیر ذات اوست
 و حال ممکن ثابت شد که باید در مرتبه ذات بذاته موجود باشد و نیز اگر وجودی که واجب باشد موجود
 زاید بر ذات باشد خالی از آن نیست که مقتضی آن وجود ذات یا غیر ذات اگر ذات باشد
 لازم آید تقدم ذات در موجود بودن بر وجودی که بان موجود است زیرا که مقتضی وجود
 باید بالذات مقدم باشد در وجود بر آن وجود بدیهه و این محال است زیرا که مفروض این است
 که واجب باین وجود موجود است پس چگونه در وجود بر آن مقدم می تواند بود و این باین
 ماند که جمعی کسرخ باشد پیش از موجود شدن آن کسرخ که آن جسم بان کسرخ می شود و اگر
 غیر ذات است لازم می آید که واجب باقصای دیگر می موجود شده باشد پس واجب
 الوجود ممکن الوجود خواهد بود و این محال است بالضرورة پس روشن شد که ذاتش علی وجود
 و هستی قایم بنفس است **اساس دوم در صفات واجب الوجود و تمام مقصد در ضمن چهار**
پنجم صورت پذیر خواهد شد پنج اقل در علم و مناسبات آن از قدرت و ارادت و جهل
 بدانکه صفت کمال آنست که بودنش از برای هر موجودی از موجودات مثبت بخوبی از خوبی و تمام
 آن موجود باشد و نبودنش مستلزم بخوبی از ناکامی و نقص چون واجب الوجود اصل همه موجودات
 و مبداء جمیع حقایق است ناکامی و نقص بر ذاتش روانیت بالبدیهه بلکه باید متصف باشد بجمیع صفات
 محال و از جمله صفات کمال بل اقوی و اشرف کمالات علم و داناییست که وجودش از برای هر موجود
 موجب کمال آن موجود است و ضدش که جهل و نادانیت از برای همه اشیا نقص تمامست
 و نیز بر صاحب حدس درست روشن است که جمیع صفات کمالیه هر شیئی منزه تر است بر نحو وجود
 و چگونه هستی آن شیئی پس هرگاه وجود واجب اصل و مبداء همه حقایق و اقوی و اکمل جمیع
 وجودات باشد بجهتی که همه حقایق و وجودات بطیفیل ذات ادهست و باقی باشند یقین
 که صفاتش نیز اقوی و اکمل و اصل جمیع صفات کمالیه موجودات خواهد بود و بخوبی که هر صفت
 کمال رتبه باشد از رتبهات صفات کمالتیه او پس محقق شد که واجب الوجود تعالی شأنه نظر
 بذات بذاته عالم است بجمیع چیزها خواه کلی خواه جزئی خواه موجود و خواه معدوم و خواه

محموس و خواه معقول پیش از زمان و مکان و زمان ملین و آسمان و غیر اینها بخوبی که از ازل تا ابد هیچ ذره از ذرات در هیچ وقتی از اوقات از علم او بیرون نیست و الا لازم می آید که در مرتبه ذات از جفت زانین از هر چه از امور جابل و نامفصل باشد و این خلاف بدیهه عقل مستقیم است **عَنْكَ الْوَلَدُ الْبَنَانُ مِنْ كَيْفِ بَعْدَهُ وَشَقَالُ كَذِبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَكَافِي السَّمَاءِ**
و قطع نظر از این امور هر کس در صیاح موجودات و آثار مرتبه بر اینها و ارتباط و مناسبت اجزای عالم از افلاک و عناصر و جمادات و حیوان و انسان فی الجمله تامل میکند جزم و بین بهم میرساند که آفریننده اش عالم است بجمع خصوصیات اشیا و انا است تمام حقایق محتمله و همه جهات متصوره در واقع خاک و باد و آب و آتش را که هر یک ضدانند با دیگر پس آن نحو امتزاج دادن و بیچو انسان موجودی از ان پدید آوردن با اینهمه غرایب از مناسب اجزای ظاهر و باطن و خصوصیه هر یک از ان اجزا و امتیازشان بنوعی که اصلا کار هیچ یک از دیگران نتواند آمدن چنانکه مشاهده می شود در حواس چشمان و غیر اینها از لب و زبان و دندان و دست و پا و امثال ان و انمایه از شعور و ادراک دادن که محیط بر خصوصیات هر موجود تواند شد و این همه بنزد و صنعتها از و پدید تواند آمد بغیر از حکیم حقیقی و دانای تحقیقی از چ کس می آید **بلکه نظر** کردن بکار و کرد هر فردی از افراد انسان که در است بر دانش و هنر ان انسان موجب اعتقاد ثابت و جازمت بر دانش و کمال آفریننده نیز که بدیهه عقل سلیم حاکیست که هر هنر که آفریننده می آید آفریننده بر وجه احسن و اتم و اکمل نیز میتواند آید پس او بطریق اولی عالم باشد چنانکه ظاهر است و دیگر باید دانست که قدرت عبارت از توانائی بر فعل و ترک امر ممکن یعنی بودن شیئی بجهتی که بر طبق اراده و قصد خود کردن و نکردن چیزی که بودن و نبودن بر ذاتش روا باشد از و بطریق تواند آمد چنانچه روشنت از نسبت اشخاص انسان با نسبت و درجات اختیاریه او چندش بجز است که عبارت است از قادر نبودن و ناتوانی چنانکه ظاهر است از نسبت اشخاص انسان بشو و نما و سفیدی و سیاهی و امثال اینها و بر هیچ عاقلی مستور نیست که قدرت از جلال صفات کمالیه است و غیر از ادنی مراتب نقص است پس بمقتضای

مقدّمات سابقه باید که واجب الوجود و نظریات بذاته قادر باشد بر جمیع حقایق بخوبی که هر امری
از امور مقصوره در بقعه امکان از قبضه قدرتش بیرون نباشد و الا لازم آید عجزش نظریات
و عجز نقص است و نقص بر واجب و اینست و همچنین که وجود و علش فوق جمیع بود و علست
قدرتش نیز فوق جمیع قدرتها خواهد بود پس هر چه خواهد کند و هر چه نخواهد کند مانند ایدکان و انکلام
یکن بعد ازین بدانکه اراده عبارتست از عزم و قصد بر فعل یا ترک و اختیار
عبارتست از آنکه اراده شخصی را خد داشته باشد در فعل و ترک آن شخص و چون دانسته شد که واجب
الوجود قادر مطلق است و فعل قادر مطلق است یا اراده ظاهر شد که واجب الوجود در هر دو مختار
نیز هست و چون عالمست بر جمیع امور سمیع و بصیر نیز خواهد بود و بایمینی که عالم است بر جمیع سمعیات
و بصیرات چنانکه هست علی اقوی و ظاهر از علم ممکنات با نهادن احتیاج بآله کوش و چشم زیرا که
احتیاج نقص است و نقص بر واجب الوجود و اینست و چون نفوس انسانی را ان مرتبه از حکما
فیت لهذا بواسطه آلات دریافت مسموعات و مبصّرات میکند چه اگر نفسی از نفوس بی آلات
سمع و بصیر نشود و بی بیند الکلمات در مرتبه نفیة از آنها که درین نخواهد ارکان فتح جذبات چنانکه
روشن است نزد فطرت مستقیم دیگر باید دانست که حیوة اگر چه در حیوانات عبارتست از قوتی
که مقتضی حس و حرکت باشد لیکن در واجب الوجود و عقول و نفوس راجع میشود بوجود با علم و اراده
و قدرت پس چون محقق شود وجود و علم و قدرت و ارادت و ابراهیم شد که واجب الوجودی
است و چون عدم بر ذات واجب الوجود و اینست پس همیشه بوده است و پیوسته
خواهد بود و باعتبار اول صفات است بازلیه و قدم و امثال آن و باعتبار ثانی موصوف
است بابتیة و بقا و نظایر آن و حکمست زیرا که صنایع و بدایعش محکم و متعین است
و شملت بر مصلحتها و منفعتها بی اندازه و دیگر باید دانست که اطلاق محکم بر شایسته
انسانی نه باعتبار این است که کلام با آنها قایمست زیرا که کلام عبارتست از حروف و کلماتی که از
توابع هوا بسبب حرکت مخصوصه آن تکلم مینماید و در هوا و بعد از آن نفس ناطقه از ابوسلطان
قوت ساعد در می یابد پس اگر مستکلم بمعنی با قام به الکلام باشد لازم می آید که هوا مستکلم باشد نه

نه انسان بلکه اطلاقش باعتبار قادر بودن بر ایجاد کلام است بقصد اعلام غیر یا استعلام از
 غیر و گاه باشد که بدون قصد اعلام و استعلام باشد چنانکه مشاهد میشود در بعضی اوقات
 از مجامین و چون واجب الوجود قادر بر ایجاد همه اشیا است قادر است بر ایجاد کلام
 بقصد اعلام غیر از جانب خود پس مکمل خواهد بود بمعنی بزرگوار و یحیی که اطلاق مکمل بر افراد این
 حقیقت بدون قیام کلام بان افراد اطلاقش بر واجب نیز حقیقت خواهد بود لیکن کلام باوقایم
 باشد پس اثبات مکمل بودن واجب الوجود احتیاج نیست بکلام نفسی که راجع میشود بعلم نفس
 حروف و کلمات یا مجموع حروف و معانی چنانکه ظاهر است هیچ و هم در عین صفات
 به آنکه انصاف شخص بصفتی مثل عالم و قادر مثلا بر دو نوع است نوع اول آنکه ذات شخص
 علمی و قدرتی که زایا است بر ذات شخص موجود شود بان اعتبار شخص تمتع شود بعالم و قادر
 چنانکه انصاف جسم باسود و ابیض که باعتبار وجود سواد و بیاض مغایرات جسم است در جسم
 و ازین قبیل است انصاف افراد انسان بعالم و قادر و شجاع و امثال آن چه ایشان عالمند
 بعلیه خدا تعالی در اینها ایجاد کرده و همچنین قادر و شجاعند باعتبار قدرت و شجاعند که خدا تعالی
 باینها عنایت نموده و نوع ثانی آنکه اصل ذات بدون احتیاج بامری مصطف باشد بقادر و عالم
 و امثال آن یعنی کاری که از مجموع ذات و صفت آید از ذات تنها آید بدون انضمام امری
 دیگر و آنچه بر مجموع ذات و صفت مترتب شود بر ذات تنها مترتب شود و مشارک شدن ذات
 شعاع باعتبار نور نیست که خدایتعالی در آن ایجاد کرده اما اگر نور که قائم بنفس یافته شود در
 خواهد بود آن نور بنفس خود نه با انضمام و بهر ای امری غیر ذاتش و از این جهت در واجب الوجود این
 نوع از انضمام یعنی یحیی که موجود است بنفس ذات عالم و قادر است بنفس ذات و همچنین در
 و سایر صفات کمال ذاتش در انصاف باین صفات محتاج با انضمام امری که بر ذات نیست بلکه
 ذاتش به تنهایی نایب مناسب مجموع ذات و صفت و الا لازم می آید که در مرتبه ذات بذاته ناقص
 باشد و در کامل شدن و انصاف بصفت کمال محتاج بان امر منافی باشد و این بر واجب
 الوجود روا نیست چنانکه ظاهر است و نیز خالی از آن نیست که آن صفت زائد بر ذات را خودش

در خود ایجاد کرد و یا غیر خودش اگر خودش ایجاد کرده یا بعلم قدرت ایجاد کرده یا بی علم و قدرت
 بر تقدیر اول لازم می آید که علم و قدرت پیش از علم و قدرت موجود باشد و این محال است بهیچ وجه زیرا که
 تقدم ممتنی است بر نفس و بر تقدیر ثانی لازم می آید نقص بواسطه آنکه سلب علم و قدرت در مرتبه آن
 مراتب نسبت با مری از امور ممکنه نظر بواجب الوجود و نقص است چنانکه دانسته شد و اگر غیر بی در و
 ایجاد کرده لازم می آید که دیگر بی او را کامل کرده باشد و این محال است زیرا که منافای واجب الوجود
 بودست بالبدیهه و نیز بر عقول سلیم پوشیده نیست که نوع ثانی از انصاف اقومیت از نوع اول جزو
 الوجود باید که اعلی و از مرتبه انصاف داشته باشد میس محقق شد که صفات کمالیه واجب
 زاید بر ذات نیست **سوم** در بساطت واجب الوجود و مناسبات آن و ازین بسط
 بودن یعنی جزو نه اشتن واجب الوجود تعبیر کرده میشود با حدیث بد آنکه جزو بر و قسم است جزو
 خارجی و جزو ذهنی جزو خارجی آنست که داخل در ماهیت شیء باشد و وجودش در خارج متمیز و جدا
 باشد از وجود کل مثل عقل نسبت بسنجین و این چنین جزوی محمول بر کل نمیشود و بعدا اگر چه میتوان
 گفت بسنجین مرکب است از عقل و سکه اما نمیتوان گفت بسنجین عقل است و جزو ذهنی نزد محققین آنست
 که داخل در ماهیت شیء باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل لیکن
 میباید کل در ذهن بسبب تحلیل عقل بان منقسم شود مثل حیوان و ناطق نسبت بانسان که هر دو در وجود
 خارجی بانسان متحد اند اما عقل باین انسان را بعد از تعقل باین وجود جزو تحلیل میدهد و این چنین
 جزو بی محمول میشود بر کل و لهذا می توان گفت انسان حیوان است و انسان ناطق است اکنون
 میگویم خدا تعالی مرکب نیست و الا لازم می آید که محتاج باشد در وجود و تحقق با جزا زیرا که وجود
 جزو مقدم است بر وجود کل اما تقدم اجزای خارجی خود ظاهر است و اما تقدم جزو عقلی بواسطه
 آنکه اگر چه کل بان اجزا متحد است در وجود اما عقل بوجدان می یابد که تعلق وجود جزو مقدم است
 بر تعلقش بکل و احتیاج در وجود منافات دارد با واجب الوجود بودن و نیز میگویم واجب
 بر تقدیر ترکیب یا مرکب است از اجزای خارجی یا از اجزای عقلی و هر دو قسم باطل است
 اما بطلان قسم اول بواسطه آنکه اگر جزو بی از اجزای واجب ممکن واجب نیز ممکن خواهد بود

چه امکان جزو مستلزم امکان کل است بدیهه و اگر جمیع اجزای او واجب الوجود باشند پس قطع
 نظر از آنکه مرکب از دو واجب یا بیشتر محض اعتبارات مثل مرکب از زید و عمرو و خاصیت
 از دو بهم میرسد یکی احتیاج در وجود با جزا چنانکه ظاهر است و یکی عدم بر ذاتش و انودن عدم
 مرکب باعتبار عدم جزویت از اجزا و مفروض اینست که اجزای او واجبند پس عدم بر یکدیگر و انودن
 بود و چون خاصیت اول منافات دارد با واجب بودن و خاصیت دوم با ممکن بودن پس واجب
 الوجود نه ممکن باشد و نه واجب حال آنکه موجود منحصر است در واجب ممکن چنانکه دانسته شد و خلاص
 مفروض نیز هست زیرا که مفروض این است که واجب الوجود هست و اما بطلان قسم دوم بواسطه
 آنکه اگر هر یک از این اجزا نظریات بذاته موجود اند پس هر یک واجب الوجود باشند مغایر باکل
 ذوات و وجود زیرا که بنا برین وجود جزو عین ذات جزو است یعنی آنکه وجود کل عین ذات است
 و چون شکی نیست در مغایرت ذات جزو با ذات کل پس بر تقدیر که وجود هر یک از اجزای عین ذات
 باشد وجودشان نیز مغایر وجود کل خواهد بود پس لازم می آید که آن اجزای اجزای خارجی باشند
 نه عقلی و این خلاف مفروض است زیرا که مفروض این بود که اجزای عقلی اند و نیز دانسته
 شد سلطان جزو خارجی و اگر بعضی از اینها نظریات موجود نباشند ممکن خواهد بود و امکان جزو
 مستلزم امکان کل است بدیهه و نیز اگر جزو عقلی باشد لازم می آید که ذات جزو عین ذات
 کل باشد بواسطه آنکه جزو واجب باید که بذاته موجود باشد و الا ممکن خواهد بود و امکانش مستلزم
 امکان کل است و هر گاه نظریات موجود باشند عین وجود خواهد بود چنانکه دانسته شد و جزو
 وجودش با وجود کل متحد است و وجود کل عین ذات است پس ذات جزو عین ذات کل باشد و این محال
 است زیرا که شئی جزو نفس خود نمیتواند بود بدیهه و دیگر باید دانست که چنانکه واجب الوجود جزو ذات
 و ذمی ندارد جزو مقداری نیز ندارد و جزو مقداری عبارت از اجزای یک عقل معاد است و هم
 از شئی انتزاع کند مانند اجزای یک از جسم و مقدار انتزاع میکند مثل نصف و ثلث و ربع و غیر اینها
 و باینست بر صحت انتزاع کشیدگیست خواه از یک جهت مثل خط و خواه از دو جهت مثل سطح و خواه از
 سه جهت مثل جسم که در طول و عرض و عمق هر سه کشیدگی دارد بخوبی که عقل معاد است و هم از او

بر سه جهت بصفت و ثلث و ربع و غیر اینها از اجزاء استخار بحسب اشاره منقسم می سازد و این نحو
 اجزاء متحدان در ماهیت با کل زیر که نصف جسم مثلاً جسم است و همچنین ثلث و ربع و فرقی نیست در باب
 بودن میان قطره و دریا هر چند یکی بیشتر است از دیگری و این چنین اجزای موجود بالفعل
 نیست بلکه موجود است بوجهی که در ضمن کل مثلاً در جسم بر چند اجزای متعدد فرض کنی آن جسم
 یک موجود است بالفعل که آن اجزاء در آن بالقوه موجود است و بعد از پاره شدن آن
 جسم آن اجزاء موجود بالفعل میشوند و لهذا درین وقت صادق است که در جسم است یا جسم
 یا بیشتر بقدر آنچه از پاره شدن بهم رسد و بعد از دانستن جز و مقداری خود اگر میگویم محال است
 که واجب جز و مقداری داشته باشد از برای آنکه بنا برین تقدیر ذات واجب با ذات آن جز و متحد
 خواهد بود چنانکه دانسته شد از خاصیت جز و مقداری و آن جز و مادام که با کل پیوسته است
 موجود بالفعل خیت چنانکه ظاهر شد و هر چه ذاتش در وقتی از اوقات موجود بالفعل نباشد نظر
 بذات بذاته موجود نخواهد بود زیرا که محقق شد که هر چه نظریات بذاته موجود باشند پیوسته به هم
 بر ذاتش و اینست پس اگر واجب جز و مقداری داشته باشد لازم می آید که نظر بذات بذاته
 موجود نباشد و حال آنکه در اساس اول دانسته شد که واجب نظر بذات بذاته موجود است و گاه
 اجزای مقداری نداشته باشد جسم و مقدار نخواهد بود زیرا که جسم و مقدار منقسم میشوند با جزای
 مقدار یک بلکه در ماهیت هر دو انقسام اجزای مقداری معتبر است و دیگر به آنکه واجب الوجود
 جوهر نیست زیرا که جوهر ملکیت که قائم بنفس باشد مثل آب و آتش و عقل و نفس و واجب ممکن نیست
 بهیئت و عرض نیست زیرا که عرض موجودیت که در تحقق وجود محتاج است بمحل خود مثل رنگ
 که محتاج است بجسمی که محل آنست و واجب الوجود محتاج بغير نیست بلکه همه باو محتاج اند و مجرد
 است یعنی در مکان و جهت نیست زیرا که هر موجود قائم بنفس که در مکان و جهت باشد البته فو قتر
 از تحت و یمنش از یار ممتاز است بهیئت پس منقسم باشد با جزای مقداری و دانسته شد که
 واجب اجزای مقداری ندارد و نیز ذوق سلیم و فطره مستقیم حاکم است که آن فریضه مکان و جهت
 از مکان و جهت بیرون است و بودنش بکمان و جهت بان مانند که شخصی در نفس الامر و واقع در

درین با آسمان خیالی خود باشد تدبیر فانه دقیق لطیف حقیق بالا ذعان و هرگاه
 واجب بیرون باشد از احاطه مکان دیده نخواهد شد زیرا که پیشتر یحشتم متحقق نمیشود و بیرون بودن آن
 چیز در جهت و مکان مقابل دیده نمیند چنانکه ظاهر است و خلافتش مبارکه محض است لا تدركه الا بصار
 و هویدرک الا بصار و هو اللطیف الخبیر و دیگر آنکه ذات حقیقت واجب الوجود
 کلی نیست زیرا که کلی در مرتبه ذات بذاته موجود و مشخص نیست بلکه تحققش در ضمن اشخاص است و در
 ضمن بر شخصی بوجود و مشخص اشخص موجود و مشخص است چنانکه ظاهر است از تحقق باینسان و در ضمن
 زید و عمر و غیره ما دانسته شد که واجب الوجود در مرتبه ذات بذاته موجود است پس ذات واجب
 کلی نخواهد بود و چون کلی نیست و تحققش محض ذات است بی انضمام امری دیگر تشخص و تعیین نیز
 بنفس ظاهر است **منهج چهارم** در توحید یعنی تقریر دلیل بر وحدانیت واجب الوجود و تعیین باین
 دانست که مفهوم واجب الوجود و غیره از آن یکذات خبری حقیقی که در عربی سمانی لفظ احد است
 دیگر فردی ندارد زیرا که اگر دو واجب باشد باید که در جمیع صفات مثل عالمیت و قادیانیت
 و خالقیت و رازقیت و احدیت و غیر اینها مشترک باشند و الا لازم آید که احدهما از دیگری
 اکمل و اشرف باشد و اقوی این منافات دارد با واجب الوجود بودن چنانکه ظاهر است و منافات
 نیز دانسته شد و نیز باید که در هیچیک از صفات احدیها اقوی از دیگری نباشد و الا واجب دیگر
 واجب الوجود نخواهد بود و هرگاه در جمیع صفات و خواص مشترک مساوی باشد باید که در ذات
 نیز مشترک باشند زیرا که عقل جمیع عقلا از اتحاد صفات و لوازم اشیا حکم خرم نمیکند بر
 اتحاد اینها یا در تمام ذات یا در جزو ذات مثلا عقل چون زید را با عمر و مسیح و می بیند که در بسیاری
 از صفات و آثار مثل نطق و کتابت و ضحک و غیر اینها مشترکند باینکه حکم می کند باشند که
 اینها در ذات و اتحادشان در نوع و چون او را با آب یا سنگ نمیند و می باید که در بسیاری
 از صفات از یکدیگر ممتاز اند حکم نمیکند اتحاد در نوع چه اگر حکم باشند که در ذات از راه
 اتحاد در صفات و آثار بخود بایستی که عقل نتواند کند مثلا که زید با بنک و یا قوت با پنبه از یک
 نوع است و آب و جله با آب فرات پیوسته مشترک نیست نه در تمام ذات و نه در جزو ذات

و در ذات باشد چنانکه

و این خلاف بدیهه جمیع عقلاست و هرگاه عقل از اتحاد بسیار از صفات حکم صادر می‌کند
 بر اتحاد و در ذات ذواتی یقین است که از اتحاد و مساوی در جمیع صفات بطریق اولی حکم
 خواهد کرد و در واقع چگونه عقل تجزیه کند که دو چیز در جمیع صفات و خواص مشترک باشند و اصلاً
 احدی از صفاتی مشترک بر دیگری زیاده‌ای نداشته باشد و معیناً بهیچ وجهی در ذات
 یا جزو ذات مشترک نباشند پس ظاهر شد که اگر دو واجب الوجود باشد البته مشترک خواهد بود و عالم
 جزوات و بنا بر اول لازم می‌آید که ذات و حقیقت آن دو واجب امر کلی باشد مشترک میان هر دو
 و دانسته شد که ذات واجب کلی نیست و الا واجب واجب خواهد بود چنانکه گفته شد و بنا بر ثانی لازم
 می‌آید ترکیب واجب از اجزا و این نیز محالست چنانکه دانسته شد مفصلاً و مگر گفته میشود که اگر واجب
 الوجود متعدد باشد باید که هر یک قادر و توانا باشند بر ایجاد هر ممکن از ممکنات و الا یا بجز و
 لازم می‌آید یا بجز احدی باید که غالب بر قدرت و توانائی دیگری نباشد و الا احدی واجب نخواهد
 بود و هرگاه هر دو بر ایجاد جمیع ممکنات سخاوت قدرت داشته باشند پس نمیتواند بود که صدق
 هر یک از ممکنات از مجموع آن دو واجب باشد یا بمعنی که فاعل و موجد مجموع من حیث المجموع
 هر یک هر یک زیرا که هرگاه هر یک مستقل از برای ایجاد کافی باشد دیگر فاعل بودن
 مجموع من حیث المجموع آن دو واجب معقول نیست در واقع دو واجب که هر یک فاعل نامند و نفس
 اراده خود مستقل اند در ایجاد چگونه فاعل ناقص و جزو علت میتوانند و نمیتوانند که احداً
 ایجاد بعضی کند و دیگری ایجاد بعضی دیگر زیرا که هرگاه هر دو واجب باشند در همه اشیای
 سخاوت قدرت و علم داشته باشند دیگر اختیار کردن احدی از ممکنات را و دیگری بعضی دیگر
 را ترجیح بامرجح است چنانکه ظاهر است و نمیتواند بود که احدی همیشه ایجاد کند و دیگری اصلاً ایجاد
 چیزی نکند زیرا که هرگاه هر دو قادر و عالم بر جمیع حقایق باشند پس اختیار کردن احدی ایجاد را
 و اختیار نکردن دیگری ایجاد را مستلزم ترجیح مرجوح است اگر ایجاد یا ترک ایجاد بهتر باشد
 یا مستلزم ترجیح بامرجح است اگر مساوی باشند پس روشن شد که اگر واجب الوجود متعدد باشد
 عالم موجود نمیتواند شد لکن فیما الله الا الله لفسدنا مقام دوم

در نبوة مشترک فاش و چهار رکن **فان** در بیان معنی مراد از نبی بدانکه نبی عبارت است از انبیا
عز ابتهالی و ارجح خلق و مستند و باشد از برای ارشاد و هدایت و رسانیدن احکام الهی بخلق و
همچنین رسول لیکن مجبور و علم مثل صاحب کثافت و میرسد شریف و غیره تا در تفرقه میان نبی و رسول
چنین گفته اند که نبی اعلم است از اینکه دینی و کتابی داشته باشد مثل موسی یا مروی و نبی سابق باشد
مثل زکریا و یحیی و رسول باید صاحب دین و کتاب باشد و این مخالفت دارد با حدیث مروی
از ابوذر که رسول خدا گفته نبی صد و بیست و چهار هزار است و از آن جمله سید و سیزده رسول
و صد و چهار کتاب بر ایشان نازل شده چه بمقتضای این حدیث لازم نیست که هر رسول صاحب
کتاب باشد و حق در تفرقه نبی و رسول چنانکه در کتب اهل بیت روایت شده از امام محمد باقر و امام
جعفر و صادق این است که رسول باید ملک را معاضه به بیند و با و سخن کند و نبی لازم نیست که ملک
را معاضه به بیند بلکه نبوت با الهام و خواب دیدن و سماع صوت نیز متحقق میشود **اول** در بیان
ضرورت وجود نبی بدانکه لطف و حکمت بی اندازه الهی همواره مقتضی اصلیت و اکملیت نظام عالم
است و پیوسته هر نوعی از انواع موجودات در خور استعداد و قابلیت بر تبه از کمال متناهی اند
نسل در کان از پر تو خورشید تربیش کامیابست و گوهر در صدف از رخسار بر خورش سیراب و مشک
نیت در شرافت و علونشا، انانی و وسعت عرض مراتب ترقیات و تزلزلش که در یک طرف از
اعلیٰ علین ملک گذشت و در یکسو بقع را دیده بهم پیوسته و نیز در هر عاقل متحقق است که بر حکمت و لطف
بی اندازه الهی مهمل و معطل و آگاه شدن نوعی چنین در حقیقت اشرف انواع موجودات عالم
امکان است و انیت بلکه واجب و لازم است ترتیب و تکمیل تا بحسب خصوصیت اشخاص کمالات
مکمله نوع بقتل آید و ظاهر است که کمالات حقیقی نوع انانی آنست که محلی باشد بفضایل مثل علم و
علم و خلق و صفای باطن و امثال اینها مصطفی باشد از ذایل مثل جبل و حد و تحمل و امثال
اینها و معصرا اعمال حسنه باشد مثل صدق و عدل و احسان و مجتهد از افعال قبیحه باشد مثل
کذب و ظلم و عدوان و امثال اینها و مشک نیست که این نحو از کمالات بی معنی زبانی که همه مراتب
را مطابق و حی الهی بخلق ارشاد نماید و طریق است کمالات این کمالات را چنانکه باید با شاخص بیان

فرمانده را از جانب خدای تعالی بوعده و وعید مطابق نفس الامر به تحصیل کمالات مطلوبه باز دارد
متمم حصول است و دیگر بر عقل استوار نیست که هر یک از افراد انسان به تنهایی از همه نظام
تعیین و ترتیب خود برمیستند و آنکه ملکه محتاج اند به اجتماع عظیم که هر یک در امری از امور معاون
یکدیگر باشند مثل آنکه بعضی در تهیه غذا مدخلیت داشته باشند و بعضی در تهیه لباس و بعضی در
مسکن و همچنین در سایر مایحتاج چنانکه بالفعل مشاهده میشود پس لابد است از آمیزش با یکدیگر و
معاملات و مناسکات و وفای عهد و این خود از نظام بطریقیکه از حیث و میل و فساد نوع
خالی باشد بی نامطمئنی کامل که بیان کند طریقه عدل در مناسکات و معاملات و سایر امور ضروری و
تعیین هر طریقه اکتساب صنایع و استخراج اغذیه و ادویه را و مردم را ترغیب و تخریب نماید
بر اموریکه موجب صلاح نظام باشد و همه بر اطاعت او امر و نواهی و رضا دهند دست نمیشوند
داد و اینچنین حاکمی نمیشوند یافت شد که از جانب خدایتعالی و دیگر بر ارباب فطرت مستقیم
ظاهر است خصوصیات ناگوار این دار فانی که در آن تحصیل هر نوعی از انجای کمالات متضمن
ازار و رحمت بشمار است و وصول قسم لذتی از لذات مستملقب و الم بسیار و معذره و آواره گاه کاملاً
از اوضاعش رنجور و ناقصان سرور اند و به از ابریکان دست جور و تطاول دراز است پس
نسبت بمطقت و حکمت الهی بقا و تعیش نفوس انسانی منتهی درین سراسر وجود و بودن و اذیت بلکه
لابد است از نشاء دیگر که برخلاف این نشاء هر کس در خور خصوصیات خوبی خود از رحمت بی منتها
منعم حقیقی کامیاب گردد و دریاداش صفات و کردار ناشایسته بمقتضای عدالت منقسم حقیقی
معذب شود و نسکی نیست که علم بطریقه وصول به مراتب ارجمند این چنین نشاء از خصوصیات تقاید
او اوصاف و اعمال موجب نجات و منافیات مستلزم پاک بودن مرشدی ربانی بهم نتوان رساند
و چگونگی بهم رسد و حال آنکه هیچ انسانی از پیش خود واقف بر مقتضای اکثر افعال و اعمال و احکام
احکام اینها بسبب تفاوت از منزه و اوقات نمیشوند و عقاید و اوصاف را نیز هر شخص بحسب
خصوصیات نفس و طبع و مزاج و حالات خود می پسندد پس بغیر ارشاد و خدایتعالی و آنکه از جانب
او امور باشد یا نشاء راه نجات بدست آوردن ممکن نیست و آن معلم انما جار است از دجیمت

بشری که بان اعتبار مجاز است و مساجت با تکلفین که لازم تسلیم و تعلیم ایشان است محقق شود
 و موجب سعی و رغبت در استكمال و اکساب باشد و دیگر بجهت روحانیه و تقدس که بان اعتبار
 مستفویات نامتناهی و قرب جناب الهی بوده از درگاه فیاض مطلق استفاضه احکام نفس
 الامری و خصوصیات افعال و اعمال و بگونه گوناگون حالات نموده بخلائق رساند پس از دلائل مذکوره
 محقق شد که لابد است خلائق را انسانی کامل که از جانب خدا تعالی مقتدا و راهنما باشد و او عبارت
 است از نبی و موم در طریقه علم به نبوت به آنکه علم به نبوت نبی بسیار باشد که عقلا را از غلط افکار
 و الهواری و ضعیف احکام قواعد نبی بهم رسد همچنانکه از اخبار و علامات مذکوره در کتب و مصنفات
 سابق نیز بهم میرسد و گاه باشد که از برای نفوس کامله محقق نماید ربانی و دعوی از الهام بهم رسد خواه
 بشری و نبی مشرف شده باشد مثل امیر المومنین علی بن ابیطالب و خواه نشده باشد مثل
 او پس قرنی و آنچه بسبب آن جمیع ارباب عبادت را علم بهم میرسد معجزه است و آن عبارت است
 از امر خارق عادت یعنی مخالف آنچه عادت بران جاری است که ظاهر کند از امر عی نبوت از برای
 تصدیق دعوی نبوت خود بطریق دیگران در مقام برابری از معارضه اش عاجز آیند مثل از در
 شدن عصای حضرت موسی و زنده گشتن مرده به عای حضرت عیسی و وجهه لالت معجزه بر نبوت
 ظاهر است چه هرگاه شخصی دعوی نبوت کند و بگوید شاید بر صدق قول من این که خدا تعالی فلان معجزه
 را ظاهر میکند و مطابق آنچه او گفته بظهور آید البته عقول سلیمه را اعتقاد ثابت جازم بهم میرسد
 که آن شخص فرستاده خداست همچنانکه هرگاه شخصی بحضور مجلس پادشاهی گوید من از جانب پادشاه مأمور
 شده ام که شما را بفلان کار باز دارم و شاید بر صدق دعوی من آنکه پادشاه فلان وزیر را مرخص
 می بندد و میکشد یا سه بار از تخت بر میخیزد و نمی نشیند و پادشاه سخن آن شخص را هم می شنید باشد
 خواه حاضر باشد نزد آن جماعت بی حجاب خواه حجایی در میان باشد و بعد از آن مطابق گفته
 آن شخص از پادشاه بظهور آید همه حاضرین را یقین بهم میرسد که آن شخص راست میگوید و این بسیار
 ظاهر است نیز اگر خدا تعالی معجزه را بر طبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد و تصدیق کاذب کرده
 باشد در کذب و آیهی کذیب بر خدا تعالی روانست تصدیق کاذب در کذب نیز روانست

چه ان تصدیق نیز در حقیقت کذب است چنانکه روشن است نزد عقل مستقیم و نیز چگونه عالمی بگوید
 میکند که از خدای تعالی با کمال خیریت و نهایت لطف و رحمت نسبت بعباد انجمن تصدیق که موجب
 اضلال الیدی و گمراهی دایمی عباد است بطور آید بعد عن الله علو اکیدا و همچنین که از دیدن معجزه علم
 بر نبوت بهم میرسد از علم بطور معجزه از راه اخبار متواتره نیز بهم میرسد جز آنکه اگر موجب اذعان
 و اقرار بنبوة علم بطور معجز است چنانکه دانسته شد و شنیدن بطریق تواتر معین یقین است بالبدیهه
 چنانکه ظاهر است علم بوجود یک مثله از برای جمیع انسانندیده اند پس هرگاه علم یقینی بطور معجزه از راه
 اخبار متواتره بهم رسد بر نبوت نیز بهم رسد قطعاً هر کس سیوم در تقریر دلیل بر نبوت عالم النبیین
 بادانست که حضرت ابوالقاسم محمد بن عبدالمعین عبدالمطلب بنمهر خلافت زیرا که دعوی نبوت کرد و معجزه
 ظاهر ساخت و از مقدمات سابقه بوضوح پوست که هر که دعوی نبوت کند و بر طبق دعوی خود معجزه ظاهر
 سازد پنجم است اثبات دعوی نبوت خود از راه تواتر ثابت است و یکس را در آن سکی و بری
 نیست و اما معجزه بواسطه آنکه متواتر تحقق شده که آنحضرت قرآن را آورده از برای صدق دعوی
 نبوت و جمیع ضحای بلغای قابل عرب برابر سوره از سوران با نهایت کثرت و شدت عداوت انبیا
 و فرط عصبیه و تقلید هر چند سعی کردند چیزی نخواستند آورد و لهذا همه اعتراف کردند که این
 کلام از جنس خطبه و شعر شریف است و جمعی از اسیب نسبت دادند و در سخن معارضه بمرتبه رسیدند
 که از مکالمه سرچیده بمقاتله در دادند و جمیع مقدمات در ظهور بمرتبه است که اصلاً انکار را
 در آن راه نیست و غیر قرآن نیز از آنحضرت معجزات و خوارق عادات بشمار بطور آید که بر بقدری هم
 تواتر بعضی از آنها سکی در متواتر بودن قدر مشترک میان آنها نیست مثل شق قمر و حرکت کردن
 درخت از جای خود و آمدن نبرد آنحضرت و باز بفرموده او بجای خود رفتن و سحر کشدن آب
 از میان انگشتان او بچو یک جمع نکرد و چهار پایان از آن سیلاب شدند و تسبیح گفتن بگزیده
 در دست آنحضرت و خبر دادن بزغال مسوم در روز خیر از سم و سایر گردانیدن جمعی کثر از طعام
 اندک و گردیدن جن و بر گردانیدن افاب از برای نماز علی بن ابیطالب و گویا شدن تسوسار
 و شهادت نبوة دادن و سگوه کردن ناقه از صلبش و با وجود دیگری خواندن و از کسی تعلیم

بگرفتن از احوال واقعی سابقین مثل آدم و نوح و لوط و یوسف و موسی و صالح و هود و لوط
 و داود و سلیمان و اوصحاب کهف و ذوالقرنین و امثال ایشان از انبیا و غیر انبیا خبر دادن و بر
 جمیع حقایق و معارف مطلع بودن و در هیچ سوال در نماندن و خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان
 آینده و همه بفعل آمدن مثل نوح که و فتح خیبر و مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خزاین فارس
 و روم بدست اهل اسلام و مقاتله کردن قرطبی علی با سپاه عایشه و طلحه و زبیر و بانو ارج نهروان
 و با معاویه و اختلاف امت و بهفاد دسه فرقه شدن و مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب آمدن
 این دین بر ادیان انبیای سابق و امثال این خوارق که اشاره بآنها شد از اندازده بیرون است و در
 هر گنجی از کتب اصحاب حدیث و سیر و تفسیر برخی از آنها بتفصیل روایت شده چنانکه برابر باب تبیع
 ظاهر است و نیز از ملاحظه اوصاف و اطوار آنحضرت از نسب و حسب علم و حلم و خلق و همت و مروت
 و عدالت و امانت و دیانت و شجاعت و قنوت و زهد و قناعت و ریاضت و عبادت و ترک هلاکات
 و صفائی طینت و مجاهده با نفس و حسن سلوک باخلق و راستی در گفتار و درستی در کردار و رعایت
 صلوات بر نام و حق فقر و سادگین و ایات و سایر صفات حمیده هر مستقیم العقول را جزم و یقین ثابت
 بهم میرسد که فیت کرم رسول رب العالمین و همچنین از اندک تا ملی در احکام و ضوابط دین آنحضرت
 هر صاحب بصیرتی را علم قطعی بهم میرسد که از برای نظام کل و مصلحت حال هر شخصی از اشخاص و
 هر امری از امور و انظام تسلسل جمیع و آمیزش جمیع ناس تعین این نحو قواعد و احکام غیر خدا و
 از دیگری نمیتواند آمدن و این در نهایت لطیف است و نیز انبیای سابق در کتب و تصنیف خود
 بوجوه آنحضرت بشارت داده اند از آنجمله در سفر اول تورات باین مضمون مذکور است
 که بگو ای ابراهیم اسمعیل که زود باشد که بفرستم بمخلاق از نسل تو مادام در آبادی و از ده ریس بزرگ
 دیگر در فضل چهل و نهم سفر اول مذکور است که تاج و عصا بادشاهی از طایفه یهود مقرر
 نخواهد شد و سلطنت از بیت یهود بر طرف نخواهد شد تا آنکه یاسا که آمدنیت و برسد آنکه وعده شده است
 و او خواهد بود انتظار عالمیان و آرزوی آدمیان و دیگر در فضل بیست و چهارم سفر
 چهارم تورات مذکور است که خواهم دید او را اما نه اکنون نظاره خواهم کرد او را بلکه درین

ایام طلوع خواهد کرد دستاره از اسمعیل و سر خواهد کشید نهالی از ابراهیم و مغلوب خواهد ساخت
 سلاطین صاحب بیت را دیر گنده خواهد کرد و جمیع فرزندان شیش را و تمام زمین میراث او خواهد بود
 و در فصل نود و پنجم زبور حضرت داود علیه السلام مذکور است که خواهد آمد مادام
 جهت داد ری و محاکمه کردن در زمین بدبیر و حکم خواهد کرد در زمین از روی عدالت و راستی
 و ولایت و هدایت خواهد فرمود در حقیقت خود جمیع طوایف را برادر است و طریق نجات و رستگاری

چهاردهم انجیل بحج و ضبط یوحنا از زبان حضرت عیسی مذکور است که گفته اگر دوست
 میدارید مرا او را از احکام مرا بچای فطرت نمانید و چون خواهم طلبید از پدر فارقیت را و خواهد فرستاد
 بشما تا مانند شما ابد الابد و دیگر در آیه **بیت و ششم** مسطور است که فار قیطار و
 مقدس که او را خواهد فرستاد پدر بنام من او بشما تعلیم خواهد کرد و جمیع چیز را و بیان خواهد نمود جمیع
 آن چیز را که بشما گفته باشم و دیگر در فصل پانزدهم مذکور است که چون بیاید فار قیطار
 که او را خواهد فرستاد پدر بشمار و در حقیقت که از پدر صادر خواهد شد و اشهادت خواهد داد
 از من و شما نیز اشهادت خواهد داد چرا که از ابتدا با من بودید و دیگر در فصل شانزدهم

مسطور است که لیکن من راستی و حقیقت را بگویم بشما خوبست از برای شما که من بروم
 چرا که تا منم فار قیطار نخواهد آمد نزد شما پس اگر بروم خدا خواهد فرستاد او را بشما پس چون بیاید
 او پاک کند و نیار از گناه و بیان خواهد کرد عدالت را و دیگر در فصل آخرین مسطور است
 که لیکن من دعا خواهم کرد و خواهد فرستاد خدا موعود خود را بموی شما اما شهادت هر قرار گیرم
 و تعلیمات من عمل نمایند تا آنکه برسد فار قیطار پس محیی و راسته بفضایل علوی کلمات سماعی

خواهد شد و در فصل پنجاهم **صحیف اشعیا** یسعیر علیه السلام مذکور است
 که خداوند عطا کرد او را زبان فصیح تا مقادیرت توان کرد با آنکه از سخن گفتن کردن افزاینده
 اند و سر آمد شده اند و در فصل پنجاهم **صحیف ارمیا** یسعیر مذکور است که
 ایک روز خواهد آمد میگوید خداوند که خواهم بر این سخن و مبعوث خواهم ساخت محبوب خود را و او را
 و نهالی عدالت را و باد شای کند و لکن اند و باد شاه و دانائی اسرار و حکیم خواهد بود و در این

مختصر تحریر یافته همه را لفظاً باللفظ از آن کتب بفارسی ترجمه کرده است هر قوم ساخت مگر ایه اول
توریت که در سابق ایام از حافظی از حفاظ قویت که شرف اسلام یافته بود فرا گرفت و از و کمر
شینه می شد که می گفت این آیه را بر اسلام دلالت کرد و متعبد و چون محقق شد نبوت انصهر تبیین
باید دانست که مبعوث است بر جمیع خلایق و خاتم النبیین است و هر که از خدا بیگانه در قرآن مجید بان
شهادت داده چنانکه در یکی فرموده **وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ دَرَجَاتٍ وَكُلًّا** و دیگر فرموده **وَلَكِن**
رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ و احادیث متواتره نیز در نیاب واقع شده بخوبی قابل و بلیغ کن
چهارم در عصمت نبی و بعضی دیگر شریعت هر آنکه عصمت عبارت است از حالتی که بغایت ربانی در
شخص متحقق شود که بسبب اشکالات با وجود قدرت منقذ میگردد و داعی و میل بدی و گناه از انشخص و
عصمت اهل بیت عصمت را در این شرط میدانند و میگویند نبی باید معصوم باشد از جمیع گناهان و بدیها و این
نزد عقول سیر نهایت ظهور دارد زیرا که نبی معلم و راهنمایند خلایق است از جانب خدا تعالی در طریقه
علم و عمل و همه کس امور آن از جانب خدا تعالی امر و نهی او و واسطه است از برای تکمیل افراد بشر در
جمیع صفات و افعال حسنه و تنزیه از اوصاف و افعال قبیحه و این خداست در رسانیدن احکام
الهی بعباد و اینچنین کسی باید پیرینه باید معصوم باشد و حال آنکه بر تقدیر معصوم نبودن او خود صحیح خواهد
بود و بیادوی و منع کننده دیگر و خلایق از متصرف خواهد بود و قول و فعلش نزد ایشان محل اعتقاد و استیلا
نباشد و از روی جرم و سرخ مطیع او امر و نواهی او نخواهند شد و اینها بیانات و از نه با نبوت نبی
ظاهر است جمیع این مراتب بر صاحبان انصاف و فطرت مستقیم در واقع کسی که خدا تعالی با آنها قدرت
و حکمت از بندگان خود برگزیده و واسطه نجات خالق گردانند چرا معصوم نباشد و لهذا در قرآن مجید
بشطان فرموده **إِنَّ عِبَادِي لَکَ لَکَ عَلَیْکُمْ سُلْطَانٌ** و از شیطان حکایت نموده که گفت **فَقَعْنِی**
لَا عِوَجَ لَیْسَ لَکَ عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصُونَ و از ائمه معصومین نیز احادیث متواتره روایت
شده مشتمله بر آنکه انبیا از اصحاب ظاهر و متکلم شده اند و همیشه از جمیع بدیها و ذنوب مطهر بود و ختم نبوت بود و اول
و واسطه باس مرتبه ائمه خود که با صنف مشوق و خطیبات ار استند عصمت انبیا میگردند و در کتب خود و کلام
ایشان از انبیا و خطای متهم ساخته اند لغو و باطل منها و نیز نبی باید در عقل و ذکا و حفظ و آوازه علم

و جماعت و سایر صفات کمال از هر اکمل باشد و همچنین باید میرا باشد از هر امری از امور صالحه
 طبع خواه از قسم امراض باشد مثل برص و جذام و خواه از قبل اوصاف مثل ذناب و نب و بدب
 حال آبا و امهات و خواه از صنف کب و مته مثل جولایی و حجابی و امثال اینها از امور خبیثه الحقه الله
 الذی جعلنا من امة خیار المسلمین و تشیعة اهل بیته المعصومین مقام سیوم
 در امامت مستحیر و دوازده اصل **اصل اول** در بیان برخی از اوصاف امام و بشرای امامت
اصل دوم در حدیث غدیر خم و متعلقات آن **اصل سیوم** در آیه انما ولیکم الله و رسول
 چهارم در حدیث منزلت **اصل پنجم** در آیه تطهیر و بعضی از مناسبات **اصل ششم**
 در حدیث تمسک و مناسبات آن **اصل هفتم** در ذکر اخبار یک شش و در صایه و دلالت و غایت
 و امثال آن **اصل هشتم** در ذکر احادیثی که تصریح شده آنها با امامت ائمه شاعشر و حدیث من
 مات دلم یعرف امام زمانه **اصل نهم** در ذکر برخی از فضایل امامت مستنبطه از آیات و
 احادیث و بیان فضیلت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام **اصل دهم** در مطاعن خلفای نشه
اصل یازدهم در ذکر برخی از کلمات و خطب حضرت امیر که دل است بر بطلان خلافت خلفای نشه
اصل دوازدهم در قلع و معرعه شبهه اهل خلاف از اجماع و غیره درین اصول اندراج یافته و دلائل
 و براین قاطعه بر امامت امیر المومنین علی بن ابیطالب و بطلان امامت خلفای نشه بخوبی بر
 حوزة از تعصبات و تقدیرات معرعه سازد و از روی انصاف و طریقه راه نجات جوی در این تامل
 کند البته حق در نظرش جلوه گر خواهند و بعد از مستقیم دین مبین و اصل خواهد کرد **بیتنا اقمه بیننا و**
بین قومنا بالحق و انت خیر الفایحین **اصل اول** بدانکه امامت با اتفاق عبارت است از
 اولی تبصره و صاحب اختیار بودن در دین و دنیای است بجا نشینی رسو له او هر دو فرقه متفق اند در
 آنکه بعد از نبی ناچار است از امامیکو رئیس صاحب اختیار و اولی تبصره باشد در امور دین و دنیای
 امت تا حفظ احکام دین و حامی ملت با و امر کند بمعروف و نهی کند از منکر و خلق را قواعده شریعت
 و لوازم معرفت و عبودیت تسلیم دهد و داد مظلوم از ظالم بستاند و حدود و مقررات شارع چنانکه باید برآورد
 خبایت جاری سازد و ناظم مصالح دینداری و رعیت پروری بوده باشد و جهاد کند با کفر و غیاب

و نفس و صدقات را از روی عدالت موافق فرموده خدا و رسول بمعرفت رساند لیکن فرقه ناهیه
نماید رابقیه و آنست که معصوم باشد و اهل سنت چون میدانند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد حقیقت
است خلفای ایشان برهم میخورد و میگویند عصمت در امامت شرط نیست زیرا که ابوبکر مستحق العصمت نبود
و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که اینچنین شخص واجب الطاعتی که جمیع امور مذکوره و سایر احکام دین
و دنیائی امت بحکم او و اوسته است باید معصوم باشد در علم و عمل و الا فوازم مرتبه بر امامت که اینست
بظهور بخوابد آن شخص نیز محتاج خواهد بود با نام و در نهایت دیگر چنانچه ظاهر است بر اهل انصاف و از
امتش مثل مردمین را خواهد یافت زیرا که از فداوی غلطش بدعت نشسته خواهد گشت و احکام حق
دین محو و متروک خواهد شد و بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور آید که بهیچ وجه اصلاح پذیر نباشد مثل آنکه
غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود بکسانی که قابل خلافت و امامت است و در واقع چنین نباشند و از دیگر
منا فی امامت بظهور آید پس اگر امت با امتش کردن نهند باعث انهدام دین است و اگر قصد غرضش
کنند از بگدازن ااع با اعدا و انصار و حذر و دهرانه جوئی طالبان مال و جاه و دنیوی و قاصد ان
ریاست و سرور مفاسدی چیز مرتب گردد که دین حق از میان کم شود و چنانکه متحقق است در
نظر در کشته شدن عثمان و بظهور آمدن فتنه از عایشه و طلحه و زبیر و خوارج بنزدان و معاویه تا
آنکه کار نیابت و امامت و خلافت خدا و رسول بمعویه و یزید و امثال این ظالمان بی دین قرار
گرفت و مردم اطاعت این قسم بدان را بر خود واجب شمردند و ازین بگذرید ظلمها که بر ذریه خیر المسلمین
نرفت و چه بد عتبا که در دین بهم رسید و نزد عقل مستقیم و منصف خالی از تعصب ظاهر است قبح امامت
ایمی که اینچنین مردم را بان امر کند خود بفعل نیاد و و آنچه را از ان نهی فرماید از خود بش بظهور آید و اینها
خدا تعالی در قرآن مجید از برای توبیح انکس که امر بخوبی کند و خود بفعل نیاد و فرموده **اَنَّا مَنَّ**
النَّاسَ بِالْاَیْمَانِ وَ تَلَسَّوْا نَفْسَکُمْ سخن اینچنین شخصی را مصدر بدایت فساد حق و بافعال و اعمال او
تشبیه میکنند و جمیع عقول سلیمه نوگوار است و از نیاجاست که خدا اینای عباد را امور ساخته به پیروی رسان
چنانکه فرموده **کُوْنُوا مَعَ الصَّادِقِیْنَ** و نیز خدای تعالی اطاعت امر را مثل اطاعت خود و اطاعت رسول
بر امت واجب ساخته مطلقاً و بن شرط و قید فرموده **وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اطِيعُوا اَوَّلَی الْاَمْرِ مِنْکُمْ**

بر مراد اولو الامر موافق قول معصین بر دو فرقه ایم و خلفاست و جمیع اطاعت شان در وجوب است
 اطاعت خدا و رسول باشد و در سلک اطاعت خدا و رسول باشد بایک معصوم باشند جزا و این نیز جرم
 بفطرت مستقیم و رعایت جانب انصاف نهایت ظهور دارد و لهذا پیشوای ایشان امام فخر رازی
 در تفسیرش بصواب منکلم شده و گفته این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطائی اولو الامر
 و الا لازم می آید که هم امر باطاعت شان شده باشد و هم سبب از اطاعت زیر که اطاعت در نعمات حرام
 است و نیز گفته که مراد از صدیقین و آیه **كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** معصومینند لیکن چون دیده
 که اعتراف بمقتضای این دو آیه مستلزم بطلان امامت خلفای ایشان است گفته مراد از صدیقین
 مراد اولو الامر معصوم اجماعت و مخفی نیست بلکه این تاویل چه از صدیقین اولو الامر اجماع خواستین
 از قبیل آسمان و زمین خواستن است چنانکه روشن است بر ذوق سلیم از باب محاوره و کلام
 در تفسیر این دو آیه سخنان بسیار وارد می آید و چون مقام گنجایش ذکر تمام کلام او را برای ابحاث نیست
 لهذا ذکر آنست و چون محقق شد وجوب عصمت در امام باطل شد امامت ابوبکر چه او معصوم نبود متعین
 شد امامت بلا واسطه امیر المومنین علی بن ابیطالب زیرا که با اتفاق شیعه و سنی امام اول یا علی بن ابیطالب
 است یا ابوبکر پس از بطلان امامت ابوبکر متعین خواهد شد امامت بلا واسطه علی بن ابیطالب و نیز
 خدا تعالی در آیه تطهیر از عصمتش خبر داد چنانکه بتفصیل خواهد آمد در اصل تخم و عجز تر آنکه از خلفا
 بعد از عصمت اتفاقا نموده فسق و ظلم را نیز سبب امامت نمی دانند و لهذا امامت خلفای بنی امیه
 و بنی عباس با اینهمه ظلمها و فسقا سترفته نشدنی که از علمای معتبرین ایشان است در عقایدشان
 گفته مغفول نمیشود امام در امامت بیب فسق و جور و ملا سعد الدین قناترانی در شرح
 برین عقاید بر مطلب نسفی دلیل گفته این مضمون که از برای احوال ظاهر شد فسق و منتشر گشت جور از امامان بعد
 از خلفای راشدین و حال آنکه پیشین مطیع و منقاد ایشان بودند و نیز در شرح مذکور گفته که اهل
 حل و عقد از امامت اتفاق نموده اند بر خلافت خلفای عباسی و هم ملا سعد الدین در شرح
 مقاصد گفته که منعقد میشود امامت بقره و علیه پس اگر کسی مردم را مغلوب سازد و از راه شوکت منعقد
 میشود از تشنه سرحید فاسق و جاهل باشد و بعد ازین گفته اگر کسی بقره و غلبه امام شود و دیگری بیاید و او

مقبور و مغلوب سازد مغلوب مغزول میگردد و غالب امام شود و نیز گفته که امام مغزول نمیشود
 بفسق و خواجهمحمد پارسا که مخافین او را مرشد و مقتدای خود میدانند در کتابش که سنی است
 بفصل الخطاب گفته نزدیک با سلطان جابر پنجم سلطان عادل باشد و از پس وی نماز باید گذاردن و خروج
 بروی رواند و در شرح و قایم که کتاب معتد فقه حقیقت مذکور است که امام را حد شرع
 خرنایدند از برای آنکه او نایب خداست اکنون بدیده انصاف فطر باید کرد که اینچنین نبی موافق دین
 و ملت خیر المرسلین و خاتم النبیین است حاشا و کلا سبحان اسرافاق را خدا تعالی در قرآن مجید از اهل دور
 شمرده و اما اللّٰهین قد سقوا فمما و عمام النار و نیز فرموده که اعتماد خیر فاسق کنید و گفته و ان
 جاءکم فاسق ببناء فبیتو اذین فرموده و الله لا یهدی القوم الفاسقین و این قوم
 بواسطه رعایت حال ظالمان و رسوخ بر بدعت ملوک بنی امیه و بنی عباس فاسق را نایب خدا و خلیفه و جانشین
 پیغمبر و اولی تصرف در جمیع امور دین و دنیائی امت میدانند العیاذ بالله و بیکر که امام باید منصور
 باشد یعنی بغیر از خدا و رسول بر امتش واقع شده باشد و دلیل برین مطلب بسیار است از انجا که امت
 بعد از نبوت اعظم الطاف الهی است چه بقای احکام دین و هدایت امت بوجود امام است و چون واجب
 الوجود که خیر محض است بطف و رحمت و ایست پس همچنانکه نبی را برگزید و از روی بطف باطنی معجز خلق
 بر بنو قش راه نمود کسی را از برای امامت برگزید و عباد را از او خیر بد تا نگویند بطف عظیم را از عباد باز
 نداشته باشد و بیکر که هیچ عقل خالی از تعصب و اعوجاج بتجوز نمیکند که خاتم النبیین اینچنین امری
 جلیل القدر که حفظ ملت و جمیع امر دین بآن وابسته است مهمل و گذارد و چه گاه امت را از صاحب
 این مرتبه خیر نهد با آنکه همواره سعیش در هدایت و ارشاد امت مصروف بود و هر جزئی از خبر نیات از برای
 امت بیان میفرمود و از نهایت شفقت و مهربانی بامت و فطر رهنمایی هیچ دقیقه از دقایق ستم و ادب
 خدارا فرو گذاشت نموده و اختیار امت باز بکده است و بیکر بیک از انجا که از دنیا رحلت کرده اند از برای
 هدایت امت و حفظ ملت و صبی تعین نموده اند پس خیر المرسلین که خاتم پیغمبر است و وینش اکمل ادیان
 و رسالتش رحمت عالمیان است چنانکه خدا تعالی از ان خبر داده و فرموده وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا
 رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ چه معنی دارد که تعین دادی و پناه نموده امت و حافظ دین و ملت کند و هر

برگاه انحضرت در ایام حیات بدون تعیین خلیفه و جانشین هیچ سفری بیرون نبرد و پس چه احتمال
 دارد که تعیین شخصی که از رحلت جانشین و نائب انحضرت باشد نماید و دیگر آنکه عصمت از شرایط است
 چنانکه دانسته شد و چون از امور باطنیت و علم بر بواطن حاصل نمیشود و از برای تکلفین مگر از اخبار خدا
 یا رسول چنانکه روشن است بر عقل پس باید از خدا یا رسول رضی در حق امام باشد تا علم بصفتش حاصل
 شود پس محقق شد که امام باید منصوص باشد از جانب خدا و رسول و اهل خلافت خود و معتز فیه که نفسی بر امامت
 الی بکر واقع نشده بلکه امامتش بهجت منعقد گشته پس باطل شد امامت ابی بکر و متعین شد امامت با واسطه
 امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگر باید دانست که چون احکام دین و دنیائی است منوط بحکم امام
 است باید عالم باشد بحکام دین و واقف شد بر خصوصیات احکام قرآنی از حکم و متناهی و مجمل و مفصل
 و ناخ و منسوخ و عام و خاص و همچنین بر احادیث نبوی چنانکه ظاهر است و باریکال برای دشواری داشته باشد
 تا از عهد مجاهده با اعدای دین تواند برآمد و نیز باید اعلم است باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل که در حقیقت
 تقدیم متعلم بر معلم و جابل بر دانای قجیب عقل و لهذا در قرآن مجید فرموده **أَفَنُكِدُّكَ إِلَى**
الْحَقِّ الْحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمْرٌ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي بَيْنَ آيَا كَيْدٍ هَاتِ میگردانید سوی حق سزاوارتر
 است تا آنکه متابعت کرده شود یا آنکه کسی که هدایت نمیدهد مگر و فیکه هدایت کرده شود یعنی او را راه نماید و
 چگونه جایز باشد و حال آنکه علم سرایه برتری و افضلیت است و لهذا خدا تعالی اگر اسباب فروزی در علم بخود
 طایفه ساخت چنانکه محقق است از این شریفه و علم **أَدَمَ الْأَسْمَاءُ كُلَّهَا** و همچنین طالوت را از حیث
 زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود برگزید و بر این فرمان روا کرد و ایند چنانکه ظاهر است از این شریفه **أَنْ**
اللَّهُ أَطْغَفَاهُ عَنْكُمْ وَرَأَاهُ كَبْطَةً فِي الْعِلْمِ وَاجْتِهَسِمَ و نیز از برای تقدیم رتبه عالم فرموده و
هَلْ تَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و اگر کسی فی الجمله در امر امامت تامل نماید میداند که امام
 در جمیع صفات کمال باید از امت افزون و اکمل باشد چه غرض اصلی از دین و ملت تکمیل افراد انسانی است
 و بیرون بردن نفوس از ظلمت بدی و نقص رسانیدن نور خوبی و کمال و چون امام بر نیابت نبی مرشد
 طریق استکمال است پس باید مثلی در جمیع کمالات علمی و عملی از نبی مرشد باشد تا این قایده مندرست
 شود چنانکه ظاهر است بر هر مصنف صاحب فطرت و با تفاتی اکمل افضل در علم و شجاعت و سایر کمالات

همی بر اصحاب است پس محقق شد امامت بلا واسطه آنحضرت علیهم السلام علی ما بین لنا طریقه الحق

اصل دوم در حدیث غدیر خم بدانکه این حدیث از جهت کثرت راوی و مذکور بودن

در کتب احادیث بیجا سنی و شیعه و همچنین تفاسیر معتبره و تواتر صحیح مقدم بر دو فرقه برتره رسید
کوشک و شبه در صحت آن راه ندارد مگر از راه تعصب غی و حکمش حکم سایر موتوات است چنانکه ظاهر است

بر مبنای منصف بعد از این نیز انسته خواهد شد و تمام سخن درین حدیث در ضمن است ارشاد بوضوح می یونید

بواجبه الاستعانة والتوفيق ارشاد اول در بیان حدیث و ذکر پاره از راویان بدان تفصیل

آمد که کیفیت وقوع این حدیث بطریقیکه موافقت دارد با اقوال اصحاب حدیث و در باب تفسیر و تاریخ

طایفه این است که چون پیغمبر آخر الزمان از حجة الوداع یعنی حجه که بعد از مراجعت از آن بقریب و با

از دنیا رحلت فرموده برگشته بودینه مراجعت نمود در شامی تراه بعد از نماز عصر و بعد از آنکه

الرَّسُولُ لَكُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ

یعنی ای پیغمبر خدا برسان بخلائق آنچه فرستاده شده بتو از پروردگار تو و اگر کنی آنچه

بان ما موشده و نرسانی از آن محقق پس نرسانیده باشی پیغام پروردگار خود را و اگر رسالت او کرده

باشی و خدا تعالی نگاه میدارد از آن مردم انگاه آنحضرت فرمود آمد در موضعی که از آن غدیر خم گویند و نزل

نمود با آنکه نزول فافد و مسافران در آن موضع متعارف نبود و در میان روز درین شدت گرما

فرمود تا از پالانها که شتران بلند می ساختند بطریق منبر پس بر بالا آن برآمد تا همه مردم آنحضرت را

به بینند انگاه خطبه بیان فرمود و در آن خطبه خلائق را از رحلت خویش خبر داد و تحریر نمود مردم را

بر شک بفران مجید و ابدیت پس فرمود که الست اولی بکم من انفسکم یعنی ای من یتیم اولی بقرین

در شما از نفسهای شما و در بسا که از روایات بجای الست اولی بکم من انفسکم الست اولی

بالمؤمنین من انفسهم واقع شده یعنی ای من یتیم اولی بقرین در مومنین از انفسها ایشان و

حاصل معنی هر دو عبارت یکی است و غرض این است که حضرت بیان کنند که من در امور هر مومنی

اختیار بیش از آن مومن دارم و حکم من در امور او جاریتر است از حکم خودش و بعد از گفتن آنحضرت

همه مردمان گفتند ای محمد این است یا رسول الله پس آنحضرت دست مرتضی علی را گرفت و فرمود من

کت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله

یعنی پس هر کس که من مولای اویم پس علی مولای دوست خدا یا دوست دار آنکس را که دوست دارد و علی را دشمن دار آنکس را که دشمن دارد و علی را واری ده از آنکه یاری دهد علی را و فرود گذار و یاری ده آنکس را که فرود گذار است علی را انگاه نازل شد آیه **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَنْتُمْ عَلَيَكُمْ بِرِئَاسَتِ لَكُمْ اَكْمَلْتُ دِينَكُمْ** یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام انگاه رسول خدا فرمود الله اكبر و الحمد لله على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضاء الرب و كولاية علي بن ابي طالب چون حدیث بر سبیل اجمال بترجیر یافت اکنون بتفصیلی که در کتب پیشوایان و محدثان و علمای معتبر اهل خلاف واقع شده مذکور میسازد بی زیادت و نقصان در معنی مقصود بایناره از سخنان بزرگان ایشان که شهادت داده اند بصحت این حدیث تالیق بر صاحب انصاف و طالب نجات ظاهر شود بعد آنکه **احمد حنبل** که یکی از ائمه اربعه اهل سنت است این حدیث را بطریق مستنده در مسند خود روایت کرده از انسجود روایت کرده از برادر ابن عباس که گفت بودیم باز رسول در سفری پس فرمود آیدیم بغدیر خم و نذر کرده شد در میان ما که الصلوة بجماعت و پاک کرده برای رسول بخند آید و درخت پس گذارد نماز ظهر را و گرفت دست علی بن ابیطالب و گفت **الستم تعلمون انی اولى بالمومنین من انفسهم** یعنی آیا میدانید شما که من اولی بمومنینم از نفسهای ایشان گفتند بی سید ایم باز گفت **الستم تعلمون انی اولى بكل مومن من نفسه** یعنی آیا میدانید شما که من اولی بهر مومنینم از نفس او گفتند بی پس گرفت دست علی را و گفت **من یت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه** انگاه ملاقات کرد علی بن ابیطالب عمر گفت **هنا لك يا بن ابی طالب اصحت مولاه كل مومن ومومنه** یعنی مبارک و گوارا باد ترا ای علی گردیدی مولای هر مرد و زن با ایمان و دیگر روایت کرده اند از زید بن ارقم که گفت فرود آمدیم باز رسول آمد بود آنکه از اندر خم میگذشت انگاه امر کرد بصلوة پس نماز گذارد و خطبه داد فرمود از برای ما سایه کرده شد از برای رسول خدا سجاده کرد و درخت انداخته شد پس آنحضرت گفت **الستم تعلمون انی اولى بكل مومن من نفسه**

یعنی شما نمیدانید آیا شاگواهی نمیدید که من اولی بهر مومنم از نفس گفتندی یعنی میدانیم و شهادت
 سیدم انگاه گفت من کنت مولا فعلی مولا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
 و مکرر روایت کرده ابی طفیل و گفت جمع کرد علی بن ابیطالب مردم را در حبه یعنی فضای مسجد کوفه
 و سوختند و اینجدا مسلمانان را که هر کس اینی از رسول خدا و عذیر ختم شنیده بر خیزد و بگوید پس برخیزند
 منی کس از مردم که در آن روز حاضر بودند و شهادت دادند که در آن روز که وقت کشته شدن علی او بود
 گفت اعلیون انی اولی بالومنین من انفسهم ایانیدانید که من اولی بمومنینم از نفسهای ایشان
 گفتندی یا رسول الله انگاه حضرت گفت من کنت مولا فعلی مولا و دیگر روایت کرده از عیسی
 که گفت ادم نزد بنی ارقم پس گفت خال من از تو روایت کرد از برای تو حدیثی در شان علی بن ابیطالب
 روز غدیر خم و من دوست میدارم که از تو بستم پس گفت بدستیکه شما جماعت عراقه در شماست پس
 گفتیم نیست از تو بر من بانی ضرری انگاه گفت بی بودیم در جحفه و آن موضعی است که غدیر خم در حوالی آنست
 پس رسول خدا نماز ظهر گذارد در حالتی که گرفته بود دست علی را گفت ایها الناس استمعوا
 انی اولی بالومنین من انفسهم پس بهر گفتندی میدانیم انگاه حضرت گفت من کنت مولا
 فعلی مولا و مکرر دیگر روایت کرد از زید بن حارث که گفت آمدند که می نزد حضرت هر نقی علی و
 و گفتند السلام علیکم یا مولا نا پس گفت آنحضرت که چون من مولای شما ام و حال آنکه شما قوم
 بیکان اید ایشان جواب دادند که ما شنیده ایم از رسول خدا که گفت در غدیر خم من کنت مولا فعلی
 مولا و راوی بنگوید که من پرسیدم که کی نزد این قوم گفتندی که ما انصاریم و در راست ابویوب انصاری
 و دیگر روایت کرده از ابوخریم که پیغمبر گفت روز غدیر خم من کنت مولا فعلی مولا و دیگر روایت
 کرده ابن اسحق که گفت شنیدم از عمر حدیث غدیر خم با زیادتیکه بعد از اللهم وال من والاه و عا
 من عاداه گفت و انصر من نصره و احب من احبه و ابغض من ابغضه و مکرر روایت
 کرده از زید بن عمر که گفت شنیدم که علی در حبه مردم را قسم داد و گوای طبله اینی در روز غدیر خم
 شنیده اند بگویند پس بر خاسته سیزده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم که رسول خدا می گفت من
 کنت مولا فعلی مولا و دیگر روایت کرده از سعد بن ابی وقاص که گفت بدستی علی را چنان

منبت است که ملاگر یکی از آنها بود و دوست تر بود و نزد من از فلان و فلان یکی آنچه روز خیر حضرت مهتر
 در حق آنحضرت فرمود چنانکه آنست خواهد شد در اصل بنم انشا الله تعالی و دیگری آنست منی بتره الله تعالی
 موسی سیوم من کت مولا فعلی مولا و احمد گفت که یکی دیگر را سفیان را وی فراموش کرده
 بود و مکرر روایت کرده از ابو ایسی گفت پرسیدم از زید بن ابراهیم که گفت رسول الله منک مولا
 فعلی مولا پس گفت زید آری گفت از رسول خدا چهار مرتبه و ثعلبی ۱۱ که از کابری معبر
 و مقدم مغیر بن ایشان است در تفسیر سوره سال سائل بعد از آن اقام روایت کرده که پرسیدند از
 سفیان بن عقیل که سال سائل در حق که نازل شده او قسم یاد کرده سوال کننده گفت تحقیق سوال کردی
 از من مسدرا که سوال کرده بود و پیش از تو انرا از من اهدی روایت کرده مرا جعفر بن محمد الصادق از
 پدر اخی خود چون رسول خدا در غدیر خم مردم را جمع کرد و گرفت دست علی را و گفت منک مولا فعلی
 مولا منتشر شد این خبر بیاد پس شنید از احارث بن یحیی قهری بر شتر سوار شده بدیده آمد الخاذه از آنکه
 پیاده شد بخجرت رسول خدا آمد آغاز منازعت نمود و گفت ای محمد ما را کجاست شما دعوت امر کردی از تو
 قبول نمودیم و بنماز پنجگانه ما را ما موافقتی و از تو قبول کردیم و امر کردی بر دره بکاه قبول کردیم و بعد
 ازین بنماز اضی فتدی تا کنون بگذردی و دستهای این عم خود را و تفضیل دادی و او را براد گفتی من کت
 مولا فعلی مولا یا این کار را از خود کردی یا از جانب خدا می رسو گفت گفت منم بخدا می که منبت
 اهی غیر او که این امر از جانب خدا بود پس عارث پشت گردانید و متوجه خانه خود شدند و میگفت خدا یا آنچه
 میگوید محمدرحق است پس بریانگ بیار از اسبان یا بفرست بر اعذابی در دناک هنوز زنده بود و ناچار
 که سگی از اسبان بر سر او خورده که از مقعدش بیرون آمد پس نازل شد سال سائل بعد از آن اقام الکف
 لیس له داع من الله ذي المعارج و ترجمه ظاهر آیه اینست که طلب کرد و طلب کننده عذابی را که واقع است
 از برای کافران بچسب منبت از ادفع کننده و باز در انداز خدا سگ صاحب اسبهاست هر یکی بر زیر دیگری
 و مکرر روایت کرده در تفسیر خود از ابن عباس در تفسیر آیه یا ایها الرسول بلغ الحکم که نازل شد در حق علی بن
 ابیطالب و ما موردی که برساند در حق او پس گفت رسول خدا دست علی را و گفت من کت مولا
 فعلی مولا اللهم وال من واکله و عاد من عاداک و مکرر روایت کرده از برای اعجاز

که چون آمدیم بار سوزانم در حجه الوداع بعد از خیمه پس ندانم که الصلوة جامعه پس یا کرده شد بر آن
 حق: یزد درخت پس گرفت دست علی را و گفت الست اولی بالمومنین من انفسهم آیا من نیستم اولی بمومنین
 از انفسهم ایشان گفتند بلی یا رسول الله باز گفت الست اولی بالمومنین من انفسهم گفتند بلی یا رسول الله
 مدام مولا کل من انا مولا یعنی اینکس است مولای هر که مولای اویم اللهم وال من والاه و عا
 من عاداه پس ملاقات کرد عمر با علی و گفت هنأ لك يا علي بن ابي طالب اصحبت مولی كل مومن و
 مومنة دیگر روایت کرده در تفسیر قول خدا تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزلنا من الوحی انزلنا من آیه
 انیت که بلغ ما انزلنا الیک من ربک فی فضل علی بن ابیطالب پس چون نازل شد این آیه گفت
 رسول خدا دست علی را و گفت منکت مولا فلی مولا و ابی داود و سجستانی که قدوه
 محدثین مقبول الروایت ایشان است و روایت او نهایت اعتبار دارد پیش ایشان در صحیح خود که
 مشهور است بکتاب سنن روایت کرده است از شرمه و زید بن ارقم که گفت رسول خدا من کنت مولا
 فلی مولا و یحیی بن یزید که از جده محدثین مسلم الثبوت مقبول الروایت ایشان است و کناب
 او را نیز صحیح میدانند در صحیح خود از شرمه و زید بن ارقم روایت کرده که رسول خدا گفت من کنت مولا
 فلی مولا و در جمع بین الصحاح است که عبارت است از مولای مالک بن انس و صحیح
 مسلم و صحیح بخاری و صحیح ابوداود و سجستانی و صحیح ترمذی و صحیح کبیر صیغ فلی در باب مناقب ام المومنین علی
 بن ابیطالب از صحیح ابی داود و صحیح ترمذی آنچه مذکور شد روایت شده و ابن مغازلی شافعی
 که از اکابر فقها و محدثین ایشان است این حدیث را در کتاب خود که مشهور است بمناب بطرق متعدد
 روایت کرده از انجده روایت کرده از شرمه و زید بن ارقم که گفت برگشت پیغمبر خدا از که در حجه الوداع
 ایامکه فرد آمد بعد از خیمه محض پس امر کرد تا زیر چند درخت را از خار پاک کردند و بعد از آن ندانم که الصلوة
 جامعیه پس رفتم بر رسول خدا در روزیکه بسیار گرم بود و بعضی روایتی خود را بر سر می انداختیم و بعضی
 در زیر پای خود و از شدت گرما تا اینکه رسیدیم بر رسول خدا پس گذارد نماز ظهر را و بعد از آن بجا آمد توج
 شد و گفت الحمد لله و راوی ذکر کرده است از آنحضرت خطبه بلند طویلکه مشغول است بر مواظط و تفصیح
 و اخبار از رحلت و تحریک بر تنک بکتاب اندر و عترت و انجام داشتن عزت و حرمت آن مرد و بعد از آن

چنین روایت کرده که پس رفت است علی ابن ابیطالب را و بلند کرد و گفت من کنت ولیه خدا
ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و دیگر روایت کرده باسناده از ابی
هریره که گفت روزی بگریه و زاری می فرمود و می گفت ای خدایا من را از این
دین و این روز غمناک کن که گرفتار شوی از دست بن ابیطالب را و گفت البتة اولی بالمؤمنین
من انفسهم گفتند بی یا رسول الله پس گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و عمر ابن خطاب
گفت پنج پنج کن یا ابن ابیطالب اصبت مولائی و مولاه کل مومن و مومنه پس فرمود
تعالی آیه الیوم اکملت لکم دینکم را و دیگر روایت کرده باسناده از زید بن ارقم که گفت بمواس
طلبید علی مردم را در مسجد که هرگز شنیده است از بنی که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه و بر خیزد و بگوید و بودم من از آنکه گمان شهادت کردم پس
که رشد چشم من و دیگر روایت کرده باسناده از جابر بن عبد الله انصاری که گفت بدیدم رسول خدا را
فرود آمد بنجم و دوری گردیدند مردم از آنحضرت پس امر کرد علی را تا بیست و سه نفر را جمع
گرفتند و در بغل آنحضرت در میان ایشان در حالتی که کینه کرده بود بدست بن ابیطالب پس
بعد از آنکه حمد کرد خدای را گفت ایها الناس بدیدم مرا انگاه که گوار آمد تخلف شما از من تا آنکه بخیل شد
نزد من اینک فیت و فحقی دشمن تر نزد شما از درختی که نزدیک من است بعد از آن گفت لیکن منزله
علی ابن ابیطالب را خدا از من بمنزله من گرفته است از دین راضی شود خدا از و چنانکه من از و راضیم
نیز آنکه او اختیار کرد بر نزدیکی و دوستی من پس دیگر را بعد از آن ملذذ کرد و پستیهای علی را و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و مردم شروع کردند بعد از
خواهی و گریه میکردند و تضرع مینمودند و می گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم ما دوری نزدیم از تو مگر
از بگذاشتن یکدیگر اگر ان باشیم بر تو و پناه مییم بخدا از سخط رسول او پس راضی شد پیغمبر خدا از ایشان
و دیگر روایت کرده باسناده از عمر بن سعد که گفت حاضر بودم در حالیکه علی بر منبر گویای طلبید اصحاب
رسول را در واقع روز غدیر پس و از ده مرد که از انجمن بودند ابوسعید خدری و ابوبهره و آنس بن مالک
شهادت دادند که شنیده اند از رسول خدا که می گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه

و عاهد من عاده و دیگر روایت کرده با سند از ابن ابی اوفی که گفت حضرت رسول گرفت بادی
عمر را و گفت ایها الناس السقم تعلون انی اولى بالمؤمنین من انفسهم گفتند بی یا رسول الله
پرس گفت من کنت مولا فاعلی مولا و دیگر روایت کرده با سند از عبد الله بن مسعود که گفت
بدستیکه بی گفت من کنت مولا فاعلی مولا و دیگر روایت کرده با سند از عمر بن الخطاب که او
گفت گفت رسول خدا از برای علی من کنت مولا فاعلی مولا و دیگر روایت کرده از رباح بن خثیم
حدیث آمدن قومی از عوب نزد امیر المؤمنین و گفتن السلام علیک یا مولا یا مولا بن مضمون که احدی بنی زید
مرد تا آخر که گفته در است ابو ایوب انصاری و بیستی که از پیشوایان حدیث اهل خلاف است و در
نزد ایشان بسیار معتبر است روایت کرده این حدیث را از بر ابن عازب بهمان مضمون که روایت
کرده از واحد بنی زید اول حدیث که گفت بودیم با رسول در سفر پس فرو آمد بغیر خیم تا آخر که
گفت پرس گفت پس بنی الخطاب هینا لك یا علی بن ابیطالب اصبحتم مولی کل مومن و مومنة
و اخطب خطبای خوارزم موفی ابن احمد می که از مشاهیر علمای ایشان است در کتاب مناقب
بچند طریق روایت کرده است از ابی طفیل و او از زید بن ارقم که گفت چون مراجعت کرد رسول خدا
از حجة الوداع و فرو آمد بغیر خیم امر کرد تا پاک کنند پای درختان را بعد از آن گفت که من اجابت
دعوت حق خواهم کرد و بدستی که گذاشته ام در میان شما و امر عظیم که کمی بزرگتر است از دیگر
و ان دو امر کمی کتاب خداست و دیگر بی امانیت من پس بدستیکه آنها از هم جدا نمیشوند هرگز تا آنکه
وارد شوند بر من نزد حوض کوثر انگاه گفت بدستیکه خدای عزوجل مولای من است و من مولای
مومنم و بعد از آن گرفت دست علی را و گفت من کنت ولیه فلهذا و لیه اللهم و آل مولا
و عاهد من عاده و ابی طفیل گفت که من کفتم زید بن ارقم که تو خودت از رسول خدا شنیدی این را
پرس گفت زید که بود زیر درختها احدی که دیدیم خود و شنیدیم گوش خود و دیگر روایت کرده با سند
از بر ابن عازب ان حدیث را بهمان مضمون که احدی بنی زید و بیستی که روایت کرده اند از اول که گفت
رسول است تا آخر قول عمر که گفت اصبحتم مولا کل مومن و مومنة نقا و تیکه است این است
که در روایت اخطب بعد از قالوا الی چنین واقع شده که فقال هذا اولی من انا ولیه اللهم

وال من والاه وعاد من عاداه من كنت مولاه فعلي مولاه **و دیگر** روایت کرده باشند
از ابی سعید خدری که گفت بر استی که پیغمبر و نزدیک طلبید مردم را بخیر خیم امر کرد تا پاک کرده شد خاری که
بود در زیر درخت و این روز خیمه بود و بعد از آن خواند مردم را بعلی یعنی مردم را بولایت علی دعوت
کرد و گرفت بازوی او را پس بلند کرد او را تا آنکه مردم دیدند پیغمبری زیر بنبل حضرت رسول را
و هنوز از هم جدا نشده بودند که نازل شد آیة الیوم اکملت لکم دینکم پس گفت رسول خدا الله
اکبر علی احوال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و الولاية لعلی بعد از آن گفت
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله
پس حسان بن ثابت انصاری گفت یا رسول الله رخصت ده مرا تا بگویم چند بیت دین باب رسول خدا
فرمود بگو بگو بگو که اند پس حسان گفت ای جماعت قریش بشنوز شنادت رسول خدا را و بعد از آن گفت
شعریا دیهم یوم الغدیر بینهم **و** بخم و اسمع بالنی مناداه و بعد از دو بیت دیگر گفت شعر فقال
له قم یا علی فاننی رضیت من بعدی اماما و هادیا **و** اگر چه اخطب چهار بیت را ذکر کرده
بود از آن قصیده لیکن دو بیت از آن چهار که دلالتش بر مطلوب ظاهر بود ذکر شد و دیگر مکرر شد
تا بر جمعی که شعر عربی مربوط نیستند و سوار گرد و حاصل معنی هر دو بیت این است که خدا میگرد
ایشان را و از غدیر بنی ایشان در موضع خیم پس گفت بنی مر علی را که **و** بر خیر یا علی پس بر استی که
رضای من در آنست که تو بعد از من امام و معتقد او و پیمانده خلق باشی **و دیگر** روایت کرده باشند
از عبد الرحمن بن ابی بلی و او از پدرش که گفت خیر داد و در روز غدیر خیم رسول خدا مردم را که علی
سولای هر مومن و مومنه است و گفت مر علی را که انت امام کل مومن و مومنه و ولی
کل مومن و مومنه بعد از من یعنی توئی بعد از من امام و صاحب اختیار هر مرد و هر زن بایمان
و دیگر روایت کرده باشند از ابن عباس که رسول خدا مر علی را گفت انت ولی کل مومن و مومنه
من بعدی **و دیگر** روایت کرده از ابو جعفر و یعقوب ابن اسحاق که عمر ابن خطاب بعلی ابن ابیطالب
و گفت هذا مولای و مولای کل مومن و مومنه **و دیگر** روایت کرده از سعید ابن دحب
و عبد نیر که گفت ما هر دو شنیدیم از علی بن ابیطالب که در حجره مردم را بگو ای طلبیده در باره آنچه شنیده

اند از رسول خدا در روز غدیر پس بر خاستند جمعی از اصحاب رسول و سپاهات دادند که باشندیم
 که رسول خدا من میگفت من کت مولاه فان علیاً مولاه و دیگر روایت کرده از ابی بکر در حدیث روز
 هشتم ذی الحجه را ایمان مضمون که این معاذی مذکور شد یکین در روایت اخبط نزول این اکملت
 لکم دینیکم مذکور نیست و در قول عمر بجای کل منمن و مومن کل مسلم واقع شده است و دیگر روایت
 کرده باشد از رابعه ابن ابی اس و او نیز خود که گفت بودیم ما در جنگ جبل با علی پس آنحضرت طلحه
 را طلبید و بعد از آنکه طلحه آمد باو گفت ششم میدهم ترا بعد از او کوهایی میطلبم آیا شنیدی تو از رسول خدا که
 میگفت من کت مولاه فلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه طلحه گفت آری
 شنیدم آنحضرت گفت پس چرا با من مخالفت میکنی گفت بخاطر من بود و دیگر نام را که عمر بن عاص بهجوب
 نوشته بود پیش از مطیع سوادیه شدن در کتاب خود آورده و در آن نام از فضایل مرتضی علی بسیار مذکور
 است از آنجمله یکی این است که تحقیق که گفت رسول خدا در حق علی روز غدیر خیم من کت مولاه فلی
 مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل
 من خذله و دیگر روایت کرده از اصبح بن نزار که گفت در هنگامی که نامد علی ابن ابیطالب را
 نزد معاویه برده بودم و در مجلس او جمعی بودند از صحابه مثل عمر بن عاص و ابو بکر و غیره ما بمن گفت
 معاویه که علی قاتل عثمان را پیش ما نمیفرستد من بمجو کیفتم تو سلطنت میخواهی و طلب قاتل عثمان
 را و سید ساخته پس او را بداند و من خواستم که غضب او را بیشتر سازم گفت ابی هریره که
 ای صاحب رسول اندر من ششم میدهم ترا بعد از او کوهایی میطلبم آیا شنیدی که در غدیر خیم
 حاضر بودی گفت آری حاضر بودم گفت چه شنیدی که رسول خدا در حق علی گفت گفت شنیدم
 که گفت من کت مولاه فلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من
 نصره و اخذل من خذله انگاه گفت پس تو دوستی میکنی با عدوی او دشمنی میکنی با دوست
 او پس ابو هریره آری بر کشید و گفت انا لله وانا الیه مرجعون و دیگر روایت کرده اخبط نزول
 و این معاذی و همچنین ابن مردویه از عامر بن واثقه حدیثی طولانی مستطبره آنکه در روز شویب حضرت
 امیر المومنین بواسطه تمام حجت یکیک فضائل خود را می شمرد و قسم میداد اصحاب را که دیگر بی غیرت

در میان شما که صاحب این فضیلت باشد ایشان را تو را میگردند و میگفتند که نیت در میان ما غیر از تو صاحب
این فضیلت و از خود عامر بن و اندر و این کرده اند که او گفته از علی بن ابیطالب شنیدم اینست که
قال فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله من کنت مولاه فعلی مولایکم
الشاهد منکم الغالب غیری قالوا اللهم یعنی گفت ایمر المؤمنین که پس بگو اهی میطلبم و بگو
میدهم شما را بخدا که در میان شماست کیسه گفته باشد از برای او رسول الله این کلمات را غیر از من همه
گفته نیست و این حدیث مستغنی بسیاری از فضایل آنحضرت است انشاء الله تعالی در جای خودش مفصلاً مذکور
خواهد شد و هم این مرد و گویند که از مشایخ معتبر ایشان است و کلامش سند است نزد علمای
چهار مذنب در کتاب مناقبش روایت کرده باشد از ابی سعید خدری که گفت بدستیکم رسول خدا طلب
کرد مردم را در غدر خشم و آن روز خشنه بود و امر کرد تا پاک کرد و پای درخت را از خار ببرد
از آن خواند مردم را بجای پس گرفت بازوی او را و بلند ساخت تا آنکه دیدند مردم سعیدی زیر بغل رسول
را و هنوز جدا نشده بودند از هم که نازل شد آیه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ تا آخر پس گفت رسول خدا
الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و الولاية لعلی
بعد از آن گفت اللهم وال من واکل و عاد من عاداء و انصر من نصره و اخذل من
خذه پس ملاقات کرد عمر بن الخطاب علی را و گفت هینا لک یا بن ابیطالب اصحبت و امسیت
مولی کل مومن و مومنة انگاه حسان بن ثابت انصاری اذن از رسول خدا طلبید و گفت چیزیست
در میان و ذکر کرده این مرد و دیده آنها را و چون دو بیت اذان ابیات تحریر یافت در روایت آنحضرت
خوارزم بعد از در اینجا بزرگوار شد دیگر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که ما در عهد رسولی چنین میخوانیم
که یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین یعنی برسان
آنچه نازل شده بتو از پروردگار تو که علی مولا مومنان است دیگر روایت کرده از عبد الله بن عباس
و زید بن علی زین العابدین که ایشان گفتند چون ما موثر شد رسول خدا بتبلیغ فضایل علی و امر شد از جانب
خدا که بگوید درباره علی آنچه خدا فرموده پیغمبر گفت یارب این قوم تازه ایمان آورده اند یعنی میترسند
که قبول نکنند آنچه درباره علی بگویم پس چون برگشت از حجة الوداع بعد از آنکه رسید آیه یا ایها الرسول

بلغ ما أنزل الله نازل شد پس گرفت آنحضرت باز وی علی را و با مردم گفت ایها الناس الست
 اولی بکم من انفسکم گفتند بی یا رسول الله انگاه گفت اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه
 اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله واحب من احبه
 وابغض من ابغضه و ابی عبد الله مرزبانی که از گشایح کبار ایشان است این حدیث را
 با بیست و بی حسان در جزو چهارم از کتب سرقات الشریع و است کرده موافق روایت اول این مرد و
 از ابی سعید خدری لیکن در روایت مرزبانی ملاقات عمر و بنتیه کردن مذکور نیست و امام واحد که از
 بزرگان و مشاییر ایشان است در کتاب خودش که مسامت با سبب نزول روایت کرده با سند از ابی
 سعید خدری که گفت نازل شد یا ایها الرسول اه در غدیر خم در حق علی بن ابیطالب و زهیر که
 یکی از معتبرین محدثین ایشان است روایت کرده که بعد از خیمه الوداع پیغمبر منزل ساخت غدیر خم در روز شنبه
 ذی الحجه وقت زوال انگاه خطبه فرمود که شنبه بر اینک من نیگذازم در میان شما امری که اگر بآن تنگ
 شوید بصلوات نخواهد افتاد بعد از من و آن کتاب خداست و ابی من و این هر دو کجا نمیشوند و در
 آن محض کوشش من رسد و تحمیل کرد مردم را بر رعایت کتاب خدا و اهل بیت بعد از آن سوره قمره گفت
 ایها الناس من اولی بالمومنین یعنی ای مردمان کیت اولی بتعرف در مومنین همه گفتند خدا و رسول
 و اولی بمومنین اند بعد از آن گرفت دست علی را اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
 وال من والاه وعاد من عاداه سوره قمره بعد از آن فرمود الا فليبلغ الشاهد منكم
 الغائب یعنی انگاه باشید پس باید که برساند هر که از شما حاضر است بکسیکه غایب است و حافظ ابو
 الفرج که از معتبرین اهل خلاف است که در کتبش که مسامت بمرج البحرين این حدیث را با سند روایت
 کرده از گشایح خود و در آنجا گفته پس گرفت رسول دست او گفت من كنت مولاه و اولی به من نفسه
 فقلی ولیه و حافظ ابو الفتح که از معتبرین ایشان است در کتاب خود در فضل خلفای اربعه
 روایت کرده است با سند از زید بن اسید غفاری و عامر بن ابی بن صفه که گفته و فیکه حضرت رسول
 از خیمه الوداع مراجعت نمود و بجهت رسید امر کرد تا پاک کرد پای چند درخت نزدیک بهم را که منع کرده بود آنحضرت
 که کسی در زیر آنها نهد و شاید بعد از آن با مردم نماز گزارد و در زیر آن روز غدیر خم بود و بعد از آن

از نماز گفت ایها الناس وراوی خطبه که مشتمل است بر خبر دادن آنحضرت از رحلت خود ذکر کرده و بعد از آن
چنین روایت کرده که گفت آنحضرت ایها الناس الا تتمعون الا فان الله مولائی وانا اولی بکم
من انفسکم الا ومن کنت مولا فلی مولا حاصل معنی آنکه ای مردمان آگاه باشید و می شنید
باشید که تحقیق خدا مولای من است و من اولی بکم از نفس شما آگاه باشید که هر که من مولای اویم پس علی
مولای او است آگاه گرفت دست علی را و بلند ساخت تا دیدن آن را قوم پس گفت اللهم والی من واکلاه
وعاد من عاداه واین ضیاع مالکی نیز در کتاب فضول المبدء اینچنین را از زهری و واحدی و الباقی
عجیبی همین مضمون که درین کتاب تحریر یافت روایت کرده از احمد بن حنبل و ترمذی و غیره روایت کرده است
و ابوالقاسم عبدالرحمن بن عوف که از مشایخ است باسناده روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت در وقت
نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم رسول الله گفت الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام
الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و ولایة علی بن ابیطالب بعد از آن فرمود
من کنت مولا فلی مولا اللهم والی من واکلاه و عاد من عاداه و انصر من
نصره و اخذل من خذله و در مشکوٰۃ که از صحاح معتبره ایشان است از بر این عازب فرید
بن ارقم این حدیث مذکور است که گفتند بر سیدک رسوخد چون فرو آمد بنذر خرم گرفت دست علی را پس گفت
الستم تعلون فی اولی بالمومنین من انفسهم گفتند بی سر گفت اللهم من کنت مولا فلی
مولا اللهم والی من واکلاه و عاد من عاداه پس ملاقات کرد و علی را و گفت هنیئاً لک یا
ابن ابی طالب أصبحت و امسیت مولی کل مومن و مومنة و علامه مشایخ بوری شافعی که
از عظامی مفسرین ایشان است در تفسیر خود روایت کرده از ابی سعید خدری که یاربنا اتقوا الرسول و انزاله
شده در فضل علی بن ابیطالب و بنذر خرم پس رسول خدا گرفت دست علی را و گفت من کنت مولا فلی
مولا اللهم والی من واکلاه و عاد من عاداه پس ملاقات کرد و عمر با علی و گفت هنیئاً لک
یا ابن ابیطالب أصبحت مولا فی و مولا کل مومنة و مومنة و بوری بعد از این با فاصد گفته که این حدیث
قول ابن عباس و برادر ابن عازب و امام محمد باقر است و محمد ابن طلحه شافعی یکی از تفصیلات
کامل ایشان است در کتاب مطالب السوال از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده که پیغمبر با امیر المومنین

نفت من کنت مولاه فعلی مولاه و هم این طوطی در کتاب مذکور گفته که این روایت در صحیح ترمذی بر وجهی احوال
 مذکور گفته و در غیر این کتاب بتفصیل مذکور است و آن بعد از مراجعت حضرت رسول از حجة الوداع بود
 روز هشتادم ذی الحجه در موصی که مذکور است بغیر خیم و دیگر روایت کرده که روزی امیر المومنین از جم
 رسید که آیا در میان شما کسی هست که در روز غدیر خیم از حضرت رسول شنیده باشد که گفت من کنت
 مولاه فعلی مولاه پس سیزده نفر از انجمنه شهادت دادند که از حضرت رسول شنیده اند و بعد
 از ذکر روایت محمد بن طلحه چنین گفته که چون لفظ من افاده عموم میکند و دلالت بر آنکه هر که حضرت رسول بود
 و صاحب اختیار او باشد علی بن ابی طالب است و چنین است بعد از آن گفته که از بیعت حضرت رسول بوی را
 مطلق و گذشته و معید یکی از معانی که در آنها مستعمل است مکرر تا دانسته شود که هر نسبتی که میان پیغمبر
 و افراد مسلمین است همان نسبت بعینه میان علی و انشخص خواهد بود و بعد از آن گفته که این حدیث
 صریح است در یک حضرت پیغمبر علی را مخصوص بدرجه و منفعتی ساخته که هیچکس غیر او از جانب رسول باین
 منزلت بهره مند نگشته و حافظ ابو نعیم که از قدوه مشایخ این طایفه است در کتاب حلیه الاولیاء
 روایت کرده از ابو سعید خدری که گفت ای الیوم اکملت لکم دینکم آه در روز غدیر نازل
 شد بعد از آنکه حضرت رسول خدا دست امیر المومنین را گرفت و او را بر بالای منبر برده بر مردم نمود و گفت
 من کنت مولاه فعلی مولاه و چون این نازل شد حضرت پیغمبر فرمود الله اکبر و الحمد لله
 علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب بر سالکی و ولایت علی ابن ابیطالب
 و صاحب کتاب سید المتعبدین عمر بن النخع الملک از متعبدین است در کتاب مذکور و او
 کرده که در روز غدیر حضرت رسول فرمود الیست اولی بالمومنین من انفسهم گفته بے
 دیگر فرمود اللیس از واجبی امهاکم یعنی آیا نیست زنان من بمنزله آنان شما گفتند بے نگاه کردند
 دست علی را و گفت ان هذا مولاهم و الله و ال من و کلاه و جماد من عاده
 پس عتات کرد و علی گفت هبنا لک یا بن ابیطالب اصبح مولائی و مولای من
 و مومنه و شیخ ابن اثیر حرری شافعی که از عظامی اکابر ایشان است در کتاب
 استی المطالب فی مناقب علی ابن ابیطالب روایت کرده با سند از عبد الرحمن بن ابی بکر که گفت شهادت

از علی بن ابیطالب که در وجه گویای مطبوع مردم را که گیت که شنیده باشد از رسول خدا که می گفت
 من کنت مولا فاعلی مولا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه پس برخاستند
 دوازده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم این را از رسول خدا و **سید جمال الدین** عظیم
 صاحب کتاب روضه الاحباب که در حدیث نزد ایشان مشهور است در کتاب مذکور چنین روایت کرده
 که رسول خدا را شایسته حاجت از حج چون بمنزل غدیر خم که از نواحی حنفه است رسید نماز حقیق را
 در اول وقت گذارد و بعد از آن روی بسوی یاران کرد و گفت آلت اولی بالمومنین من
 انفسهم یعنی ای من فیتم اولی بمومنین از نفسها ایشان در ذاتی آنکه فرموده گویا مرا با عالم بقا
 خوانند و من اجابت کردم بدانند که در شما دو امر عظیم میگذازم یکی از دیگری بزرگتر است قرآن و
 الهی من و احتیاط کنید که بعد از من بآن دو امر چگونه سلوک خواهید نمود و رعایت حقوقی آنها بچه
 کیفیت خواهید کرد و آن دو امر از یکدیگر جدا نخواهند شد تا لب خوش گوش من رسد آنگاه فرمود من
 کنت مولا فاعلی مولا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله
 و ادخلنی معه حیث کان و در میت که قدوه اصحاب عمر بن خطاب گفت ای علی با ما داد کردی مولای من

و مولای هر مومن و مومن نظر	روان برای سیرین خویش تا جی سنا	ز خاک پای جو افرو و الی من والاه
ز دل عدول دور دار تا جوی	ز تیغ فطرتی زخم عادم عاد	گواه با کی اصلت ولای شاهی دلت
که بر کمال محالین دل اتی است گاه	تا اینجا بود عبارت صاحب کتاب روضه الاحباب و ابن ابی السحر	

که از دستاورد علمای معتبر ایشان است در شرح نهج البلاغه روایت کرده که گویای طلبه علی مردم را در وجه
 و گفت که ام یک از شما شنیده اید از رسول خدا که میگفت من کنت مولا فاعلی مولا پس برخاستند
 نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم و انس بن مالک در اینجا حاضر بود و برخاست پس علی را گفت
 ای انس تو خود حاضر بودی چه مانع شدی از برخاستن و شهادت دادن انس گفت یا امیر المومنین از
 کبر من مرا فراموش شده است آنحضرت گفت خداوند اگر در و غلبه باشد انس میدانند که بروی او
 که عمامه او را تواند پوشانید بعد از این چنین گفته که طلحه بن عمر و گفت و الله که دیدم که بر صبی بعد از آن
 در میان دو چشمش و از تنقیر روایات ظاهر میشود که آنحضرت کمر از برای اقامه حجت مردم را بگواهی

است در کتابی که در دست علی بن ابی طالب است

مستطبه است و بسط ابن جوزی شیخ ابن سبت صاحب کتاب مرآت الزمان که از عظام
 ایشان است در کتاب مذکور گفته که اتفاق کرده اند علمای سیر در یک قصه غیر عید از رجوع پیغمبر از
 حجة الوداع بود در روز هجدهم ذی الحجه و جمع بود صد و نوبت هزار اصحاب بنی مؤگفت پیغمبر من کت
 مولاه فعلی مولا و غزالی که از پیغمبر این جمل القدر مسلم الثبوت ایشان است در کتاب سیر العالیین
 و گفت ائمه الدارین در مقابل چهارم که تعیین کرده است از ان برای تحقیق اختلاف بعد از ذکر اختلاف
 و اجاث بهمین عبارت گفته لکن اسفست آنچه وجهها واجبت انجا هید علی متن الحدیث
 فی یوم خم باقیان اجمع و هو یقول من کت مولاه فعلی مولا فقال عمر بن الخطاب یوم خم
 یا ایا الحسن اصبح مولای و مولا کل مومن بعد ازین گفته این عبارت که و هذا تعلیم و رضی
 و تحکیم ثم بعد هذا اغلب الهواء بحب الیاسة و جعل عموم الخلافة و عقود السنود
 و خفکان الهوا فی قعقة الیایات و اشتباک از دحام الخمول و فتح الامصار سقا
 کاس الهوا فحلهم الی الخلافة فعادوا الی الخلیف الاول فبذروه و را کلهو هم
 فاشتقوا به ثمنا قلیلا فبلس ما یسترون و حاصل معنی فقره اول غزالی است که یکین روشن شد
 وجه حجت و دلیل و اجماع که در جمهور بر حدیث روز غدیر در حالیکه حضرت رسول میگفت من کت مولا
 فعلی مولا آه و حاصل معنی و هذا تسلیم تا آخر آنکه این مبارک گفتن عمر تسلیم در ضات ابولایت مرضی علی
 در کردن بنادین بکلم رسول خدا پس بعد ازین تسلیم و اتفاقا غالب شد هوا می نفس از جهت دوست داشتن
 ریاست و بزرگی و بر داشتن ستون خلافت و پرچمهای علم و پیچیدن باد و مضطرب شدنش در حالت
 رفتن علمها و نشانه از پیش و پس و مشک نظر آمدن همیشه حاصل در وضع دست و پای اسبان در کجا
 جمع شده و فتح کردن شهرها و دوستی این امور انجاست را از جام هوا نفس شتاب داد و پس ایشان را
 برین داشت که خلافت را از او گرفتند و برگشتند بجاییکه پیش از اسلام داشته و عهد و میثاق روز
 غدیر را شکسته بر مس پشت انداختند و خریدند باین شکستن عهد خیر اندک و بی اعتبار پس بدست انجانیان
 خریدند قاضی زاده که مرد دو در کتاب اعتقادیه اش نقل کرده که در کتاب انوار باری دیده شد که این
 جوزی در باب سیوم از کتبش که مسلمات بنکرده خواص الامة نقل نموده که ابو حاد غزالی در کتاب سیر العالمیه

و گفت ما فی الدارین حکایت روز غدیر را روایت کرده و نقل کرده است این جوی قاضی زاده مذکور عبارت
 غزالی را از ابن الحکیم تأیید می‌نماید بر روایت ابن جوزی از عزالی لیکن بجای فساد و آلی الخلاف
 فخلوهم الی الخلافة نقل کرده است و غرض از ذکر این سخن دفع جدل بعضی از جاهلانست که در حین
 اضطراب میگویند لایم که کتب کسب العالمین از غزالی باشد شاید دیگری بنام او تصنیف کرده باشد الحق کلام
 عاقل بر خود می‌پسندد که اوقات خود را مصروف داشته کتابی تصنیف کند بدو غ و افترا بجام دیگر نیست
 و هر فردی عقلی میدانند که این قسم امور از محال عادت و الا اعتماد بر هیچ کتابی نمی‌ماند و **طبرانی**
 که از معتبرین محدثین ایشان است با سند روایت کرده که رسول خدا در غدیر خم خطبه ادا فرمود در زیر خیمه
 و روایت کرده است خطبه را که مشتمل است بر خبر از رحلت آنحضرت و اکتانیدن غلایق بر صدق وقوع حشر و
 شهادت دادن مردم بر رسیدن آنحضرت پیغام الهی را و بعد از آن چنین روایت کرده که آنحضرت گفته
 ایها الناس ان الله مولای وانا مولی المؤمنین وانا اولی لهم من انفسهم من کت مولاه
 فعلی مولاه هذا کلمه یعنی علی اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و در قطعی که یکی از محدثین
 مسلم البیروتی است بعد از نقل حدیث روایت کرده که چون شنیدند ابوبکر و عمر انچه حضرت رسول فرمود
 گفتند مر علی را که امسلیت یابن ابیطالب مولی کل مومن مومنه یعنی گردیدی شامگاه مولای هر مومن و
 مومنه و نسای که از عمده محدثین آنهاست حدیث غدیر خم را نیز روایت کرده است و همچنین **بیہقی** و
 نصیح سند نیز کرده است و اگر کسی فتح کند کتب ارباب حدیث فرق اسلام را در همه ایامی باید این روایت را
 مگر در بعضی که مصنفش از نهایت نقض مذکور ساخته باشد و مخالفین در خصوص خبر روز غدیر خیمه روایت
 این حدیث تصانیف کرده اند از انچه شیخ بزرگ ایشان **ابوالعباس** مدانی مشهور باین عقده که کلام
 سند است نزد اصحاب هر یک از چهار مذہب کتابی درین باب تصنیف کرده است که مسامت بکتب ولایت
 و ذکر کرده این حدیث را در آن کتاب بعد و پنج طریق و اسم پاره از رویان که از آنها روایت کرده
 این است **آئمه المومنین علی ابن ابیطالب و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن ابن یوف**
و سعد ابن مالک و عباس ابن عبد المطلب و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر
بن ابیطالب و عبد الله بن مسعود و عثمان بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و سعد ابن زراره انصاری

و حبشی ابن جناده و خزیمه ابن ثابت انصاری و حذیفه بن الیمان و عبد الله بن عمر و برادر ابن عازب و سمیر
 بن جذب و سلمه بن اکوع اسلمی و عمر ابن ابی سلمه و سمیل ابن سعد انصاری و ثابت ابن یزید و عمر ابن
 بن حصین خزاعی و یزید بن الحصب و جند بن عمرو انصاری و زید بن حارثه انصاری و انس بن مالک
 انصاری و عبد الله بن ثابت انصاری و ابوامامه انصاری و عامر بن ابی لیلی انصاری و حسان ابن ثابت
 انصاری و قیس بن ثابت انصاری و مالک ابن حویرث و حذیفه ابن اسید غفاری و ثابت ابن و در انصاری
 و ابوهریره و ناسخ ابن عتبه ابن ابی وقاص و مقداد ابن عمر و کندی و عبد الله بن عبد الله و ابولیلی انصار
 و ابورافع غلام رسول الله و ابوزینب انصاری و عبد الله بن بشره نازی و سعید بن سعید بن عباد انصار
 و عثمان بن عجلان انصاری و جذب بن سفیان و حبیب ابن بدیل و رثاقه خزاعی و فاطمه بنت رسول الله
 و ام سلمه و ام هانی بنت ابی طالب و عایشه و خیر ابن عبد الله بن یحیی و ابوسعید خدری و عدی ابن حاتم و
 زید ابن ارقم و جابر بن ثمره و اسامه بن زید و حبشی بن حرب و ابوالمحرار خادم رسول الله و عامر ابن
 واثله و عبد الله بن ابی اوفی و عکبه بن بشره نازی و ابن مغازلی بعد از روایت این حدیث نقل کرده
 از استاد و محدث خود شیخ ابوالقاسم محمد بن عبد الله انصاری که او گفت هذا حدیث صحیح عن رسول
 الله و نیز گفته تحقیق که روایت کرده اند حدیث غدیر خم از رسول خدا قریب بصدقه که از جمله انها اند و
 بشره و این حدیثی است ثابت و واقع و یقیناً که جبرام مخصوص شد علی بن فضال و دیگری با او شریک
 شد تا اینجا بود و قولی ابن مغازلی و شیخ ابن کثیر شافعی در تاریخش در اینجا که ذکر احوال محمد بن جریر
 طبری شافعی کرده و گفته که من دیدم از محمد بن جریر کتابی در دو جلد ضخیم که جمع کرده بود در آن کتاب
 روایات حدیث غدیر خم و او نقل کرده است از ابوالمعالی جوینی شیخ اهل سنت که او تعجب میکرد و می
 گفت من دیدم یکجمله کتاب در بغداد درست صحافی و در آن کتاب بود روایات روز غدیر خم و بر پشت
 آن کتاب نوشته شده بود که الجبل الثامن والعشرون من طقات من کت مولاه و فعلی مولاه و
 ابن جوزی در کتاب خصائص بعد از ذکر روز غدیر چنین گفته که روایت کرده این حدیث را از
 صحابه و از ابن خطاب و برادر ابن عازب و سعد بن ابی وقاص و طلحه و عباس و ابن عباس و حسین بن علی و عبد
 بن مسعود و عماره و ابوذر غفاری و ابویاب انصاری و ابن عمر و عمر ابن حصین و زید بن حصین و

و ابوبهریره و جابر بن عبد الله انصاری و ابو رافع غلام پیغمبر و جبرین عبد الله و انس بن مالک و ابویوسف
 ابن اسید غفاری و زید بن ارقم و عبد الرحمن بن عمر دیمی و یزید بن شراحیل و عامر بن ابی لیلی انصاری
 و وهب بن حمزه و جثنی بن حرب و سعید بن خناده و عمر بن شراحیل و عامر بن سمرة و مالک بن حویر
 و ابو ذؤبید شاعر و محمد بن ربیع و شیخ جریر بن عقیل شافعی که ششمی است با سنی المطلب بعد از ذکر روایات
 غدیر خم بطریق دیگر پیشتر ذکر شد گفته که این حدیث صحیح است از امیر المومنین بر واث بسیار و مستواته
 است از رسول خدا و روایت کرده اند این حدیث را جمعی کثیر بعد ازین گفته اعتمادی نیست برسخن کسی که
 اطلاع بر علم حدیث ندارد بمحقق کرده و روایت شده این حدیث از ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر و سعد بن ابی
 وقاص و عبد الرحمن بن عوف و عباس بن عبد المطلب و زید بن ارقم و برابن عازب و بربر و ابن حبيب
 و ابی هریره و ابی اسید خدری و جابر بن عبد الله انصاری و محمد بن عباس و جثنی بن خناده و عبد الله
 بن مسعود و عمران بن حصین و محمد بن عمر و عمار بن یاسر و ابو ذؤف غفاری و سلمان فارسی و سعد بن
 زراره و سمرة ابن جندب و زید بن ثابت و انس بن مالک و از غیر ایشان از صحابه ثابت شده است که
 این قول پیغمبر خداست که در خطبه روز غدیر خم در حق بن ابیطالب فرمود و ان روز در هشتم ذی الحجه
 بودند و قسقه بر کشته بود از حجة الوداع تا اینجا بود مضمون کلام خبری و این **حجبه** عقلائی متأخر
 که عالم ایشان است با نهایت تعصب و غدا در کتابش که مسی است بصوابی محروقه بعد از ذکر این حدیث
 گفته که این حدیثی است صحیح و کذب در حق این بعد ازین گفته که طرق این حدیث بسیار است
 و بسیاری از اسانیدش میجست و نیست النفاقی بسنی الکس که منع این حدیث میکند و میگوید علی درین
 بود زیرا که ثابت شده است بر کشتن علی ازین وجه در یافتن در آن سال با پیغمبر و نیز مرده است
 سخن کسی که میگوید فقه الله وال من واکلاه و عاده من عاده اه موضوع است زیرا که تصحیح
 کرده است ذهبی بسیاری از این روایات را بخا بود مضمون کلام ابن محجب و صاحب کشف و تفریح کرده
 است بفقده ثانی این و عاده در سوره نحل در تفسیر آیه ان الله یأمر بالعدل و الاکسان و چنین
 گفته که در وقتیکه آمده شد از خطبه لعن ملعین یعنی بنی امیه بر امیر المومنین گذشته شد این آیه بجای آن
 بفرمودم قسم که آن لعن فاحشه و منکر و بنی بود بسیار کرده اند خدا تعالی از برای آنکه که این بدعت گذشت

غضب و عقوبت و خواری را بواسطه قبول دعای پیغمبر که گفته است در شان امیر المومنین و عاده من عاده
تا اینجا بود مضمون کلام صاحب کشف که دال است بر ملعون بودن معاویه که واضع این بدعت کفر انگشت
و در کتب تواریخ معتبره ایشان نیز حدیث غدیر خم مذکور است باز یاد میا چنانچه ظاهر است بر متبع و
دانشه شدن سابقا از شهادت ابن جوزی و شعرائی موثق القول معتمد در فضا بد خود نیز مذکور کرده اند
مثل حسان بن ثابت انصاری چنانکه مذکور شد و همچنین کتب ارباب لغت مثل صاحب صحاح و معین
مثل صاحب کشف و غیره اشعارش بعنوان سند و دلیل ذکر کرده اند در قصیده عینه گفته که شعر دوم
الروح غدیر خم ابان که الولاية لوطيا **فاصل** مضمون آنکه در روح یعنی غدیر خم انکسار کرد
حضرت پیغمبر از برای مرتضی علی و لایط را ای کاشیه اطاعت کرده شده بود و مردم بر بعت کردن در تقی
علی ثابت قدم بودند و **فاصل الدین** حموی در کتاب عقایدش که مساست بمہناج الفاضلین نقل
کرده که کیت گفت بعد از آنکه این قصیده را گفته بودم شبی حضرت امیر المومنین را خواب دیدم فرمود که
قصیده عینه بر من بخوان و من را حضرت میخوانم چون این بیت را خواندم آنحضرت فرمود **سحر**

ولما ر مثل ذاك اليوم يوما | ولما ر مثلها حقاً اضيعا | و این جوڑی در کتاب

مرات الزمان خواب مذکور را یاسی که آنحضرت فرموده از استخوان خود روایت نموده و معنی بیت آنحضرت
این است که ندیم مثل این روز و روزی و ندیم مثل این حق خفیه ضایع شده باشد و اشعاری که متغیر
جز غدیر جسم است این جذبت سید جمیری است که اغلب خوانرم در مناف خود آورده **نظم**

من الذي احمده بديهم	يوم غدیر الخم ناداه	القائمة من بين اصحابه	وهو حواله فهاه
هذا علي ابن ابي طالب	هو لي لمن قد اکتبوا	قوال من كاد العظماء	وعاد من قبل كان

یعنی کیت در میان شان کسی که احمد مرسل روز غدیر خم خوانده او را برید داشت او را از میان اصحاب بر
حالی که صحابه در اطراف آنحضرت بودند پس نام برد او را باین طریق که علی ابن ابیطالب مولای هر کسی است
که من مولای اویم پس دوست دار هر کسی که دوست دارد او را و ای خداوند صاحب قدرت و دشمن دار هر کسی
که دشمنش دار و او را و از جمله اشعاری که شیخ ابو الفتح خزائی رازی در تفسیر خود از تفسیر
بن سعد بن عباد که از اکابر صحابه است آورده این دوبیت است **نظم** او علی ما مضی و اما م

سَوَا اَتَى بِهِ التَّوْبَل | اَبُو مَرْثَدَةَ قَالَ النَّبِيُّ مِنْ كِتَابِ مَوْلَاهُ | هَذَا مَوْلَاهُ خَطِيبٌ جَلِيلٌ | وَابْنُ اَخِيَارِ

و مقالات روشن شد که این حدیث بحسب روایات اهل سنت و شهادت علماء و محدثین ایشان صحیح و موثق است و
 کسب کردن و در آن مثل شک کردن در سایر یقینات محض بحکامه و عادت و غایت تعصب و ضلالت نبود و
 منها ذی که تواند فهمید جز از راه تعدد روایت بمرتبه که عقل را بر صدق آن جزم بهم میرسد
 و بر صاحب انصاف و طالب نجات پوشیده نیست که عقل سلیم چگونه کذب این همه روایات منعدود و اقوال
 متکثر نمیکند بلکه بر صدقش اعتقاد ثابت و جازم بهم میرساند خصوص و فیکر روایت شده باشد در کتب
 مخالفین در حق علی بن ابیطالب که در تمامی مدیحه لوک صاحب اقتدار مثل خلفای بنی امیه و بنی عباس و در اخفای
 فضیلت او کوشیده باشند بمردم در حق خلفای ثلثه فضایل روایت کنند در حق آنحضرت معایب و عیوب و عیوب
 ایشان منصرف بود و باشند در قتل اولاد و اتباع آنحضرت و نهب و غارت اموال مجبین او چنانکه ظاهر است
 بجمع اخبار از این سابق از کتب مخالف و موافق و اگر چه این حدیث و سایر احادیث و البرامات ال
 پیغمبر آخر الزمان را علمای اهل بیت مثل شیخ فقه محمد بن یعقوب کلینی و شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ محمد بن ابی
 قتی و شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی الدین ابن طاووس و شیخ ابو علی طبرسی و علامه علی دانا
 این بزرگان در کتب مبسوط خود با سائید میجوئد و مؤثره از صحابه کرام و ائمه اثنا عشره که جمیع فرق انام
 بر جلال قدر و عظمتشان ایشان گواهی میدهند و این کرده اند لیکن بواسطه اتمام حجت بر روایات مستخرجه
 از کتب ایشان اختصار نموده **فایده** باید دانست که این کلام بایست فرجام در غیر و در غیر نیز از حضرت
 رسول خدا و در حق امیر المومنین علی بن ابیطالب صادر شده چنانکه احمد فضل و ابن مغازی و اخطب
 خوارزم و ابن مردودیه و قسیمی با سند و صحیح روایت کرده اند از برده بن الحصیب که گفت بغض از فتم بین
 با مرتضی علی پس دیدم از و جفاي و بعد از آنکه بخدمت حضرت رسول ادم الجار کردم نارضا منیب
 خود را پس دیدم که متغیر شد روی رسول خدا ام الکلام گفت یا بریده السأولی بالمومنین من انفسهم گفتیم
 بی یا رسول الله پس گفت من کت مولا فعلی مولا و در بعضی از روایات ابن مردودیه واقع شده که آن
 علیاً اولی الناس بکرمی و دیگر روایت کرده احمد بن حنبل از پسر بریده و او از پدرش که گفت در
 دینکه مسلمانان در من بر بنی دیدن بفریاد فرستند علی بن ابیطالب از سیران زنی از برای خود و داشت پس خالد

بن ویدان را نوشت و بمن داد که بر سواد برسان من آدم و نامه خال را با حضرت رسانیدم بعد
 از آنکه نامه خوانده شد دیدم در روی آنحضرت آثار خشم و غضب پس من عذر خواستم که یا رسول الله
 کسی مرا فرستاده که شما همراه او کرده ام و مرا چاره نبود در رسانیدن آنچه او داده بود پس رسول خدا
 گفت لا تقم فی علی فانه متی و انا منه و هو ولیکم بعدک یعنی به گو در باره علی پس بترسید که
 از بیم و او از من است و او ولی شماست بعد از من و دیگر روایت کرده با اتفاق این سخا را خطی خوارم
 با سناد از عمران بن حصین که گفت فرستاد رسول خدا ص جمعی را بجهاد و مسر و ار که در ایشان علی بن
 ابیطالب پس بدست حضرت امیر المومنین افتاد و نیز یکی و او را برای خود اختیار کرد و آن مرد هم را ازین
 خوش نیامد پس چهار کس از اصحاب عهد کردند که وقتی که خدمت رسول میر ویم خبر تو ایچم کرد و او را ازین کار
 علی بن ابیطالب بعد از آنکه نزد حضرت رسول آمدند و سلام کردند یکی بر خاست و گفت یا رسول الله چنین
 و چنین کرده است حضرت از آنکس اعراض کرد و جوابش نداد پس بر خاست دیگری و گفت استخوان لگفته بود
 و آنحضرت از دینز اعراض کرد و جواب نداد و همچنین سب و من نیز بر خاست و گفت و جواب نشنید و بعد از آن
 چهارمین بر خاست و گفت ایچا اینها گفتند پس حضرت رسول متوجه او شدند و حالتی که آثار غضب در روی آنحضرت
 ظاهر بود و گفت ما تو را و من علی را و من علیا منی و انا منه و هو ولی کل مومن یعنی چه میخواهد از علی
 بترسید که من از علی ام و علی از من است و او است ولی هر مومن و ترندی حاکم نیز روایت کرد
 آنرا از عمران بن حصین که رسول خدا گفت ما تریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی
 کل مومن بعدک **ارشاد دوم در استدلال** چون محقق شد که از این حدیث اکنون
 باید دانست که لفظ مولی در لغت عرب میگوید همچنانکه بمعنی ناصر و محب و پیایه دیگران برده و ابن عمر و ارا
 گفته و از او گرفته شده ام و است بمعنی اولی بقرون نیز آمده است چنانکه ظاهر است بر متع لغت عرب و اشعار
 فضا و ابو عبید که در لغت کلامش سند است و مضعین گفته مثل صاب مجاح و غیره از روایت کنند
 و از جمله معانی این اهل بیت است در کتابش که مشهور است بجهاد و شتم است بر تفسیر آیات قرآنی در سوره
 مدید در قول ضایع علیه ما ویکم النان هی موکک مولی را با دلی تغییر کرده است و چنین گفته
 اراده شده از هی موکک هی او که ایکم یعنی آتش اولی شماست انی کاوان و از شعر لید و اخطل

که دوشا عرسمم البتوتنه بند آورده است که مولی یعنی اولی است و همچنین ابن قتیبه که یکی از علمای
 معتبره مخالفین است درین آیه مولی را نیز بمعنی اولی تفسیر کرده است و فرموده آن از مشایخ علمای خود دعوت
 است در گفتن بش که ساست بکتاب معانی القرآن در تفسیر این آیه نیز مولی را بمعنی اولی گرفته است
 و گفته است که مولی و ولی در لغت عرب یک معنی دارد و ابو بکر انباری که از معتبرین ایشان است در کتاب
 که مشهور است بتفسیر مشکل در ذکر اقام مولی گفته است که مولی بمعنی اولی است و از رسول خدا روایت شده
 که فرمود و ایما المیت تر و جت بغیر اذن مولاها فکما حی یا اطل و تفسیر کرده اند در حدیث مولی را
 بولی و معنی حدیث را چنین گفته اند که هر زن که شوهر کند بدون رخصت کسی که ادلی بدیه امور است نکاحش
 باطل است و صاحب صحیح نیز مولی را بمعنی اولی تفسیر کرده است و در شرح اخطل و صاحب قاموس
 نیز یکی از معانی مولی ولی بمعنی صاحب تصرف گرفته است و شیخ ابن اثیر نیز در نهایت مولی را در
 قول ابن عمر بن الخطاب یعنی اصیبت مولی کل مومن بولی بمعنی صاحب تصرف تفسیر کرده است و بعد قایل
 عرب بزرگ و سر کرده خود را بلفظ مولای بمعنی سید و مطاع و اولی تصرف خطاب میکنند و این خطاب
 در بیان ایشان نهایت شیوع دارد و از این بابست که لاسعه الدین در شرح مقاصد بعد از ذکر آیه می مولا
 و حدیث ایما المیت و انشاء داده گفته استعمال بولی بمعنی ستولی و مالک امور اولی تصرف شایع است در کلام
 عرب و اسلام است از برای اولی تصرف و منقول است از بسیاری از ائمّه بعد ازین بدانکه از معانی مولی
 غیر از ولی تصرف صلاحیت ندارد که درین مقام مراد باشد اما این هم در بسیاری و پناه بسته و از او شده و از او
 کنند خود ظاهر است بر برگه فی الجمله شعوری داشته باشد مستلزم کذب نیز نیست و لهذا هیچکس تجویز نکرده است
 و ما محب و ما حر از برای آنکه بزرگوار رسول خدا جمع کند اصحاب را و ایشان را خطاب ساخته بگوید من کت
 مولا که فعلی مولا که مصنف صاحب فطرت را یقین بهم میرسد که مقصود از مختصرات اثبات منزه لقی و عظیم و بر
 رفیع است از برای علی که موجب امتیاز او باشد از سایر قرآن و اصحاب و غرضش اظهار فایده است
 تمام کثیر النفع مخصوص و فیک در جای فرد آید که منزل متعارف فایده نباشد و در گرامی صعب مردم را حاضر
 کند و از ایشان شتران بمنزه ساخته خطبه فرماید و خبر در از رطل خود و مردم را تحریص و ترغیب نماید بر
 تمسک شدن بقرآن و اهل بیت و بعد ازین دست علی را بگیرد و در حق او چنین کلامی گوید پس بین شما منزه

اختصار امری عظیم بوده که نهایت اعتدال و فایده در آن متصور باشد و مخفی نیست که اثبات و محب و فایده بودن
 از برای مرتضی علی^۳ اینچنان مرتبه نیست که موجب زیادتی و امتیاز او باشد از اقران و اصحاب زیرا که منکر
 همه محب و فایده گیرانند چنانچه قرآن مجید از آن خبر داده که **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ**
بَعْضٌ لِّبَعْضٍ یعنی بعضی از ایشان دوستدار و فایده محب و بعضی دیگر آنرا و چندان فایده نیز بر آن ترتیب نیست زیرا که از
 کمال اطاعت دیگر یکی امیر المؤمنین نسبت بحضرت رسول خدا و نهایت و یداری و فرط مجاهداتش با کفار بر
 بیکس مخفی نبود که آنحضرت محب و فایده انگاشته که رسول خدا محب و فایده ایشان است پس چه معنی دارد که
 حاتم المرسلین در چنین حالی و چنین روزی بعد از چنین خطبه خبر در ازین ظاهر کم فایده است حتی اگر کسی طالب
 نجات باشد و از روتی انصاف نظر کند بحد و گفتن آنحضرت استکلام و در حق علی بن ابیطالب^۳ فایده امور
 دیگر بقیض حاصل می شود و کم را در حدیث اولی بقصر و معتد ابواسطه آنکه در خانه او و آن مولی را بپایان
 و پیشوایان خود اطلاق نمیکند مگر بمعنی مطاع و اولی بقصر و امثال اینها نیز نزدیک بهم و متباین و مولی
 نسبت با مثال اینجا متباین است و این نهایت ظهور دارد و نزدیک بر منی طبع و مکالمه عیان اطلاع دارد
 دیگر از امور که دلیل قاطع است بر آنکه مراد از مولی اولی بقصر است جز با یقین و احتمال معنی دیگر بمعقول
 نیست فقره سابق است بواسطه آنکه مراد رسول خدا و اولی بقصر باید که است اولی بکم من انفسکم و بر این کلام
 متفرع سازد کلام بعد ازین را و بقصر باید فمکن مولا و فعلی مولا هر شونده که باشد از مولی بقصر اولی
 چیزی دیگر در منش در نمی آید مثل آنکه لفظ غیر اگر چه در فارسی شش است در سبع مخصوص و لکن اما هرگاه در
 شخصی حاقلی از جسمی پیرسد که آیا در فلان منته شری در نه است بعد از آنکه بگویند آری همت او بگوید که غیر
 را یار و نزدیک است و این انعام سید هم یقین که هر کس میشود میداند که مراد سبع است و احتمال لکن در خاطرش
 خطور نمیکند پس روشن شد که با ملاحظه فقره الست اولی بکم احتمال معنی دیگر غیر اولی بقصر از طریق
 دریافت عقلا برین است و این معنی نیز اهل انصاف نهایت ظهور دارد بخوایم که به وجه قابل تشکک و مجادله
 نیست و از سوادات ظاهر آنکه اگر از مولی اولی بقصر مراد نباشد نیست و مبارک و گفتن عمر در آن روز
 بصورت خواهد بود چنانچه ظاهر است و همچنین شکر گفتن حسان بن ثابت انصاری و بقرع با مات کردن و همچنین
 آمدن عاتق بن عثمان قرضی و آن طور گفتگو با رسول خدا که در آن قسم جواب شنیدن و همچنین نهادن

طبلدن مرتضیٰ علی م مردم را در رجه روز شوری چنانکه گذشت و حدیث صحیح بریده و عمران بن الحکیم
چنانکه گذشت در فایده بر ولایت احمد بن حنبل و ابن مغازی و غیره از دلالت دارد بر آنکه اولی بقرت
و نیز ذوق سلیم می یابد که دعای اللهم وال من لا اله الا الله و عا د من عدا دنا آخر دین مقام در حق کسی
مناسبت که آنحضرت از برای او فضیلتی جلیل مثل خلافت و ولایت اثبات کرده باشد نه موجب نامردودن دیگر
از قراین واضح بر اراه معنی اولی بقرت ای شریف یا ایها الرسول است چنانکه دانسته شد بواسطه آنکه تا نهایت
ایهام در شان امری نباشد خدا تعالی بقرت خود را باقی قسم تاکید و مبالغه آن مامور بخیرازد و فی اولی بقرت امر که
این بایه ایهام نشان ان باشد مقصود نیست دیگر از اشارات لایحه بر مراد بودن اولی بقرت آیه الیوم اکملت لکم
دینکم است چنانکه مذکور شد زیرا که آنچه بسبب او دین تمام شود غیر اولی بقرت امری دیگر نیست و نیزیری دیگر
بعد از نزول این آیه از منی بظهور نیاید که موجب اكمال دین و اتمام نعمت شود و لهذا آنحضرت در آن روز فرمود
الحمد لله على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضاء الرب بساكني و الولاية لعلي بن ابي طالب
و بر مصنف مخفی نیست که هر یک از امور مذکوره باستقلال مقتضی این است که مراد اولی بقرت چه جای ملاحظه مجموع
این امور و اخبار را با عی و موجبی غیر از ضلالت و جهالت نیست و هر گاه مراد اولی بقرت باشد پس آنحضرت
خليفة و وصي حق خواهد بود و بعد از رسول خدا زیرا که خلافت نیست مگر اولی بقرت بودن و ادامه نفعر شود و
خدا و رسول م الحمد لله على ما هدانا لهذا و سیموم و راز الله شکوک مخفی نیست که از آنچه دین
اصل تحریر یافت محقق شد تعصب و مکار به کسی که منع بر صحت و تواتر این حدیث کرده اند مثل قاضی عسقلانی در
موافق و لا سعد الدین در شرح مقاصد و مقلدش ملا علی قوشچی در شرح جدید تجرید و آصفهانی در شریعت
قدیم و ابن حجر در صواعق محرقه و در منع تواتر مستداین شده اند که بعضی از مکررین مرتبه اهل بیت رست
مثل ابن حاتم رازی این حدیث را قبول ندارد و چشم پوشیده اند از اینکه در تواتر اتفاق همگی سر نیست
و خود در جمیع کتب اصول تصریح کرده اند و لهذا بسیاری از اخبار نیز جمعی متواتر است و گردوی دیگر اخبار
می کنند مثل اخباریه و نصاری تواتر معجزه متواتره خاتم النبیین را و اخبار اهل بلدی اخبار متواتره در بلاد
دیگر را و هیچ فکر نمیکند که امثال این سخنان در حقیقت رد روایات و کتب و اقوال محدثین و پیروایان ایشان
است و موجب این است که بر هیچ حدیثی اعتماد نتوان کرد زیرا که هر گاه این مایه اخبار متعدد و اقوال متکثره

که جمیع را معتقد باین ایشان در کتب معتبره خود در صحایب پیغمبر که نزد ایشان همه عاده اند روایت کرده باشند
و بزرگان ایشان مثل ابن نمازی و شیخ جزری و ابن مقده و غیر هم بر صحت تواتر اشاعت آن کرده باشند
معینه علم نباشد و بمضمونش جزم بهم رسد دیگر کدام بر کتاب و کدام حدیث اعتمادی ماند با آنکه فرقه از علمای
را عقیده آفت که تواتر از خبر بچکس بهم میرسد و زمره میگویند از دوازده کس و بقول جمعی از بزرگ کس و تحقیق
ایشان که عدد مخصوص شش تا کرده اند چنین گفته اند که تواتر حدیث معینی ندارد و گاه باشد که از عدد نامی مذکوره
بهم رسد و گاه باشد که از بیشتر بهم رسد پس بر گاه که بقول بچکس باشد باز یاده تواتر بهم تواتر رسد بچکس این
همه روایات و صحایب چه بهم رسد و از غرایب مجادله آنکه این حجر در مواضع اولاً خود اقرار کرده که این حدیث
صحیح است و ثانیاً در آن نیت و اعتقاد نموده بصورت روایت احمد حنبل که در رجس سی کس از صحایب انچه
از رسول خدا در روز غدیر خم شنیده بودند از برای علی شهادت دادند و ثانیاً منع صحیحش کرده است
و ازین نوع مناظرات ظاهر میشود که طلب حق منظور نیست و غرض منحصر است در جدل و انکار و نیز ظاهر شد
افزای قاضی عضد که با اینهمه روایات صحیح و اخبار متواتره و اقوال معتبره گفته که مرتضی علی در حجت الوداع
با حضرت رسول خدا همراه نبود و همچنین محقق شد از تقریر استدلال و وجود قراین واضح بطمان انچه مضطرب
مذکور و غیر هم بعد از تسلیم تواتر گفته اند که با قبول نداریم که مولی بمعنی اولی تصرف باشد بلکه بمعنی ناصر
است از عجایب مکابره آنکه فقره است اولی بکلمه المومنین را میگویند و الله تبارک و تعالی را که مراد از مولی
اولی تصرف است و کلام اللهم وال من والاه و عاد من عاداه که دعای است بر سر خود و هیچ تعلقی با قبل
ندارد دلیل گرفته اند از برای آنکه مولی بمعنی ناصر است هر ذی شعوری میداند که فقره اولی نفس قاطع
است بر ابراهیم اولی تصرف و فقره اللهم وال من والاه هیچ دخلی بطلب ندارد و عجب از ایشان که فقره باز
من عاداه را دلیل گرفته اند از برای آنکه مراد از مولی عدو است دانسته اند از قرآن مجید حدیث نبوی و
شهادت ارباب لغت و تفسیر کتب قاضی عضد و ابن حجر که گفته اند مولی و لغت بمعنی اولی نیامده است و آنچه
قاضی عضد اصفهانی و معتقدان ایشان گفته اند که بر تقدیر که بمعنی اولی باشد قبول نداریم که بمعنی اولی تصرف
است بلکه مراد این است که اولی است در امری از امور دیگر مفعول صریحیت بواسطه آنکه هر گاه حضرت رسول خدا
بفرماید که هر که من اولی با ویم علی نیز اولی با و است دیگر غیر اولی تصرف چیزی معقول نیست مخصوص وقتیکه

عباس بن شمس بود و برکنار ز منم و روایت میکند از رسول خدا ام درین حالت آمد مردی کردی خود را بجامه پوشیده بود و برگاه ابن عباس میگفت قال رسول الله و نیز میگفت قال رسول الله پس گفت باد
 ابن عباس بجز اقسام که بگویم کسی از من جدا نشود و گفت ای مرد هر که بشناسد مرا بشناسد و
 هر که نشناسد بداند که من جناب ابن جناده بری ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا ام بان گوشه‌ها و انا
 که شوا و دیدم بن دو چشم و الا که شوا که میگفت علی قائم البررة و قاتل الکفرة منصوره
 من نصره بخذل من خذله یعنی عیست سرگروه پیشوایه ابرار و کشته کفار منصور است کسی که
 نصرت دهد او را و خوار است کسی که او را خوار گرداند بعد از آن گفت بدانید که من بار رسول خدا ام روئی
 از روز نماز ظهر میگذاردم که سوال کرد سائلی در مسجد و مجلس خبری داد پس آن سائل دست بربوب
 آسمان کرد و گفت خداوند ایا می‌دیم که طلب کردم در مسجد پیغمبر تو و کسی خبری بمن نداد و علی
 درین هنگام در رکوع رفته بود پس اشاره کرد بسائل با گفت که چیک خود که انگشت داشت آنجا سائل آمد
 و گرفت آن خاتم را در حضور پیغمبر خدا ام پس آنحضرت بعد از فراغ نماز سر بسوی آسمان کرد و گفت اللهم
 ان موسی سالت و قال رب اشرح لی صدری و لیسلی امری و احلل عقدی
 من یسألنی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخي اشد دبه از
 و اشركه فی امری فانزلت علیه قرآننا طقاسنشد لك عضدك و یجعل لکما
 سلطانا اللهم و انا محمد بنیت و صفیك اللهم فاشرح لی صدرك و لیسلی امری و اجعل
 لی وزیراً من اهلی علیاً اشد دبه طهری یعنی بار خدا برستی که سوس بن عمران پیغمبر تو از تو مست
 نمود و گفت خدا یا کشت ده گردان سینم را و اسان کن کار مرا و زایل کن عقده را از زبان من تا
 بیاند قول مرا و بگردان از برای من و وزیري از اهل من که او هر دو است برادر من و مشرک من که او را
 در کار من پس فرستادی بر او قرآن ناطق که زود باشد که قوی سازم باز وی ترا برادر تو و بگردانم
 از برای شما دو کس سلطنت را و من محمد پیغمبر تو و صفی تو خدایا پس کشت ده گردان سینم را و اسان گردان
 برین کار مرا و بگردان وزیري از برای من از اهل من که او علی بن ابیطالب است و قوی ساز با و بنیت مرا
 بعد ازین ابوذر گفت هنوز تمام نکرده بود رسول خدا ام دعا را که نازل شد جبریل و گفت یا محمد بخوان آنحضرت

فرمود چه بخوانم چهل گفت بخوان انما وليکم الله ووسوله والذین امنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة وهم را کون یعنی نبوت ولی شما گردانید و پیغمبر خدا و انک یک ایمان
آوردند و بر پای میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالیکه بر کوع رفته اند در نماز **واخطب خواجه**
روایت کرده از ابن عباس که گفت آمد ابن سلام با جمعی از قومش که ایمان آورد و بدو نه و گفتند یا
رسول الله قوم برای ایمان آوردن مابته و بخدمت تو آمدن و حدیث شنیدن ما را از خود دور کرده اند
با ما بیست و مناکحت نیکند پس گفت رسول خدا ایشان را انما وليکم الله ووسوله والذین امنوا
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم را کون بعد از آن حضرت رسول مسجد آمد و
سایلی را دیده از و پرسید که کسی چیزی بتو داد سایل گفت آری انکشی پس گفت آنحضرت که بود انکس
که بتو داد سایل اشاره بعلی کرد که این بود آنحضرت گفت در چه حالت سایل گفت در حالیکه را کوع بود
پس حضرت رسول بکبر گفت و بعد از آن خواند انما وليکم الله تا آخر و در صحیح نسائی و جمع
بین الصحاح الشتر نیز روایت شده از ابن سلام نزدیک بروایت اخطب مشبه که چون مرتضی
علی در حین رکوع خاتم را بایستاد و سایل پیغمبر خدا را از آن خبر داد خواند بر ما رسول خدا انما وليکم
الله ووسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم را کون
و در روایت اخطب نکر است که در آن روز حسان ثنابت درین باب شعر می چند گفت و آن
شعر را در سناقه خود آورده و دو بیت از آن میثاکه حسان ذکر کرده این است **شعر**

فانت الذي اعطيت اذکلت را کما	فدلت نفوس القوم یا خدر را کما
فانزل فیک الله خیر ولایة	وبینها فی محکمات الشرايع

حاصلش انک تو انکسی که بخشیدی در حالیکه را کوع بودی فدای تو باد جانهای قوم ای بهترین رکوع کندگان
پس فرستاد و در شان تو خدای تعالی بهترین ولایت را یعنی امامت و مبین ساخت از ادق و این که مشعل
است بر احکام حکم دین و دقت و این **مغازی** از ابن عباس روایت کرده باشند از امیر المومنین
که مراد از الذین امنوا در انما وليکم الله آنحضرت است و بیکر روایت کرده از ابن عباس که گفت که شتر
سایلی بر می و در دستش خاتمی بود پس گفت آنحضرت که تو بخشید این خاتم را سایل گفت این را کوع و آن علی بن
طاهر

بود که نماز میکرد پس رسول خدا فرمود الحمد لله الذي جعلها في وفي اهل بيتي انما وليكم الله
 ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون
 يعني حمد خدا را که گردانید این فضیلت را در من و اهل بیت من و خداوندانما و لیکم الله تا آخر بعد
 از این باید دانست که اگر چه ولی را بمعنی که بمعنی اولی تصرف استعمال میکنند بمعنی ناصر و محب نیز استعمال
 میکنند لیکن این صلاحیت دارد که درین ایام مراد باشد اولی تصرف است زیرا که بمقتضای مخرج ای ص
 شده ولایت در خدا و رسول و ان بعض مخصوصیکه مستحق باشد بایمان اقامت صلوة و ایتا زکوة
 در حالت رکوع پس اگر ناصر و محب مقصودی بود حصرت نبود زیرا که محب ناصر بودن منحرفیت و بعض
 مومنین که موصوف بصفت مخصوصه باشند بلکه همه ناصر و محب یکدگر اند چنانچه دانسته شد در اصل سابق
 از آیه والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعضی در روایت ثعلبی نیز دلالت قطعی دارد
 بر اراده اولی تصرف و بکلیه گفتن حضرت در روایت انطب و چه گفتن در روایت مغزلی و غیر ولایت گفتن
 در شعر نیز از امارات دل بر مقصود است و همچنین مقارنه با ولایت خدا و رسول نیز قرینه واضحه است
 بر اراده اولی تصرف زیرا که مبتدا در از ولایت خدا و رسول نیست مگر اولی تصرف بودن چنانکه ظاهراً
 است نزد ارباب انصاف **تکمیل دوم** در کشف ظلام بدانکه هرگاه قدما می مفسرین و ارباب سیه
 متفق باشند در شان نزول که از جمیع سماعیات است و مستثنایست مگر از قول مفسرین و محدثین
 و ارباب سیر معتمد الوریات پس اگر بعضی از متأخرین مثل صاحب کشف و بیضاوی بی روایتی
 صحیح و قول مفسرین قریب العهد احتمال دیگر راه دهند و بخوی تفسیر کنند که مختص بامیر المومنین نباشد
 و بهیچ وجه مقبول نیست بلکه از قبیل بدعت و شرعیات است و ناشی نشده مگر از روی عناد و جدل و
 لهذا قاضی عسکری بانهایت تعصب در مواقف اعتراف کرده که اجاع کرده اند آنهمه سیه که مراد دارند
 امنوا درین آیه علی بن ابیطالب است زیرا که در شان او نازل شد و در وقتیکه خاتم السبیل داد و در آن
 حین رکوع و همچنین طاسعد الدین در شرح مقاصد و طاعلی توخچی در شرح تجرید اقرار نموده اند
 که با اتفاق جمیع مفسرین این آیه در شان علی نازل شد در حین اعطای خاتم السبیل در حالت رکوع و آنچه
 ابن حجر در صواعق از حسن بصری نقل کرده که از وی رسیدند که این آیه در شان علی نازل شده و در حین

گفت علی نیز از جمله مومنین است که در آیه مذکور شد از برای ابن حجر و تابعانش سودمند نیست اصلا اما او
از برای آنکه از کجای این قول از حسن باشد و بر تقدیر قیسم در برابر اجماع مفسرین و روایات محدثین
سخن یک کس چه اعتبار دارد و اما ثانی بواسطه آنکه حال سن نسبت بعلی مختلفه است چه جمعی او
از دشمنان علی میدانند بواسطه سخنی چند ناشی است که از دشمنان است و جمعی دیگر میگویند که او
دوست بود با علی آنا از نهایت خوف از ظلم خود را در نظر ماطور دیگر و امی نمود آن ابی الحدید و سر
بنج البلاء گفته که از آنکسایکه گفته اند از دشمنان عیت و مذمت میکرده علی را حسن بصری است
و روایت کرده از حماد بن سلمه که حسن بصری گفت اگر علی در مدینه مان نشک میخورد بهتر بود از آنچه
مرکب شد دیگر گفته که روایت کرده اند از حسن از جمله کسانی بود که اختیار نکرد همراهی علی را در
جهاد دیگر گفته که مرویست که حسن و ضو می ساخت و از و سوار بر اسب مبارک را میبرد پس علی را گفت
ای سن اب مبارکی بری حسن جواب گفت ان خونهای مسلمان که امیر المومنین ریخت ازین بمنش است
انصرت فرمود ترا به آن کار حسن گفت آری پس علی گفت بمنش آزرده و دیگر بانی و بسبب دعای
انصرت حسن بمنش مهورم نمی شود و بعد ازین گفته و اما اصحابه یا یعنی جمعی از معتزله میگویند از زنجین
علی بن ابیطالب بود و نقل کرده از حسن روایت و اقدی ابان ابن عیاش که گفت من گفتم بحسن که پس
با این اعتقاد آنچه از تو میگویند که درباره علی گفته به جبر است حسن گفت ای بناد و خون را نگاه دار این
سبب آن که اگر چنین سرزنش مرا بجا رخواهند کشید تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید کس بر تقدیر
ظاهر شد که این کلام از حسن بصری محل اعتقاد نیست زیرا که یا از روی عداوت ناشی شده یا از نقیصه و آنچه
گفته اند که ولی درین مقام بمعنی ناصر و محب است و الا نه موافق آیه سابق است که مثل است بر بنی ازین
گرفتن بود و نصاری و نه مناسب آیه بعد که مستغنی دوستی خدا و رسول و مومنان است تا موجه ازینست
که ناشی نباشد در صورتیکه صریح آیه منافق آیه دیگر شود و قراین اصح دیگر نیز مستحق باشد چنانکه دانسته
شد با آنکه با اتفاق همه فرق آیات قرانی در یک زمان نیامده و باین ترتیب که اسحال مرتب است مائل
نشده و تا ایام خلافت عثمان باین ترتیب بوده بلکه در زمانیکه عثمان معوض را سوزن این ترتیب یافت
و برگاه این ترتیب ترتیب واقعی آیات قرانی نباشد پس بر تقدیر مناسب بودن آیه با ما قبل ما

بعد بحث وارد می آید بر عثمان و تبعاً او که موافق خواست خود تربیت داده اند بر جمیع که از راه و در این
 و دلائل معنی مقصود ثابت میشود زیرا که برین تقدیر خدا تعالی همان بصرت و محبت که بخود و رسول
 منسوب گردانیده با کحضرت نسبت داده و سکنی نیست که بصرت و محبت خدا و رسول بر وجه کمال
 در دین و دنیا و موجب بلایت و راهنمایی است پس باید که از آنحضرت نیز مثل بصرت و محبت خدا و
 رسول بر وجه کمال باشد و این مستلزم امامت است و خلافت نزد ارباب تامل و دیگر گفته اند که اگر
 مراد اولی بصرف باشد لازم می آید که امیر المؤمنین در زمان رسول خدا ام اولی بصرف باشد و حال
 آنکه نبود و این سخن نیز بمصورتیست زیرا که اولی بصرف بودن آنحضرت در زمان رسول خدا محقق
 است نزد امامیه و در روایات مخالفین نیز ثابت است چنانچه دافعه شد از احادیث صحیح بریده
 و عمر ان ابن حصین در فایده اصل سابق و نیز همین خواهد شد در حدیث متواتر منزلت در اصل
 آئینه و استبعاد اولی بصرف بودن آنحضرت با عینی ندارد و غیر از عباد و چنین بوبندن از مرتبه و قدر
 منزلت او نسبت بخدا و رسول و سواقی آیه نیز امانت دارد از ظهور ولایت آنحضرت بعد از ولایت
 رسول خدا چنانکه ظاهر است نزد ذوق سیم و آنچه گفته اند از جمع و احدا را داده نمیتوان کرد محض
 سکایه است زیرا که در محاورات جمع را در واحد بسیار استعمال میکنند از برای تعظیم چنان که در
 قرآن مجید خدا تعالی از ذات خود به معنی و امثال آن تعبیر کرده و فرموده متخی نقص و آتش
 انزلناه و امثال اینها همچنین آیه مابله بر و امات محدثین و اقوال مفسرین هر دو فرق از انقضا
 حضرت علی بن ابیطالب خواسته شده و از کساء آنحضرت فاطمه و حال آنکه هر دو لفظ صیغه جمع است
 و اتعظیم استعمال در جمیع لغات متعارفت چنانکه ستوریت برابر باب یک کلام و لهذا مقتضای ایشان
 صاحب کشف گفته که بنا بر آنکه آیه در حق علی نازل شده باشد فایده معینه جمیع این است که سایر
 مؤمنین نیز باید آنکه در حکم این آیه در آیند مرکب این قسم اعمال حسنه شوند با آنکه در روایات
 صحیح علامه ائمه دارد شده که بیک از ائمه اثناعشر در عین رکوع بسایل زکوة داده اند و بنا برین
 صیغه جمع معنی خود مشتعل باشد و آنچه گفته اند محصر برای نفی آن چیز نیست که در آن تردید باشد و در
 وقت نزول آیه امامت خلفای ثلثه نبه و پیش هر در ولایت و خلافت نخواهد صورت ندارد و بلکه محض

از امامان است که در تقدیر لکن که مراد از امام در اینجا نیز محصور است

تعلیس است چه بر تقدیر یک در حدین نزول آید تردیدی بوده باشد حصص از برای بعضی تردیدی نخواهد بود که خدا
و رسول میدانند که بعد ازین در امت بهم میرسد و بر همه عقلا ظاهرات که هر یکی از احکام که ممکن است
در آن تردیدیم رسد از او محاوره بجهاد میکنند خواه در زمان حکم تردد در آن متحقق نشده باشد
و خواه بعد از آن متحقق شود و خواه اصلا متحقق نشود مثلاً هرگاه یکسوی گویند در فلان شهر که خوابی دید
داخل منو گرازد و روزه که بر سر راه تست صحیح است بحد امکان تردد در چند در آن وقت ترددی
واقع نشده باشد و بعد ازین نیز واقع نشود پس ظاهر شد که این قسم بجهانی ناموجه از این ان ناشی نشده مگر
از شدت اضطراب و الله الملم للطریق السبوا اصل چهارم در حدیث ثمرت و این
حدیث نیز از جدا حدیث متفق علیه است میان هر دو فرق و بر اوات هر یک از فریقین متواتر است
چنانکه پوشیده نیست بر صاحب انصاف و منبع بعد ازین نیز ظاهر خواهد شد و این اصل مشتعل برشته است
بدایت اول در نقل حدیث مذکور از کتب معتبره و صاحب معتمد اهل خلافت و علی الله التوکل و
الاعتماد احمد بن حنبل در مسند روایت کرده از ابی سعید خدری که رسول خدا ص مر علی را گفت انت
منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و دیگر روایت کرده مصعب ابن سعد ابن
ابی وقاص و او از پدرش که گفت بدرستی که رسول خدا ص در هنگامی که بیرون رفت بغیره بتوک خلیفه
ساخت علی را در مدینه پس گفت علی یا رسول الله دست منیدارم که بیرون روی تو و من بناتم گفت
رسول خدا اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی آیا راضی
نیستی که بوده باشی تو بمنزله هارون از موسی مگر اینکه نبی پسیر نبی بعد از من دیگر روایت کرده از
مصعب بن سعد بن ابی وقاص و او از پدرش که گفت خلیفه کرد رسول خدا ص علی بن ابیطالب را در غزوه
بتوک پس گفت علی یا رسول الله آیا خلیفه میازی مرا بر زمان و اطفال پس اتخمت فرمود اما انت
ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و دیگر روایت کرده از زید بن
ابی ادنی که پسیر در روز موافاه علی را گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی
بعدی و دیگر روایت کرده از عایشه بنت سعد و او از پدرش که رسول خدا ص در وقت رفتن بغیره بتوک
علی را گفت اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا النبوة و دیگر روایت

کرده از اسماء بنت عیس که رسول خدا را عرض کرد گفت انت متی بمثل هرون من موسی الا
 انه لیس بعبدی بنی و دیگر روایت کرده از سعید بن المسیب که گفت من کفتم لمعبدين الک که من
 میخواهم پرسم از تو حدیثی یقین از تو تیرسم که از اسوال کم گفتم مرا هر گاه که میدانی که نزد من خبریست
 هست سوال کن و مترس پس کفتم که بنی در حینکه علی را خلیفه ساخت در مدینه گفت اما ترضی ان تکون
 منی بمثل هرون من موسی گفت آری ز روایت کرده از سعید بن مسیب و از عامر بن سعد و از
 از پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت علی را اما ترضی ان تکون منی بمثل هرون
 من موسی الا انه لا بنی بعبدی و سعید مذکور روایت کرده که من خواستم از سعد مشافه بشوم پس
 ملاقات کردم با او و مذکور ساختم از برای او آنچه بعد از روایت کرده بود پس گذارتم سعد گفت شایسته را
 در گوش و گفت اگر نشنیده باشم از بنی که شواذ گوشه های من در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب
 مناقب ابراهیم بن علی السلام روایت شده از سعید بن مسیب همین معنون که آمده از روایت کرده
 بی تفاوت و دیگر روایت کرده از مصعب بن سعد ابن ابی وقاص که گفت خلیفه ساخت رسول خدا علی
 را در مدینه پس گفت علی یا رسول الله خلیفه میبازی مرا در میان زنان و اطفال پس گفت رسول خدا
 اما ترضی ان تکون منی بمثل هرون من موسی غلظت لای بنی بعد از آن و دیگر روایت
 کرده از عامر بن سعد که گفت امر کرد معاویه ابن ابی سفیان بسعد ابن ابی وقاص و گفت که چه خبر مانع
 شوم و ترا که سب نمیکنی ابو تراب را پس گفت سعد چه چیز گرانمایه بجام هست که گفت رسول خدا را برای علی
 و ازین جهت برگزیدیم و او را که اگر میبود مرا یکی از آنها بهتر بود نزد من از شتران سرخ
 موسی در وقتیکه خلیفه ساخت علی را در بعضی از عذرات و گفت علی یا رسول الله خلیفه میبازی مرا
 بر جبین و شنیدم که گفت رسول خدا اما ترضی ان تکون منی بمثل هارون من
 موسی الا انه لا بنی بعبدی و دو امر دیگر که ذکر کرده است سعد یکی حدیثی در زینب است و دیگری
 حدیثی در زینب است چنانکه مذکور خواهد شد در مقام خودش و مسعودی در کتاب مروج الذهب بعد
 از نقل این روایت چنین گفته که چون سعد گفت از برای معاویه ابن سفیان را موسی از روی اعراض بعد
 گفت پس توجیه علی یاری نکردی و سر از بیت او چسبیدی و در صحیح ابی داود روایت شده

از سعاد بن ابی وقاص که گفت بدستیکه رسول خدا را گفت انت منی بمنزله هارون من موسی
 الا انه لا بنی بعدک و دیگر روایت شده از سعید بن مسیب و او روایت کرده از عامر بن سعد و او
 از پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا که می گفت علی را اما قرضی ان تکون منی بمنزله هارون
 من موسی الا انه لا بنی بعدی و سعید مذکور روایت کرده که من خواستم که از سعید بن قیس
 بشنوم پس ملاقات کردم با او و گفتم او را که تو شنیدی از رسول خدا این را پس گفت انت سعید بن قیس
 خود را در گوش و گفت اگر شنیده باشم اینی که شواذ کوشهای من و در صحیح ترمذی این دور و
 مذکور است بی تفاوت و در جمع بین الصحاح السنی نیز این دور روایت از صحیح ابی داود و صحیح
 مذکور است و در صحیح بخاری روایت شده از مصعب بن سعد بن ابی وقاص که گفت خلیفه ساخت
 رسول خدا علی بن ابیطالب را در مدینه پس گفت علی علیه السلام با رسول الله میگذاری مرا در میان زنان و
 اطفال پس گفت رسول خدا اما قرضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا بنی
 بعدی و دیگر روایت کرده از ابراهیم بن سعد و او از پدرش که رسول خدا را گفت اما قرضی
 ان تکون منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا بنی بعدی و ابن حجر در صواعق
 گفته که روایت کرده بر اثر ابن ابی سعید خدری و طبرانی از اسما بنت عیس و ام سلمه و صفی بن
 جناده و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمره و علی و برادر ابن عازب و زید بن ارقم خلیفه ساخت
 علی را در مدینه در عروه تبوک پس گفت علی یا رسول الله خلیفه میسازی مرا بر زنان و اطفال پس
 گفت رسول خدا اما قرضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی غیر انه لا بنی بعدی
 و ابن معاذ الشافعی روایت کرده از عامر بن سعد و او از پدرش که گفت رسول خدا از برای من
 انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا بنی بعدک و دیگر روایت کرده از سعید بن
 مسیب که گفت سوالی کردم از سعد بن ابی وقاص که آیا تو شنیدی از رسول خدا که میگفت برای من
 علی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی پس گفت در گوش نهاد
 گفت شنیدم و الا که شواذ کوشهای من و دیگر روایت کرده با سند از جابر که گفت رسول خدا از برای
 علی در مدینه عروه تبوک اما قرضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا

انه لا بنی بعدی دیگر روایت کرده باشند از ابراهیم ابن سعد ابن ابی وقاص و او از پدرش که روایت
 از برای علی در جنگ او را در مدینه خلیفه ساخت گفت الا ترضی ان تكون منی بمنزله هارون
 من موسی الا انه لا بنی بعدک و دیگر روایت کرده باشند از عبد الله بن عباس که گفت
 بیرون رفتند مردم از مدینه در غزو و بتو که گفت علی ابن ابی طالب یا رسول الله من با تو بایم
 آنحضرت فرمود لا پس گرفت علی بن ابیطالب از حرمان ملازمت آنحضرت آنگاه حضرت فرمود الا
 ترضی ان تكون منی بمنزله هارون من موسی الا انک لست بنی دیگر روایت کرده
 از صدیقه ابن اسید غفاری در حدیث سند ابواب که گفت رسول خدا ان علیاً منی بمنزله هرون
 من موسی و دیگر روایت کرده از مصعب ابن سعد و او از پدرش که گفت متویر آباء دوست
 میداری علی را نفتم چگونه دوست ندارم او را و حال آنکه شنیدم که رسول خدا از برای او میگفت
 انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا بنی بعدک و دیگر روایت کرده باشند از
 عامر ابن سعد و او از پدرش که گفت رسول خدا از برای علی انت منی بمنزله هارون من
 موسی الا انه لا بنی بعدی و دیگر روایت کرده از سعید ابن مسیب و او از سعد ابن ابی وقاص
 که گفت رسول خدا مر علی را که بشنید در مدینه بجای من پس گفت علی یا رسول الله بدرستی که تو بیرون
 نرفته در غزای که مرا همراه نموده باشی پس رسول خدا مر علی را گفت ان المدینه لا تصلح الا
 اولادک و انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا بنی بعدک گفت سعید ابن مسیب
 که من نفتم بعد که تو خود شنیدی از رسول خدا گفت بی نیکی بار و دوبار و دیگر روایت کرده باشند
 از عبد الله بن سعد که گفت رسول خدا از برای علی انت منی بمنزله هارون من موسی
 و دیگر روایت کرده با اتفاق احمد بن حنبل از یونس ابن حازم که مردی از مغیر بن ابی سفیان مسند رسید
 معاویه گفت از میرالمؤمنین علی ابن ابیطالب پرس که او داناتر است انما گفت سخن ترا از سخن او
 دوست دارم معوی گفت بگفتی و لایق طاعت چیزی آفری آیا کرده میداری کسی را که رسول خدا را
 بعد خود می پرورد و همیشه علم خود را با او ازانی میداشت تحقیق که رسول در باب او گفت انت
 منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا بنی بعدی و عمر ابن خطاب از سوال میگرد و علم از و

و امیر گفت و من حاضر بودم پیش عمر که هرگاه چیزی بدو مشکلی میسر میگفت علی اینجانب و دیگر روایت کرده
 از انس و حدیث موافق که گفت رسول خدا از برای علی **الا انه مني بمنزلة هارون من**
موسى الا من كنت مولاه فعلى مولاه قاضى الوالقاسم تو خي که از یکی از علمای معتبر
 ایشان است در رساله که در جمع این حدیث تصنیف کرده روایت کرده بهمانه که این حدیث را از عمر بن
 خطاب و امیر المومنین علی ابن ابیطالب و سعد بن ابی وقاص و عبد بن عباس و جابر بن عبد الله
 انصاری و ابی هریره و ابی سعید خدری و جابر بن سمرة و مالک بن حورث و برادر ابن عازب و
 یزید بن ارقم و ابی رافع مولای رسول الله و عبد الله بن ابی اوفی و برادر او زید بن ابی اوفی
 و ابی شریک و حذیفه ابن اسید و انس بن مالک و ابی بردة اسمی و ابی ایوب انصاری و قیس
 ابن ابی طالب و جثنی ابن جوده و معویة ابن ابی سفیان و ام سلمة و اعمام بنت عباس و سعید ابن مسیب
 و تحجر بن علی بن الحسین و حبیب ابن ثابت و قاطمة بنت علی و شریح بن سعد و **احط**
 خوارزم در موافق روایت کرده بهمانه که از عبد بن عباس گفت رسول خدا مر علی را اما ترضی
 ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه ليس بعبدني و دیگر روایت کرده
 در نامه که عمر بن عاص بمعویة نوشته پیش از مطیع شدن او معاویه را که گفت رسول خدا در حق علی
 هو مني و انما منه و هو مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي و دیگر
 روایت کرده از عبد الله بن عباس که بیرون رفت رسول خدا بغزای تبوک پس گفت علی رسول
 را که من بیرون آمیم با تو آنحضرت فرمود لایس گریست علی بن ابیطالب بواسطه حرمان ملازمت حق
 پیغمبر پس حضرت رسول گفت اما ترضی ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى
الا انه لا نبي بعدي و دیگر روایت کرده از عبد الرحمن ابن ابی بلی و او از پدرش گفت رسول
 مر علی را انت مني بمنزلة هارون من موسى و دیگر روایت کرده از عاف بن سعد ابن ابی وقاص
 و او پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت مر علی را در بعضی از غزوات که تو باش در خان
 من تا برگردیدن من پس گفت علی یا رسول الله میگذاری مرا با شما و میان پس گفت رسول خدا اما
 ترضی ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى **الا انه لا نبي بعدي و دیگر** روایت کرده

با سند از جابر بن عبد الله که گفت اندک بوی مار سوخته ام در حالیکه ما خوابیده بودیم در مسجد و در دست
 اسفند بود و شاخ تری از غنل خرابس با شتاب گردیدم در گنجین و علی نیز شتاب کرد پس گفت رسول خدا
 با علی یا در سبک حال است در مسجد برای تو آنچه علامت برای من آلا مقصی ان نکون منی
 بمنزلة هارون من موسی الا النبوة و دیگر روایت کرده با سند از سعید بن سب و او
 از عامر بن سعد بن ابی وقاص که گفت شنیدم که رسول خدا می گفت از برای علی انت منی بمنزلة
 هارون من موسی الا انه لیس معی بنی و سعید بن سب گفت من خواستم این را بطریق شافیه
 از سعد بن نوم پس ملاقات کردم با سعد و گفتم از برای سعد آنچه گفته بود از برای من عامر انگاه سعد
 گفت آری شنیدم سعید روایت کرده که من گفتم تو شنیدی پس سعد انگشتی خود در گوشه شتاب
 خود گذاشت و گفت آری شنیدم و الا کرشوا و گوشه های من و دیگر روایت کرده از مخدج بن ابی
 که گفت رسول خدا روز سوختن با علی انت اخي و انت منی بمنزلة هارون من موسی
 عنوانه لا بنی بعدک و دیگر روایت کرده از زید بن ابی او فی حدیث طولانی در بیان روز نوحه
 و در اینجا مذکور است که گفت رسول خدا از برای علی انت منی بمنزلة هارون من موسی
 عنوانه لا بنی بعدک و دیگر روایت کرده با سند از عبد الله بن عباس که گفت شنیدم از عمر
 بن الخطاب در حالیکه نزد او بود و ندجی پس مذکور کردند سابقین در اسلام را انگاه عمر گفت اما
 علی بن ابیطالب پس شنیدم از رسول خدا که می گفت در شان او سه خصلت که اگر یکی از اینها را
 می بود بهتر بود نزد من از هر چیزیکه بر و آفتاب می تابد یعنی از جمیع روی زمین و متعلقا تش بود
 من و ابوبکر و جماعتی از صحابه که نزد رسول خدا دست خود بر شانه علی انت اول المومنین
 ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزلة هارون من موسی و در غیر
 کتب مذکوره ایشان مثل مصباح و مشکوٰۃ نیز اخذیث مذکور است و در جمیع تواریخ معتبر ایشان
 نیز موجود است و در صحت این حدیث جمیع محدثین ایشان متفق اند چنانکه میر سید شریف در شرح
 مواقف و ابن حجر در صواعق محرقة تصریح کرده اند و چنین گفته اند که اخذیث نزد محدثین و ائمه
 حدیث صحیح است ابن عبد الله عالم و مقتدای ایشان در کتاب استیجاب بعد از ذکر برخی

از فضایل آنحضرت و سبقتش در اسلام باین مضمون گفته که تخلف نکرد علی ابن ابیطالب از یکی
از مشایخی که حاضر میشد رسول خدا را در اینجا از روزی که آنحضرت بدینه آمد مگر از بتوک که حضرت رسول
او را خلیفه کرد بدینه و بر عیالش در غزوه بتوک و او را گفت انت منی بمنزله هارون من
موسی **آلایه لا نبی بعدی** و بعد از این مضمون گفته که روایت کرده اند این
حدیث را صحابه پیغمبر جاعی و این حدیث از اثبت و اصح آثار است روایت کرده اند از رسول خدا
سعد بن ابی وقاص و طرق این حدیث از سعد بسیار بسیار است و تحقیق ذکر کرده اند از ابی
نخیمه و غیره و روایت کرده اند از ابن عباس ابی سعید خدری و اسما بنت غیس و جابر بن عبد الله
و جمعی دیگر که بطول می انجامد ذکر آنها تا اینجا بود مضمون کلام ابن عبد البر و از روایات مذکوره
طالب حق را جزم و یقین حاصل می شود و توان از این حدیث از طرق ایشان و بطریق علمای ائمه
نیز توان اثرش ثابت است چنانکه بر آباء اطلاع معنی نیست **هدایت دوم** در بیان استدلال بدان
ایک اند که درین حدیث متواتر متفق علیه میان جمیع فرق اسلام نص صریح بر ائمه حضرت امیر
المومنین ذیرا که رسول خدا اول اثبات کرده است مرتبه و منزلتی که درون نسبت بموسی است
از برای علی نسبت بنحودش و ثانیاً با شش اخراج کرده است از ان بنوه و از اینجا بر عاقل منصف
را جزم بیهم میرسد که جمیع منازل درون از برای امیر المومنین ثابت است غیر آنچه آنحضرت
اخراج کرده و آنچه عقل اعتبار عرف بیرون کند مثل اخوة نسبی که اگر مطلب اثبات جمیع منازل
و ممکن نباشد استناد در کلام آنحضرت بصورت خواهد بود چنانکه ظاهر است بر هر که دافعت اهل
معاورده و طریق روزمره گفتگو و لهذا هیچ نمیکوید زید بنحو عمر است مگر در تیر اندازی و مرادش
این باشد که زید مثل عمر است در کتبت تنها و درین وقت معنی کلام آنحضرت چنین میشود که یک صفت
مارون مثلاً و وصفه ان از برای علی ثابت است مگر بنوه مثل آنکه کسی گوید زید چون عمر است
در کتبت مگر در تیر اندازی و هر ذی شوکر می داند که درین مقام این طور سخن کردن از سخنان
است چه جای عقل پس چگونه پیغمبر آخر الزمان که زنده اولین و آخرین و جامع جمیع مراتب کمالات
ذاتی و قوی و فعلی نسبت بنمودن داد و هر گاه ثابت باشد منازل بیرون غیر بنوه و اخوت نسبی

از برای امیر المومنین پس آنحضرت امام مفسر من الطاعة باشد بعد از رسول خدا و چه ظاهر است
 که اگر هر دو بعد از موسی می بود خلافت موسی بدگر می نمیرسید و لهذا خلافت حضرت موسی غلام
 و وصایه هر دو را بپوشش بن نو ن داد بطریق امامت که پیشتر و ششمیران مارون برسان
 بعد از کامل شدن ایشان چنانکه متهمیج کرده است صاحب علی و نخل و غیره و از علما دیگر
 بلکه موسی او را خلیفه کرد در قوم خود وقت رفتن بطور سینا چنانکه قرآن مجید از آن خبر داده
 است که موسی گفت یا هارون اخلفنی فی قومی و تنگی نیست که مارون از خلافت معزول شد
 اگر می ماند بعد از موسی خلیفه می بود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه موسی بسبب نهایت محبت
 و اعتمادی که به هر دو داشت از خدا تعالی درخواست کرد تا او را شریک در نبوة گرداند و او
 قوی پست سازد و بهر دو چنانکه گفت اشترک فی امری و اشدد به از دی یعنی شریک گردان
 مارون را در کامن و قوی سازد و پست مرا و هرگاه موسی را بهارون این مایه اعتماد و دوستی باشد
 معزول شدن هر دو از خلافت موسی احتمال ندارد و نیز مارون او لی تصرف واجب الطاعة
 بود در امت موسی و مجتوب ترین مردم بودند حضرت موسی و پست موسی تا نظم بود چنانکه از کلام
 الهی ظاهر است و چون این منازل غیر نبوت است و هر منزلی که غیر نبوة است باید که از برای علی نباشد
 باشد چنانکه دانسته شد پس او او لی تصرف باشد در امت آنحضرت و محبوب ترین خلایق باشد
 نزد آنحضرت با و قوی پست خواهد بود و این قسم صفات و منازل مستندم خلافت و امامت است جز با
 پس امیر المومنین امام بحق باشد بعد از پیغمبر آخر الزمان بدایت سیوم در دفع شبه و او
 از آنچه دین اصل تحریر یافت ظاهر شده و تعقب قاضی عضد که در مواقف اول انکار صحاح
 حدیث کرده و دانسته که این انکار در حقیقت انکار کتب صحیح و رد اقرار و اعتراف محدثین و پیروان
 اوست و نیز معلوم شد که مضعفین مذکور در ایشا دیوم از اصل دوم و غیر هم که متفق تو آری
 حدیث کرده اند و گفته اند که از حیل جزو اعداست محض تعصب و انکار است و ناشی شده که گراز
 رسوخ بعضی بر مذہب ابابا و اجداد و اعتماد بعضی دیگر بر آئین ناصواب ملوک بنی امیه و بنی عباس
 و تابعان ایشان و همچنین آنچه گفته اند که ما قبول نداریم که حدیث دلالت میکند بر اثبات جمیع

منزل است و الا کلام ناموجه خواهد بود چنانکه گذشت و داخل بودن ائمه بسی بسبب قرینه عقلی
 منافات ندارد و با عموم نمی بینی که ان احد بکل شیء قدیر عام است با آنکه بقدرینه عقلی خدای تعالی
 داخل نیست و همچنین است در سایر عموما و از اینجا است که اصولیین گفته اند که هیچ عامی نیست که بخوبی
 از تخصیص گذشته باشد و از عجایب مکاررات و تعصبات آنکه قاضی عضد و ابن حجر داخل بودن
 نبوت را نیز مستند ساخته اند از برای عام بودن در جمیع منازل و حال آنکه دل نیست بر تفقیص مطلب
 ایشان زیرا که نبوة باستان برون رفته و استناد ال است بر عموم با اتفاق ارباب عربیه و دریافت
 اصحاب محاوره و بر هر منصف غیر مجادل ظاهر است که هیچ فرقی بین در افاده عمومیه میان این حدیث و
 آنکه کسی بگوید زید و عمر و خالد یک نیستند و از دیگران در شدت اکانت خانه که زید با خالد شریک است و عمر شریک
 نیست و از سوی دیگر آنکه اگر مراد خلافت چند روزه باشد صد و این کلام از حضرت رسول خدا ص و حق
 علی ابن ابیطالب در غیر غزو و بتو که بمعنی خواهد بود و حال آنکه از روایات سابق معلوم شد که آنحضرت
 در غیر غزو و بتو که نیز مکرر فرموده اند و نیز تمت کردن عمر این خطاب و سعد ابن ابی وقاص این فضیلت
 علی را چنانکه مذکور شد و روایات سابقه بصیورت خواهد بود زیرا که خلافت چند روزه کمال مختص
 نیست و دیگران نیز کردند در زمان حضرت رسول ص و آنچه گفته اند که بارون خلیفه و وصی نبود بلکه شریک
 در نبوة بود و بر نقدیکه وصی باشد شاید که اگر می ماند بعد از موسی معزول می شد از وصایه با اعتبار
 استقلال در نبوة پس بر نقدیر تسلیم عمومیه مدعی ثابت نمیشود زیرا که خلافت از جمله منازل بارون نیست
 نیز بصیورت و ناموجه است اما اولاً از برای آنکه خلیفه بودن بارون مخالف صریح قرآن است
 چنانکه از آیه بارون اخطفی ظاهر است و آثامانیا بواسطه آنکه اگر در وصایه و خلافت بارون بطلان
 و شبه می بود دقیقین که اول در میان فرقیه یهودیم میرسد و حال آنکه بنده را وصی میدانند و از اینجا
 که صاحب مل نخل که از معتبرین است و کلامش درین باب نزد همه کسی سند است در میان فرق مختلفه
 یهود گفته که بارون وصی موسی بود و اصلا اشاره با خلاف کرده و آثامان از برای آنکه شریک
 در نبوة منافات ندارد با وصی و خلیفه بودن خصوص وقتی که یکی شریک غالب باشد و مرتبه اش
 ارفع و اعظم باشد از دیگری چنانکه موسی نسبت به بارون و همچنین استقلال در نبوة منافات ندارد

حاکم در این کتاب از این حدیث است و این حدیث را در کتاب خود در باب اول از این حدیث نقل کرده است و این حدیث را در کتاب خود در باب اول از این حدیث نقل کرده است

با وصی و خلیفه بودن مکرر و وقتی که این پیغمبر تا سحر و بجهت سابق باشد اما اگر مروج دین ان پیغمبر باشد
 و با حکام او عمل کند چه منافات دارد بلکه همین معنی عین خلافت و وصایت است بخوبی بینی که یوشع بن
 نون همچو که وصی موسی بود و پیغمبر نیز بود چنانکه ظاهر است بر اهل جنت و لهذا اصحاب کشتاف از
 رسل بعد از موسی اول او را نام برده در سورة البقره در تفسیریه و تفسیر من بعده بالرسل و خارج
 مقاصد در بحث نبوة کتاب مذکور اورا مثال آورده از برای پیغمبر مروج دین سابق و در بسیاری
 از انبیا چنین است که بعضی وصی دیگر اند چنانکه ظاهر است بر متن احوال سلف و سنی نیست اگر
 مروج می نامد باز با حکام تورات عمل میکرد و مروج مروج موسی می بود پس نبی بودن مروج موجب بقای
 خلافت اوست زیرا که با عتی ندارد و عزل از خلافت درین صورت سواي عدم استحقاق و برگاه چنانچه
 نبوة داشته باشد بطریق اولی مستحق خلافة بود پس معقول شد قس از خلافة احتمال ندارد با آنکه یکی از
 طریقه است لال چنانکه سابق تحریر یافت این بود که نزد صاحب عقل سلیم محقق و مبین است که کس
 را ان اعتقاد و اعتماد نظر بهار و ن بود که اگر مروج بالغرض می زیست بعد از موسی پیغمبر بود
 البته او را خلیفه و وصی میکرد زیرا که پیغمبری عظیم الشان مثل حضرت موسی تا آن یاه اعتماد و بهار و ن
 نداشته باشد چگونه نبوتش را از خدای تعالی درخواست میکند و برگاه مروج این منزلت داشت
 نسبت به موسی پس باید که این نسبت نیز امیر المؤمنین پیغمبر آخر الزمان داشته باشد و برگاه این نسبت
 مستحق شد پس وصی بوقت بعد از رسول خدام او خواهد بود و پوشیده نیست که نسبت باین طریقه
 از استلال بعد از تسلیم عمومیت منتهای دیگر نام در برابر محقق است و قاضی بخدا و ی با آنکه در تفسیر
 نهایت کوشش نموده در کتمان فضایل اهل بیت و اظهار عناد و تعصب اشعار خود ساخته چنانکه بر
 اهل تحقیق مستور نیست در طوابع منع صحه و تواتر این حدیث مکرده است لیکن وقتی بظرف عجی در جواب
 بکار برده و گفته که معنی این حدیث در برادری و خویشیت و چیزی دیگر منظومیت و بر هر ذی عقلی
 ظاهر و هوید است که این سخن در بصورتی از منتهای سابق چند مرتبه در پیش است و برین تقدیر
 معنی حدیث نه بالفظ حدیث مربوط است و نه با محل صد و رشت از رسول خدام و یقین حاصل است
 که بجهت این قسم منتهای جدل امیر و تشکیکهای بصورت و لایل و بر این غلط نمی پذیرد و الا هرگز ادعا

بوجو خداست و بوجو پیغمبر از راه دلیل بهم کشیده است زیرا که درج مرتبه از استدلال و جدل و مجادله
 سده و نیشود و الله المادی الی سبیل الرشاد **اصل پنجم** در ای تقییم و متعلقات آن و مقصود
 ازین اصل در ضمن دو فیض بنام میرسد **فیض اول** در تقیین اهل بیت و شان نزول آن بدین
 ارشاد که اید تقایی که از روایات محدثین موثق و مفسرین معتبر و مورخین محترم و در فرق ثابت
 و معقن است که مراد از اهل بیت پیغمبر آخر الزمان علی و فاطمه و حسن و حسین است و محمل بیان اختصار
 ایشان خطاب اهل بیت که چون نازل شد ای انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت
 و یطهرکم تطهیرا حضرت رسول خدا را بر امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیه السلام
 عباسی پوشانید و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
 یعنی خداوند ایشان اهل بیت من اند پس سیر از ایشان معاصی و بدیهار و پاک گردان ایشان را پاک
 گردانیدنی و در اوقات صلوة ایشان را به خطاب اهل بیت بخواند و میگفت الصلوة یا اهل البیت
 انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و حاصل معنی آن آنست
 اینست که جز این نیست که خداستعالی میخواهد که بر دوش شما معاصی بدی را ای اهل بیت رسالت و پاک گردان
 شمار از بدیهار پاک گردانیدنی و احادیث و اخبار درین باب نیز منتهی از است در کتب اهل سنت از اخبار
 در موطا ای ملک بن انس امام اهل سنت روایت شده از انس که چون آنکه تطهیر نازل شد قریب شش ماه
 رسول خدا را در وقت زقرن نماز صبح بر در خانه فاطمه میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله
 لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در صحیح ابی داود و صحیح ابی
 نیز همین طریق روایت شده از انس و در صحیح بخاری در جزو چهارم از عایشه روایت کرده باین مضمون
 که رسول خدا را بیرون آمد اول روزه و پوشیده بود و کلیمی نگاه آمد حسن ابن علی پس داخل کرد انحضرت را
 را در آن کلیم بعد از آن امام حسن آمد و او را نیز داخل کرد و بعد از آن فاطمه آمد و او را نیز داخل کرد
 پس گفت انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و صاحب
 کتاب نیز در تفسیر مبادیه همین مضمون از عایشه روایت کرده است بی زیاده و نقصان و در صحیح
 مسلم در جزو چهارم نیز همین مضمون از عایشه مرویست و در صحیح ابی داود در تفسیر این تطهیر نیز تفسیر

روایت از عایشه مذکور است و در جمیع بن الصمیم جمیدی از مسند عایشه نیز در حدیث نصبت
و چهارم از صفی علیہ صبح مسلم و بخاری باین مضمون روایت شده و در صحیح نیز در جزو چهارم
در باب فضایل امیر المؤمنین از سعد بن ابی وقاص چنین روایت شده که چون نازل شد آیة فقل
تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم آله خواند رسول خدا غنی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت اللهم هؤلاء
اهل بیتی و مکرر روایت شده در آخر جزو رابع که خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت
اللهم هؤلاء اهل بیتی و در صحیح ابی داود و از ام سلمه نیز روایت شده باین مضمون که گفت که این ایہ در
خانه من نازل شد و بود در آن خانه رسول خدا و علی ابن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین بر در خانه نشسته بود
پس پوشانید آنحضرت بر ایشان بلبی و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنکم الرجس طهرا
هم تطهیرا پس گفت یا رسول الله آیا قسم از اهل بیت پس گفت انک علی خیر من ازواج رسول الله
و حاصل معنی آنکه از درج رسول ترا چیزی نصبت و در جمیع بن الصمیم است نیز مر و بیت اینچ
از سوطی ماک و صبح ابی داود مذکور شد و در جامع ترمذی نیز از ام سلمه مر و بیت که پوشانید بر
بر علی و فاطمه و حسن و حسین پس گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصیتی اذهب عنکم الرجس
و طهرا هم تطهیرا و ام سلمه گفت و انما معہ یا رسول الله آنحضرت فرمود انک علی خیر
در ترمذی حکم بصحت این حدیث کرده است و ذکر کرده که وقت نزول این آیه تا قریش شهادت بگاہ رسول خدا
بنماز میرفت گذر میکرد بر در خانه فاطمه و میگفت انما ید الله لیدھب عنکم الرجس اهل البیت
و یطہرکم تطہیرا و عالم که از یکی از محدثین مسلم البیوت ایشان است رسد رک بہن مضمون
روایت کرده و گفته این حدیثی است صحیح و طبری در جمیع روایت کرده که نازل شد آیہ انما ید الله
لیدھب عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم تطہیرا در شان پنجس رسول خدا و علی و فاطمه
و حسن و حسین و احمد بن حنبل در مسند بطریق متعدد از ام سلمه وایت کرده در بعضی از آنها مذکور
است کہ بتی در خانه ام سلمه بود پس فاطمه آمد و از برای آنحضرت حریر آورد تا ناول فرماید از آن
حریر نوعی است از طعام با آرد و شیر می پزند آنگاه آنحضرت فاطمه را گفت بخوان شوہر و سہر انت
را نزد من پس آمد علی و حسن و حسین و نشاند تا ناول فرماید از آن حریر و بود در زیر رسول خدا و علی

خبری که در لغت عرب از آن گویند و من بر در حجره نماز میکردم که دوست و خداست خدای انما یرید الله
 لیدع عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس پوشانید رسول خدا را بشان
 کلبی انگاه آنحضرت دست مبارک را از زیر کلمه بیرون آورد و بد عابد داشت و بعد از آن گفت اللهم
 هوکلاء اهل بیتی و خاضعتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و گفت ام سلمه
 که من سر را بدون خانه کردم و کفتم من باشما ام یارسول الله آنحضرت گفت انک علی خیار و
 بعضی دیگر چنین واقع شده که ام سلمه گفت برشتی که رسول خدا در فاطمه را گفت منو در پیشتر را آنحضرت
 فاطمه حاضر ساخت ایشان را و رسول الله انداخت بر سر ایشان کلمه مذکور و بعد از آن دست خود را
 گذاشت بر بالای ایشان و گفت اللهم انک محمد فاجعل صلواتک و بركاتک
 علی محمد و آل محمد انک حمید مجید و گفت ام سلمه که من بزرگم آن کلمه را تا داخل شوم
 با ایشان پس آنحضرت که را از دست من کشید و گفت انک علی خیار و دیگر روایت کرده اند و این
 اسقع بطرق متعدده و در بعضی از آنها باین مضمون مذکور است که و انک ابن اسقع گفت من بر در خانه
 فاطمه انتظار میکردم که آمد رسول خدا و با او دعای حسن و حسین و گفته بود آنحضرت دست
 حسین را پس بیرون خانه فاطمه رفت و نزدیک خود نشاند فاطمه را و حسین را بر دور آن مبارک
 خود نشاند بعد از آن به پیچید بر ایشان چادر خود یا کسی را خواند انما یرید الله لیدع عنکم
 الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا بعد از آن گفت اللهم انک هوکلاء اهل بیت
 الحق و در بعضی جنب مرویت که و انک ابن اسقع گفت روزی رفته بودم خدمت رسول خدا و بود
 آنحضرت در خانه ام سلمه پس امام حسن آمد و نشاند او را بر آن راست و او را بوسید دیگر امام حسین آمد
 و نشاند او را بر آن چپ و او را بوسید و بعد از آن فاطمه آمد و نشاند او را در پیش روی خود و بعد
 از آن خواند علی را و چون علی آمد نه انداخت بر ایشان که و بعد از آن گفت انما یرید الله لیدع
 عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و دیگر روایت کرده اند ابی الحمزه که گفت
 اقامت کردم در مدینه نه ماه متصل و رسول خدا می آمد بر صبح و می ایستاد بر در خانه فاطمه و علی و
 میگفت الصلوة انما یرید الله لیدع عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم

تظهور و یکر وایت کرده از عایشه که گفت سجد اقم که و بدم من علی و فاطمه و حسن و حسین را که بهم
کرد رسول خدا این را در جامه و بعد از آن گفت اللهم اهل بیتی و خاصیتی
فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا عایشه گفت من کفتم یا رسول الله انما من اهلك
انحضرت گفت تنخی انک علی خدی یعنی در شو بدستیک تو بر خیزی یعنی بر شرافت زودیت و صاحب
کتاب و سید المتبعین نیز بهمین معنوی روایت کرده از عایشه و تعلیقی بر تفسیر این آیه نیز روایت
کرده از ابی الحارث و از عایشه موافق آنچه احمد بن حنبل روایت کرده از ابن ابی و یکر وایت کرده از
ام سلمه موافق روایت احمد بن حنبل از ام سلمه و یکر وایت کرده موافق روایت احمد بن حنبل و یکر در
تفسیریه قل لا اسئلكم علیه اجرا وایت کرده از ام سلمه که رسول خدا فاطمه را گفت شوهر و بایت
را نزد من آور و فاطمه این را و انداخت انحضرت کسان را این را و بعد از آن مینه کرد و بایت
خود را و گفت اللهم هؤلاء محمد فاجعل صلواتک و برکاتک علی آل محمد فانما حمید
محمد گفت ام سلمه که پس من بر دوشتم که را تا داخل شوم باین انحضرت گفتند از دست من که
را و گفت انک لعلی خدی و یکر وایت کرده از ابی سعید خدری که گفت رسول خدا من لک انما
یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فی و فی علی و الحسن
و الحسین و الفاطمه یعنی نازل شد آیه مذکور در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین و و
نیز در تفسیرش که مسامت بوسیله بهمین طریق روایت کرده ابی سعید خدری و یکر وایت کرده در
کتاب اسباب نزول از ام سلمه مثل روایت اول احمد بن حنبل از ام سلمه و در کتاب مصابیح از ابی العباس
اسفهری که شیخ و معتقد القول این است مرویست که چون داخل گردنی علی و فاطمه و حسن و حسین را و
عبا گفت ستم مرتبه اللهم هؤلاء اهل بیتی و اطهار عتقی و اطایب ارومتی من لحمی و
دمی الیک لا الی النار اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ام سلمه گفت من
گفتم یا رسول الله و انما هم انحضرت گفت انک الی خدی و انت من خدی از واجبی و بها
روضة الاجاب و تحفه الاجاب بعد از ذکر پنج حدیث که از آن جمعی شایسته که از مصابیح نقل کرده
و گفته که تحقیق پیوسته که این آیه در شان این پنج تن و لهذا این را آل عبا میگویند و این روایت

روایت کرده که چون این آیه نازل شد رسول الله فرمود **خسنة من آمن وعمل الحسن**
والحسين و **خطب** و در آن روزم روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت بدرستی که رفت رسول خدا
از زفات فاطمه و در خانه علی پیش صبح و گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته الصلوة برحکم
الله انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ویکبر وای
کرده از آنکه آن استغ که گفت چون صبح کرد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین و در زیر جابر خود گفت
اللهم قد جعلت صلوتک ورحمتک و مغفرتک و رضوانک علی ابراهیم و آل ابراهیم
اللهم منی وانا منهم فاجعل صلوتک ورحمتک و مغفرتک و رضوانک علی علیهم
وگفت و آنکه کس این آیه بودم بر در خانه پس گفتم بمن یا رسول الله فدای تو باد پدر و مادر من انگاه آن
گفت اللهم علی و آله ویکبر روایت کرده از عبد الرحمن بن ابی بکر و او از پدرش حدیثی که مشتمل است
بر فضایل امیر المومنین و در آن حدیث بعد از ذکر فاطمه و حسن و حسین و ذکر صاحب الان مذکور است
که بنیبر گفت اللهم هؤلاء اهل فادع عنکم الرجس و طهرهم تطهیرا
و یکبر روایت کرده از ابی سعید خدری که چون نازل شد و امر اهلک بالصلوة رسول خدا می آمد در
هر نماز بر در خانه فاطمه و علی ماه و میگفت الصلوة برحکم الله انما یرید الله لیدفع عنکم
الرجس و یطهرکم تطهیرا و ابوعبید الله مرزبانی روایت کرده از ابی الجراح که گفت در غزوه
رسول خدا بودم قریب نه ماه یاده ماه و آنحضرت از خانه بیرون نمی آمد مگر آنکه میگفت بازوی در خانه
علی را و میگفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته پس میگفت علی و فاطمه و حسن و حسین و علیان
السلام یا بنی الله و برکاته بعد از آن میگفت الصلوة برحکم الله انما یرید الله لیدفع
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پس میرفت آنحضرت بمسای خود و سماعی
که از شیخ مفید ایشان است در رساله قوامیه روایت کرده از انس بن مالک که گفت بدرستی که رسول خدا
گذر میکرد بر در خانه علی و فاطمه شش ماه و در وقت نماز صبح و میگفت الصلوة یا اهل البیت
مرتب انما یرید الله لیدفع عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و خفی نیت
که انجا بکبر از نه ماه سخافات نداشت و با اثبات زیادتی از برای آنکه را در می متعدد است و یک نیز از نه

داده کرده است در آن مدت انحضرت را پس میزد و یکی حاضر باشد تمام نه ماه در جوار انحضرت
 مثل ابی الحمزه و دیگری در بعضی اوقات حاضر باشد و در بعضی اوقات حاضر نباشد و نیز از آنجا
 حاضر می شود که این تعلق از رسول خدا مکرر در مواضع متعدد و به آبی عباد ظهور آمده پس اگر در بعضی
 از روایات زمان و مکان غیر بعضی دیگر باشد منافات ندارد و تنبییه از این احادیث ضعیف تر و از بعضی
 صاحب انصاف را یقین بهم میرسد که در ادان اهل بیت ایشانند و علای اهل بیت نیز متواتر از ائمه معصومین
 و صاحب کرام روایت کرده اند و جمیع مفسرین مقدم اهل خلاف نیز در تفاسیر خود تصریح کرده اند و بعد از این
 حجر در مواضع بعد از ذکر این آیه چنین گفته که اکثر مفسرین برینند که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن
 حسین نازل شده و روایات متعدده نیز از احمد و غیره نقل کرده پس سخن بعضی از مستقصین مثل
 صاحب کشف که بواسطه کتمان منزله آل پیغمبر آخر الزمان چشم از احادیث صحیح خود و احوال مفسرین
 پرشیده و گفته این آیه در شان از واج پیغمبر است بحمد آنکه در میان دو آیه که متعلق بازواج است
 واقع شده کذب محض است و قطع نظر از این همه احادیث هر ذی شعوری میداند که اگر در حق ازواج
 می بود بایستی که همین که در آیه قبل آیه بعد همه جا بضمیر موش خطاب واقع شده درین آیه نیز در لفظ عنکم
 و بطهر کم بجای ضمیر کم که از برای مذکر است ضمیر کن آورده شود که از برای موش است و این نهایت
 ظهور دارد و از آنست که رعایت این نحو مناسبات بر تقدیر صحیح است که مانعی نباشد در جای که
 مخالفت صریح کلام الهی است و نص رسول خدا باشد و معجده ایج و لیلی ندارند برینکه این آیات در زمان
 و اعدا نازل گشته و برانی نیست بر آنکه آیات قرآنی بهین ترتیب که در زمان عثمان یافته نازل شده است
 بلکه بر خلافش قایمند و از اینجا نیز محقق شد که آنچه بعیدادی در تفسیر خودش گفته که از واج رسول دین
 خطاب داخل اند موید ندارد و غیر از آنکه در آیه اول عباد خود بآل الله من الکذب علی الله و علی
 الرسول فیض دوم در استخراج مطلوب و ذکر بعضی از مناسبات مستلزم مقصود و آنکه رس را مفسرین
 درین آیه بمعانی تفسیر کرده اند و در لغت بمعنی پدید و بدی نیز آمده است و تفسیر عبارت است از
 پاک گردانیدن از پریها و قبایح و شکی نیست که درین مقام از آله بعضی معاصی و بدیها و تقصیر از بعضی
 قبایح و در بعضی دیگر مراد نیست زیرا که از خدا تعالی اراده و در کردن بعضی از معاصی و پاک ساختن

این است که در بعضی از روایات آمده است که در بعضی از اوقات حاضر باشد و در بعضی اوقات حاضر نباشد و نیز از آنجا حاضر می شود که این تعلق از رسول خدا مکرر در مواضع متعدد و به آبی عباد ظهور آمده پس اگر در بعضی از روایات زمان و مکان غیر بعضی دیگر باشد منافات ندارد و تنبییه از این احادیث ضعیف تر و از بعضی صاحب انصاف را یقین بهم میرسد که در ادان اهل بیت ایشانند و علای اهل بیت نیز متواتر از ائمه معصومین و صاحب کرام روایت کرده اند و جمیع مفسرین مقدم اهل خلاف نیز در تفاسیر خود تصریح کرده اند و بعد از این حجر در مواضع بعد از ذکر این آیه چنین گفته که اکثر مفسرین برینند که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن حسین نازل شده و روایات متعدده نیز از احمد و غیره نقل کرده پس سخن بعضی از مستقصین مثل صاحب کشف که بواسطه کتمان منزله آل پیغمبر آخر الزمان چشم از احادیث صحیح خود و احوال مفسرین پرشیده و گفته این آیه در شان از واج پیغمبر است بحمد آنکه در میان دو آیه که متعلق بازواج است واقع شده کذب محض است و قطع نظر از این همه احادیث هر ذی شعوری میداند که اگر در حق ازواج می بود بایستی که همین که در آیه قبل آیه بعد همه جا بضمیر موش خطاب واقع شده درین آیه نیز در لفظ عنکم و بطهر کم بجای ضمیر کم که از برای مذکر است ضمیر کن آورده شود که از برای موش است و این نهایت ظهور دارد و از آنست که رعایت این نحو مناسبات بر تقدیر صحیح است که مانعی نباشد در جای که مخالفت صریح کلام الهی است و نص رسول خدا باشد و معجده ایج و لیلی ندارند برینکه این آیات در زمان و اعدا نازل گشته و برانی نیست بر آنکه آیات قرآنی بهین ترتیب که در زمان عثمان یافته نازل شده است بلکه بر خلافش قایمند و از اینجا نیز محقق شد که آنچه بعیدادی در تفسیر خودش گفته که از واج رسول دین خطاب داخل اند موید ندارد و غیر از آنکه در آیه اول عباد خود بآل الله من الکذب علی الله و علی الرسول فیض دوم در استخراج مطلوب و ذکر بعضی از مناسبات مستلزم مقصود و آنکه رس را مفسرین درین آیه بمعانی تفسیر کرده اند و در لغت بمعنی پدید و بدی نیز آمده است و تفسیر عبارت است از پاک گردانیدن از پریها و قبایح و شکی نیست که درین مقام از آله بعضی معاصی و بدیها و تقصیر از بعضی قبایح و در بعضی دیگر مراد نیست زیرا که از خدا تعالی اراده و در کردن بعضی از معاصی و پاک ساختن

از بعضی بدیها نسبت بسایر مردم نیز متحقق است پس چه معنی دارد و خطاب مخصوص آل پیغمبر کردن و این را با اختصاص باین علم متاخر گردانیدن و نیز متحقق و معین است که رسول خدا در دعای مذکور در گردانیدن جمیع معاصی و مظهر ساختن از جمیع قبیح و بدیها قصد کرده چنانکه ظاهر است بر صاحب فطرت و هرگاه خدا تعالی خواسته باشد که از جمیع معاصی و بدیها را دور گرداند و ایشان را مظهر سازد از قبیح و رسول خدا مکرر بر طبق خواست الهی در حق ایشان دعا کند آن جمع با سنگ محصوم خواهند بود و دیگر احتمال عصیان و خطا و ضلالت در آمده ایشان در هیچ امری از امور گنجایش ندارد و مگر این معنی مثل مگر بدیهی اولی قابل جواب و سوال نیست و نزد هر مسلم العقل قطع نظر از آنکه عصمت شرط امامت است با وجود محصوم اقتضا بغير محصوم کردن و او را در احکام الهی و مقررات در جمیع امور منطبق اندر مقدم محصوم دانستن دلیل ضلالت و بران حاق است در واقع بدیهه انصاف نظر باید کرد که کدام فطرت مستقیم تجویز میکند که کسیکه خدا و رسول گواهی داده باشند که محصوم است و در علم و عمل خطا از وی بطور غمی تابع و پیر و غیر محصوم خطا کاری شود در امور دین و دنیا خصوص شخصی که چندین سال بت پرستد و همواره در مسائل ظاهره در مانده اولتک کلا انعام بل هم اضل سبیلا و نیز ثابت و متحقق است در کتب فریقین که آن حضرت مردم را از خلافت خود خبر داده و فرمود که ولایت پیغمبر آخر الزمان حق نیست چنانکه بعد ازین بتفصیل مذکور خواهد شد در اصل باینکه در قول محصوم صدق است پس آنحضرت باینکه خلیفه بحق باشد و نه دیگران الحق یعلو او کلا یعلی و من المناسبات احمد جنبل در سند از ابن عباسی و واحدی در اسباب نزول و ثعلبی و صاحب کشاف در تفسیر آیه قل لا استلکم علیه اهل الا الملو فی القلبی روایت کرده اند که چون نازل شد این آیه اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند آن نزدیکان تو که واجب شد بر ما مودت ایشان آنحضرت فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین و ظاهر معنی این آیه اینست که گویا محمد طلب میکنم از شما هیچ فردی و پاداشی در برابر رسالت و راهنمایی شما بدین حق مکرر دست داشتن شما اقربا می مرا و در صحیح بخاری صحیح مسلم نیز روایت شده در تفسیر این آیه که سعید بن جبیر گفت مراد قرابت آل محمد است و در جمیع مبنی الصحاح الستة نیز همین معنوی از سعید ابن جبیر روایت شده و ابن جریر در صواعق از طبرانی و حاکم و ابن ابی حاتم روایت کرده که ابن عباس گفت در وقت نزول این آیه اصحاب

گفتند یا رسول الله کیست ان اقربای تو که واجب شد بر ما سورت او نشان آنحضرت گفت علی و فاطمه
 و حسن و حسین و یغوی که از شیخ معتمد این است در تفسیرش نیز روایت کرده از ابن عباس
 بهین مضمون بی تفاوت و در صحیح مسلم و صحیح بخاری و تفسیر ثعلبی آیه ان الله و ملائکته یصلون
 علی النبی روایت شده از کعب بن عجره که گفت گفتیم یا رسول الله که دانستیم که چگونه ربق اسلام کنیم
 اکنون باین کن که چگونه صلوة بر تو باید فرستاد آنحضرت گفت بگوئید اللهم صل علی محمد و آل
 محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و روایت ثعلبی و بخاری مشتمل است بر زیادتیه
 که در روایت مسلم نیست و ان این است انک حمید مجید و بارک علی محمد و آل محمد کما
 بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و در موطنی ما ک بن اسیر از
 ابن سعد در روایت شده که آنحضرت در جواب سوال بشیر بن سعد که سوال کرد از صلوة بر آنحضرت
 گفت بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد تا آخر موافق روایت بخاری و ثعلبی و ابن حجر
 در صواعق گفته که بعضی رسیده از کعب بن عجره که رسول خدا در جواب سوال نه کو گفت بگوئید اللهم
 صلی علی محمد و آل محمد تا آخر و مگر گفته روایت شده از امام محمد باقر که در قول خدا تعالی
 وانی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتد گفته یعنی اهتد الی ولا یتة
 اهل بیت و بنابرین معنی آیه این است که بدستیک من امر زنده ام کسی را که توبه کرد و گردید و عمل صالح بجا
 آورد و بعد از ان هدایت یافت یعنی اقرار کرد بولایت اهل بیت رسول خدا و دیگر روایت کرده از ثعلبی
 که ابن عباس گفت که مراد از حسن در قول خدا تعالی و من یقترب حسنة فزدک فیها حسنا سورت
 آل محمد است و ظاهر معنی آیه این است که هر کس کسب کند حسنة را ما زیاده نمیکیم از برای او در ان حسنة خودی
 را و دیگر گفته تحقیق که نقل کرده اند جمعی کثیر از مفسرین که مراد از آل یا سین در قول خدا تعالی سلام علی
 آل یا سین آل محمد است و صاحب کشف در تفسیر آیه قل لا استعجلکم گفته که گفته رسول خدا من
 مات علی حب ال محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب ال محمد مات مغفورا الا
 و من مات علی حب ال محمد مات تابعا الا و من مات علی حب ال محمد مات مؤثرا
 مستکمل الا یمان الا و من مات علی حب ال محمد لبثه ملک الموت بائینه شمع

واینها

ثم منكر ونكير الا ومن مات على حب آل محمد ينزف الى الجنة كما توفى العرس
 الى بيت زوجها الا ومن مات على حب آل محمد فتح له في قبه بابان الى الجنة الا
 ومن مات على حب آل محمد جعل الله قبه منزلا للملك الوحي الا ومن مات على
 حب آل محمد مات على السنة والجماعة الا ومن مات على بغض آل محمد جاء يوم
 القيمة مكتوب بين عينيه اليس من رحمة الله الا ومن مات على بغض آل محمد ما
 كافوا الا ومن مات على بغض آل محمد لم يشرف راحته الجنة حاصلش انزهر بکر دوستی
 آل محمد میرد اجر شهید و توبه کاران بیاید و امریزد و کامل ایمان شود و از ملک الموت و مکر کفر فرزند
 بشود و نجو خالی داخل بهشت شود و بقبرش دو دروازه شود از جنت و ملائکه رحمت قبرش را زیارت نگاه کنند
 و بطریق عت نبوی از دنیا برود و هر کس بر دشمنی آل محمد میرد حاضر شود و زقیات و در میان و چشمش
 نوشته شده باشد که این کس محمد است از رحمت خدا و کافرا از دنیا برود و بوی خوش بهشت بمشام او رسد
 نعوذ بالله و دیگر گفته که روایت شد از نبی که گفت حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی و اذانی
 فی عاتقی یعنی حرام است بهشت بر هر که ظلم کند بر اهل بیت من و بر بخاندن بر اهل بیت من
و تعبلی در تفسیرش حدیث اول را از جریر بن عبد الله بخلی روایت کرده و حدیث دوم را از علی ابن
 ابیطالب و ابن مغاضلی و انطب خوازم در قول خدا تعالی قتلقت ادم من ربه کلمات فتا علی
 که حاصلش این است که فراموش آدم از پروردگار خود کلماتی عظیم نشان در گفتن آن کلمات قبول
 کرد خدا تعالی توبه او را روایت کرده اند از ابن عباس که از رسول خدا پرسیدند که کلماتی که توبه آدم
 پسید آنها مقبول شد کدام است آنحضرت فرمود آدم سوال کرد و گفت بخت محمد و علی و فاطمه و زهرا
 و حسین **احمد حنبل** روایت کرده و رسد که گرفت رسول خدا دست حسین را و گفت من احببتنی
 و احب عذین و احب ابائهما و لهما کان معی در الجنة یعنی هر که دوست دارد
 و این دو را و پدر و مادر ایشان را خواهد بود با من در منازل بهشت و این شیر وید و می در کتاب فردوس
 الاخبار روایت کرده از علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت ما من دعا الا الله و بین
 السماء حجاب حتی یصلی علی محمد و آل محمد فاذا فعل ذلك انخرق ذلالت الحجاب و دخل

الدعاء واذالم يفعل ذلك رجوع ذلك الدعاء حاصلش آنکه در میان بر دعا و آسمان مجالی
 و انبیست و بر طرف نمیخورد آن مانع گردد و قبضه صلوة بفرستد بر محمد و آل محمد و این صباغ ناگهی در
 فصول الهدی روایت کرده از ابن مسعود که رسول خدا گفت حب ال محمد یوماً واحداً خیر من
 عبادة سنة و من مات علیه دخل الجنة یعنی یکروز دوستی ال محمد بهتر است از عبادت یک
 و الخطیب خوانم روایت کرده از ابن عمر که رسول خدا از من لعن علیاً قبل الله صلوة و حیاً
 و قیامه و امتیاد عالمه الا و من لعن علیاً اعطاه بكل عرق فی بدنه مدینه فی الجنة
 الا و من لعن علیاً محمد امن من الحساب و المیزان و الضراط الا و من مات علی حب
 ال محمد فانا کفیله فی الجنة مع الانبیاء الا و من ابغض ال محمد جاء یوم القیة
 مکتوب بین عینیة المس من رحمة الله حاصلش آنکه دوستی علی موجب قبول ناز و روزه و
 استیجاب دعا است و محب علی را باز آئی هر قطره عرق که در بدن اوست شهری میدهد خدا تعالی
 در بهشت و محب علی و سایر اهل بیت ایمن است از حساب قیامت و سختی صراط و من ضامنم که ما و
 بهشت با پیغمبران آیند و دشمن ایشان در روز قیامت در میان دو خنجر نشسته شده که محروم است
 از رحمة خدا و محب علی در تفسیر سوره طه روایت کرده از امام جعفر صادق که گفت طه طهارت اهل بیت محمد
 است بعد از آن خواند انما یرید الله لیدفع عنکم ال رجس اهل البیت و یطهرکم
 تطهیراً و بر روایت جمهور مفسرین حق بیضاوی سوره بل اتی در شان اهل بیت رسول خدا از نازل
 شده و همه باین مضمون روایت کرده اند که امام حسن و امام حسین جاری شدند و همه باین مضمون و
 بعد از آنکه رسول خدا و همه اصحاب بیباده آمده بودند امیر المومنین بواسطه استغاثی ایشان سه روز
 روزه نذر کرد و همچنین حضرت فاطمه و فضه کنیز ایشان و بعد از بد شدن حسین پنج روز روزه رفتند و
 چون در خانه حضرت امیر المومنین چیزی برای افطار بخود اخضرست سه صباغ جو قرض کرد و حضرت
 فاطمه بر آورد روز اول یک صباغ را خیر کرد و پنج قرض نان بخت و در وقتی که نزد هر یک گذاشته شد با
 افطه میکنند بر در خانه آمد و سه ال کرد ایشان هر یک نان خود را بسایل دادند و هر پنج باب افطار کردند و
 روز دیگر یک صباغ دیگر را حضرت فاطمه پنج نان بخت و چون وقت افطار رسید تیمی بر در خانه آمد و طلب قوت

کرد باز هر يك مان خود را بان ميم دادند و آن شب بزرگاب طاعت کردند و روز سيم خون و وقت اظها
رسيد اسپر بر در خانه آل رسول آمده سوال کرد و آنشب بزرگاب از آب چيزي ديگر نبود که افطار کنند و
چهارم آنين را ديده و در حالتی که خيبر و حضرت فاطمه زهرا از شدت گرسنگی ناتوان شده بودند پس
استخفرت از روی ترحم با اينان در سخن بود که جبرئيل نازل شد و گفت بگير آنچه آن تهيت و مبارکيا
گفت خدا تعالی ترا در حق اهل بيت تو رسول خدا فرمود که چه چيز است که بگيرم اي جبرئيل پس گفت جبرئيل
سوره بل اتی را که مثل است بر وصف آل محمد و فایه نذر کردن و اين را ثبت رتدادن که بشود
و ساير نعمتهای نبوت با و دان قبليت نوشيده نيست برابر با فطرت مستقيم که هر گاه پيغمبر آخر الان با مر الهی
محبت و مودت جمعی را اجر رسالت خود سازد و صلوة بر اينان را جز و صلوة بر خویش کرد اند و خبر دهد
که موالات و دوستی اينان موجب نجات است يقين است که با وجود اينان خلافت و وصاية رسول خدا
بر کس نيست و خدا و رسول اينان را در دين دنيا تابع کسی که در دنيا در جايگاه و کفر سب برده اند نمیکند
و السلام علی من اتبع الهدى **صلی الله علیه و آله** در حديث ششم در حديث ششم و مناسبات آن مشهور و تواتر نموده
اول در ذکر حديث احمد بن حنبل روايت کرده است از ابی سعيد خدری که گفت رسول خدا اتی تار کف
فیکم الثقليين ما ان تمسکتوا من فضلو ابعدا اکبر من الاخر کتاب الله جل
مدد و من السماء الی الارض و علقني اهل بیتی الا و انهم ان یفتقوا حتی ید
علی الکوف یعنی بدريستيد من میگزارم در میان شما و امر گر افایه انجمن و او که اگر منک
نویه بان هرگز بفضالت نخواهد افتاد بعد از من یکی از ان دو امر بزرگتر است از ديکری کتاب خدا
و ان نوزيت ممتد و کشيده مثل سن از آسمان تا زمين و عشرت من که اهل بيت من اند آگاه باشند و بداند
که اين دو امر از هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد شوند بر من نزد جوش کوشه و ديگر روايت کرده از زید بن
نهایت که رسول خدا گفت اتی تار کف فیکم الخلیفین کتاب الله جل مدد و من السماء الی
الارض و علقني اهل بیتی و ان هم ان یفتقوا حتی یرد اعلی الکوف و ديگر
روایت کرده از اسراييل بن عثمان ابن مغیره که گفت ملاقات کردم زید بن ارقم را در حالتی که
او داخل میشد بر بخاریا بر روی می آمد از نزد او پرس گفتم مرزید را که آیا شنيدی تو از رسول خدا که گفت

انی تارک فیکم الثقلین زید گفت آری شنیدم و مگر روایت کرده از زید بن حبان و او از
 زید بن ارقم که رسول خدا در خطبه غدیر خم گفت اَلَا وَاَنی تَارک فیکم الثقلین اَحدُهما کَلِمَۃُ
 الله و هو جِبِل من الله من اتبعه کان علی الله و من ترکه کان علی ضلالتة بعد
 فرموده اهل بدی اذکر که الله فی اهل بیته یعنی دیگر از ان دو امر گر انما ی اهل بیت منذ خدا با
 شما می ادرم در باب اهل بیت و مسلم در صحیح خود روایت کرده از زید بن ارقم بحدیث طریق از انجلی کجی انکو
 روایت کرده با سند از زید بن حبان که گفت رفتم من با حصین ابن سره و عمر بن مسلم بسوی زید بن
 ارقم و چون نشستیم حصین ابن سره گفت ای زید تو بخیار بسیار رسیدی دیدی رسول خدا را و حدیث او
 شنیدی و با و بجهاد رفتی و همراه او نماز گذاردی تحقیق که رسیدی ای زید بر خیر بسیار حدیث کن ما را
 ای زید اینجا از رسول خدا شنیده زید گفت ای سر برادر من تحقیق که سال من بسیار شد و عهد من
 قدیم گردید و فراموش کردم بعض چیز را که فراموش کرده بودم از رسول خدا پس هر چه با شما حدیث کنم
 ان را قبول کنید و هر چه کنم ترا تکلیف بان نکنید بعد از ان گفت ایستاد رسول خدا در میان و در حالتیکه
 خطبه میفرمود بر سر ایکه از ان ختم میخوانند در میان که و مدینه پس حمد و ثنا کرد و خدای را و بند او و تذکر
 فرمود بعد از ان گفت اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یأتینی رسول ربی
 فاحبب وانا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه النور فخذوا بکتاب الله
 و استمسکوا به یعنی اما بعد از حمد و ثنا ی ای مردمان بنیستم من بگوشی نزدیکست که بیاید بمن
 پروردگار من پس احبب کنم او را یعنی نزدیکست که بار آورده ای ازین عالم انتقال بنایم و تحقیق
 که من گذارنده ام در میان شما و چیز گر انما اول از ان دو کتاب خداست در ان است روشنا
 پس بگیرد کتاب خدا را و مستمسک بان شوید بعد ازین از زید بن حبان روایت کرده که پس انحضرت تشریف
 و سخن فرمود در باره کتاب خدا انگاه گفت و اهل بیت اذکر که الله فی اهل بیت و ثم مدی در صحیح
 در جهم بن العجین حمیری زید بن حبان روایت از زید بن ارقم فی تفاوت و ثم مدی در صحیح
 خود روایت کرده از جابر که گفت دیدم رسول خدا در حجة الوداع روز عرفه که بر باقه سوار بود و خطبه
 میگفت پس شنیدم که میگفت ایها الناس انی ترک فیکم ان لغنتم به لن تفضلوا کتاب الله و

و عاتقی اهل بیت و در مشکوٰۃ نیز از مسلم و ترمذی روایت شده در جمع بن الصالح است
از صحیح ابی داؤد و صحیح ترمذی نیز روایت شده با سند از رسول خدا که گفت انی تارککم الثقلین
ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدکما احد هما اعظم من الآخر و هو کتاب الله
حبل ممدود من السماء و عاتقی اهل بیتی لن یفترقا حتی یرد اعلی الحوض بعدا
فرمود فانظروا کیف یختلفونی فی عاتقی تثنین با حیات و با شید و بدانید که بعد از من چگونه سرخواهید
کرد با اهل من و از خطیب دوم روایت کرده از زید بن ارقم که رسول خدا گفت در موضع غدیر خم انی تارک
فیکم الثقلین احد هما اکبر من الآخر کتاب الله و عاتقی فانهما لن یفترقا حتی یرد
علی الحوض انما فرمود فانظروا کیف یختلفونی فیها یعنی با حیات و با شید و بدانید که چگونه خواهد
کرد بعد از من باین دو امر گرانایه و در مصابیح نیز از زید بن ارقم این روایت مذکور است و در می
کرده از زید بن ارقم در خطبه غدیر خم که رسول خدا گفت قد خلقت فیکم ما ان تمسکتم بهما لن
تضلوا بعدکما کتاب الله و اهل بیتی الا و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا
حتی یرد اعلی الحوض و ابن معاذ بن شافعی روایت کرده از ابی سعید خدری که رسول خدا گفت انی
اوشک ان ادعی فاجیب انی قد ترک فیکم الثقلین کتاب الله حبل ممدود
من السماء الی الارض و عاتقی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن
یفترقا حتی یرد اعلی الحوض فانظرونی ماذا یختلفونی فیها و دیگر روایت کرده از زید بن
ارقم سوافی روایت آخر احمد ابن حنبل از زید ابن ارقم و دیگر روایت کرده از زید بن ارقم سوافی
سهم و لعجبی در سوره ال عمران در بیان قول خدای تعالی و اعتصموا بحبل الله روایت کرده از
ابی سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت ایها الناس انی قد ترک فیکم الثقلین
خلیقین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدکما احد هما اکبر من الآخر کتاب الله حبل
ممدود ما بین السماء الی الارض و عاتقی اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا حتی
یرد اعلی الحوض و دیگر روایت کرده درین مقام از امام جعفر صادق که گفت نحن حبل
الله الذی قال الله تعالی و اعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرقوا ما صلی الله علیه و آله و سلم

جبل خدائی که گفته است خدا تعالی درین ایف ظاهر معنی آیه این است که متعجب نشوید همه بسجل خداوند متعال
 نشوید و این حجر در صواعق محرقه بعد از ذکر حدیث روایت از احمد بن حنبل و مسلم گفته که در روایتی صحیح
 آمده که رسول خدا گفت آنی تارک فیکم امریت لن تفلوا ان تعینوا لها و اما کتاب الله و
 اهل بدیتی علقتی یعنی بدرستی که من گذارنده ام در میان شما و چیزی که هر کس به نیت خود بخواند افتاد
 اگر متابعت کند آن دو امر را دان و دو امر کتاب خداست و اهل بیت و عترت من و گفته که در روایت
 طبرانی زیاده بر مذکور چیزی دیگر هست و آن زیادتی را ذکر کرده و حاصل معنی آن زیادتی این
 است که من خواسته ام از شما متابعت کردن آن دو چیز را پس دست دارید بدان و و خبر و بران
 بشنید و بگویند که هلاک میشوند و تسلیم میدادند اهل بیت مرا بدرستی که ایشان به علم اند از شما و دیگر روایت کرده
 طبرانی را از ابن عمر که گفت که آخر سخنی که حضرت رسول خدا بآن مستحکم شد این بود که گفت اخلق
 فی اهل بیت مراد آنکه بعد از من با اهل بیت من باشند و نیز درین مقام گفته که روایت کرده اند حدیث
 مشک را زیاده از ثبت صحیح بخیر و من المناجات ابن معاذ را روایت کرده با سند از
 عبد الله بن عباس که رسول خدا گفت مثل اهل بیت کمثل سفینه نوح من ركب فیها نجی
 و من تخلف عنها عرق یعنی همچو کس که هر کس که گشتی نوح سوار شد نجات یافت از غرق شدن
 و هلاک و هر کس تخلف کرد از آن گشتی و در آن فرشت غرق شد همچنان که متصل شد با اهل بیت من و
 پیرود ایشان شد نجات یافت از عذاب و نزع و هلاک آخری و هر کس دست بدامن اطاعت اهل
 بیت من نزد از متابعت ایشان سرچید بعد از ایم و هلاک اخروی گرفتار خواهد شد و دیگر روایت
 کرده با سند از ابی ذر غفاری مثل روایت سابق با تفاوت و دیگر روایت کرده با سند از سلم
 بن الاکوع مثل روایت ابن عباس و ابی ذر و این حجر در صواعق محرقه از حاکم روایت کرده که
 رسول خدا گفت آن مثل اهل بیت فیکم مثل سفینه نوح من ركب فیها نجی و من تخلف
 عنها هلك و در روایت دیگر حاکم بجای هک غرق واقع شده و دیگر از بر از روایت کرده که بعد
 بن عباس گفت رسول خدا فرمود مثل اهل بیت کمثل سفینه نوح من ركب فیها نجی و من
 تخلف عنها عرق و دیگر روایت کرده از حاکم که رسول خدا گفت البقوم امان لاهل الارض

من الغرق واهل بيتي امان لا امتي من الاخلاق فاذا اخالفوا قبيلة من العرب
اختلفوا فصلا واحزاب ابليس عاملن انك ستارگان نگاهارنده ساکنین زمین انداز غرق
واهل بیت من نگاهارنده امت منند از اخلاف پس وقتیکه منی لقت اهل بیت من کنند قید از عوب
در میان امت من اختلاف بهم خواهد رسید خواهند گردید لشکر شیطان و گفته که حاکم این حدیث را
تفصیح کرده بشرط بخاری و مسلم و مگر از مسلم روایت کرده که رسول خدا اما مثل اهل بیتی فیکم
کثل سفینه نوح من رکبها نجي ومن تخلف عنها غرق واحمد بن حنبل روایت کرده از ابی هریرة
که در حالتی که گرفته بود در کعبه را می گفت شنیدم از رسول خدا که گفت الا ان مثل اهل بیتی فیکم
مثل سفینه نوح مثل سفینه نوح من رکبها نجي ومن تخلف عنها هلك و در مسکو و نیز
چنین حدیث از احمد روایت شده و صاحب منقول المهمه روایت کرده از رافع غلام ابو ذر که گفت بر آن
عصه در کعبه رفت ابو ذر گرفت عصه در کعبه و گفت ای مردمان هر کس مرا شناسد شناسد و هر کس نشناسد
بداند که منم ابو ذر شنیدم از رسول خدا که می گفت مثل اهل بیتی فیکم کثل سفینه نوح من رکبها
نجي ومن تخلف عنها غرق في النار اجعلوا اهل بیتی منکم مکان الیاس من لکبد
و مکان العینین من الیاس ولا یهدی الیاس الا بالعینین مراد آنکه هر کس تنگ
بایست من شد نجات یافت و هر کس سر از اطاعت اهل بیت من بجهت مغرب خواهد بود در نار بکشد
این حدیث را از خود بنقل سر از جسد و چشم از سر و بجهت که سر چشم از راه راست بیرون میرود امت من هم
ابی ارشاد اهل بیت من کمراه خواهند شد و صاحب کتب روایت کرده با سند از رسول خدا که فرمود
هجرة قلبي و انباها عشر فوادي و بعلمها نور بصري و الايمه من ولدها امناري و جبل
مدود و دینه و بن خلیفه من اعتصم بهم نجي و من تخلف عنهم هلك عاملن انك
هر کس بقی و فاطمه و حسن و آیمه دیگر که از قبل ایشان نماند باده بود و بایشان ملتوس شد نجات
یافت و هر که پیرو ایشان نشد گمراه و هلاک شد مسموم و در اینصاح مقصود از مضمون متواتر
این حدیث صحیح لایح گردد حقیقت امت مرتضی علی و تطایان دعوی خلافت دیگران زیرا که رسول خدا
از برای امت بیان فرمود که راه حق و سبیل نجات بعد از من تنگ شدن بقران و اهل بیت من است

و این هر دو همیشه با هم باشند و از هم جدا نشوند و تابع و پیرو این دو برگزین فضل است نخواهد افتاد و
مرتضی علی با اتفاق از جد اہلبیت رسالت است و در اصل سابق نیز محقق گشت و از سایر اہلبیت
اکمل و افضل و احق است با اہلبیت با اتفاق داخل در اہلبیت نیست پس آنحضرت بفرموده خدا و رسول
ام واجب الطاعت باشد با وجود او تابع دیگری شدن و بجا نماندن اہلبیت را بر خود و بر آنحضرت و آل
رسول امیر مقرر فی الطاعة و مقتدا فی الشیخ و زندقه و منکات خواهد بود و حق که اگر کسی خود را از تعصبات
و تقلیدات مومنان زد و بدیده انصاف نظر کند میداند که همین حدیث تمسک از برای هدایت عالمی
کافی است **محم بکم عی فیهم** لا یعقلون و از خبر دادن حضرت رسول بجد افتادن قرآن و اہلبیت
از هم تأیید ظاهر شد که می باید در هر عصر از اعصار یکی از اہلبیت باشد که رہنمای جمعی و مقتدای
مطلق و عالم بجمیع احکام الهی و عارف بمہم آیات قرآنی از نسخ و منسوخ و محکم و متشابہ و مجمل و مفصل
و عام و خاص بوده باشد و این منطبق نیست مگر بر مذہب فرقہ ناجیہ امامیہ اثنا عشریہ چنانکہ ظاہر است بر سید
القطر و سخن جمعی از راه خلاف و نزاع میگویند غرض رسول خدا از این احادیث ترفیع اہلبیت است
بر محبت اہلبیت و تأیید ایشان نه امر باطاعت و پیروی ایشان نادر بر اہلبیت است و از شرط رکاکت سزاوار
خوب نیست از برای آنکہ ہر گاہ رسول خدا در ہر یک از این احادیث فرمودہ باشد کہ تمسک و توسل با ایشان
اہایت است و متخلف از ایشان منکات و ہلاکت است نہ ایشان از قرآن جدا میشوند نہ قرآن از ایشان
دیگر احتمال غیر از امر بتابعیت مقصور نیست و این نوع جوابہای بی مغز کلمات یہودہ موجب این است
کہ ایمان از کلمہ بر نیز دو چیز از راه مخاطب مجزوم بہ و متیقن نشود بواسطہ آن کہ ہر کس بگیری سخنی
گوید از امر یا نبی یا غیر اینہا و امیر سد کہ بمقتضای مفهوم این سخنی عمل نکند و بگوید من پیدا شدم کہ تو نبی
دیگر قصد کردہ و **والسلاطین علی اتباع الہدای** و **من الناس** روایت کردہ از رسول خدا کہ کون الجمع
امان لا اهل السماء فاذا ذهب ذهبوا و اهل بیتی امان لا اهل الارض فاذا ذهب
اهلبیت ذهب اهل الارض یعنی جمعی کہ ستار باعث امنیت و بقای آسمانند و چون بر طرف
شوند اہل آسمان نیز بر طرف خواهند شد اہلبیت من نیز امان و کما ہارندہ اہل زمین اند و بقای ایشان
اہل زمین باقی اند و چون بروند از یہاں اہلبیت من اہل زمین نیز باقی نخواہند ماند و **واخطب** جوارزم

كلهم واديا و سلك على واديا فاسلك وادي على دخل الناس ضرايا عماران
 عليا لا يزل عن هدي يا عماران طاعة علي من طاعتي و طاعتي من طاعة
 لله حاصل معني انك طريقه علي را اختيار كن و بيه و او باش و و انك از همه مردم را درستي كه علي هرگز از ترس
 پاي خود و نمي آيد و طاعت او طاعت من است و طاعت من طاعت خداست و اين مجرب در مواقع نزول
 کرده از دار قطنی و او از اين عباس كه رسول خدا گفت علي باب حطه من داخل فيه كان مؤثرا
 و من خرج منه كان كافرا بطه در اصل ان بابيت كه خدا تعالی نبي اسرائيل را امر كرد كه داخل
 شوند در ان تا از گناه پاكي شوند چنانچه قرآن مجيد از ان خبر داده است و درين حديث كنيد است از
 وسيله مغفرت و نجات و اين روايت کرده با سند از ابی در به ابن مضمون كه گفت بخديمت
 رسول خدا رفتم و كفنم كست يا حضرت محبوبترين اصحاب نزد تو كه اگر كار ديگر گون شود و حادثه بظهور آيد
 مستوسل يا با سينم اسخفت فرمود هذا علي اقد مكم مسلما و اسلا ما يعني اينكه شما ميخاييد عييت كه
 از شما مقدم است در دين اسلام و تعليم در تفسير روايت کرده كه چون نازل شد سوره اذا جاء نصر الله و الفتح
 بعد از برگشتن رسول خدا از غزه خيبر يا حضرت فرمود يا علي انه قد جاء ما وعد به جاء الفتح
 و دخل الناس في دين الله افواجا و انه ليس احد احق منك بمقامي لقد مك في الكهنة
 ر قبلك مني و صهرتك و عندك سيدة نساء العالمين يعني اي علي آمد انچه بان مو عود
 شده بودم آمد فتح و داخل شد مردم در دين حق فوج فوج و بدرستي كه كسي نيز او را تر از تو چاشني
 من از براي سبقت تو در اسلام و نزدیکی تو بمن و دانايت و نزد قست بهترين زنان اهل عالم و و
 صحيح ابی داود و صحيح ترمذي روايت شده از ابی جناد كه رسول خدا گفت علي مني و انا من علي
 كه يو دي عني الا انا و علي حاصل معني انكه علي از من است و من از او و نيز سادگي از من است
 چكي از احكام الهی را اگر من يا علي و در مکه اين حديث نيز روايت شده از صحيح ترمذي و مسند احمد و
 ابن جرير و در كتاب خود روايت کرده از علي بن ابي طالب كه رسول خدا گفت اللهم حم عليا اللهم
 ادر الحق معه حيث دار يعني خدا يا رحمت خوشت را ب علي از اني دار و در ان حق را با و چنانكه در
 هر طرف كه او باشد حق نيز در ان طرف باشد و مگر روايت کرده كه رسول خدا گفت من فارق عليا

فارقی و من فارقی فأرق الله یعنی هر کس جدا شود از علی و پیرو او نشود از من جدا می‌گردد باشد
 و هر کس از من جدا می‌گردد از خدا جدا می‌گردد و دیگر روایت کرده از عایشه که رسول خدا گفت الحق
 مع علی و علی مع الحق لن یفترقا حتی یردا علی الکحوض و در جمیع بن الصحاح است در مناقب علی
 ابن ابیطالب از صحیح بخاری روایت شده از رسول خدا که گفت رحم الله علیا اللهم ادر الحق
 معه حیث دار و سمعته در کتاب فضایل نیز همین عبارت روایت کرده از عایشه بی تفاوت
 و اخطب خازنم روایت کرده از رسول خدا که گفت علی مع الحق و الحق مع علی ید و مر
 معه حیث ما دار و حافظ محمد بن موسی شیرازی شیخ معتبر ایشان در تفسیرش که مستخرج است
 از دوازده تفسیر علمای ایشان تفسیر ابی یوسف یعقوب بن سفیان و تفسیر ابی جریج و تفسیر
 مقاتل بن سلمان و تفسیر وکیع ابن جراح و تفسیر یوسف بن موسی و تفسیر قتاده و تفسیر ابی عبیده قاسم
 ابن اسلام و تفسیر علی بن حرب طائی و تفسیر سدی و تفسیر مجاهد و تفسیر مقاتل ابن حیان و تفسیر ابی صالح
 روایت کرده از ابن عباس که گفت مراد از اهل ذکر در این فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
 محمد است و عیسی بن طاهر و حسن حسین ظاهر معنی این است که پیغمبر خدا اهل ذکر اگر شما ندانید و از
 سفیان سوری مراد ایشان نیز روایت کرده و او از سدی که او ستاد مغیر بن ابی نضیر است بن
 مضمون که مذکور شد و دیگر روایت کرده در تفسیر مذکور از انس بن مالک که گفت یا وکریم نذر رسول خدا
 مردی را بخوبی که روزه میدارد و صدقه و زکوة میدهد پس رسول خدا گفت من او را نمی‌شناسم گفتیم
 یا رسول الله او عبادت میکند خدا را و بتسبیح و تقدیس او مشغول است و او را هیچ کاری نمی‌پسند باز
 آنحضرت گفت من او را نمی‌شناسم آنگاه آن مرد نمودارش گفتیم یا رسول الله این است آن مرد رسول خدا چون
 نظرش بر او افتاد ابو بکر را گفت بگیر شمشیر مرا و برو گردنش را زن بدرشتیکه اول کسی است که داخل
 میشود در لشکر شیطان ابو بکر شمشیر را گرفته داخل مسجد شد چون او را در رکوع یافت گفت و الله که نمی‌گویم
 او را زیرا که رسول خدا را از گشتن نماز کنندگان بنبی کرده است پس برگردید و حال را باز گفت
 رسول گفت بشن که تو مرد این کار نیستی پس گفت ای عمر تو بر خیز عمر گفت که قسم تیغ را از ابو بکر و داخل
 شدم در مسجد و حالش که آن مرد در سجده بود پس با خود گفتم و الله که من او را نخواهم گشت زیرا که او را آن

این داشته اند از من بهتر است پس برگشتم بموی رسول خدا و گفتم آنچه دیدم پس آنحضرت گفت به نشنیده
 تو مرد این کار نیستی آنگاه گفت برخیز ای علی که حواری کشنده او اگر او را بیایی بکش که اگر او را کشتی داری
 من هرگز اختلاف بهم نخواهم رسید پس علی گفت گرفتم سفت را و داخل شدم در مسجد پس ندیدم او را آنجا
 برگشتم و گفتم یا رسول الله او را نیافتم پس رسول خدا با من گفت یا ابأحسن ان امة موسى
 افترقت علی احدی و سبعین فرقة فرقة ناجية و الباقون فی النار و ان امة عیسی
 افترقت اثنتی و سبعین فرقة فرقة ناجية و الباقون فی النار و ان امتی شیعیان
 علی ثلث و سبعین فرقة فرقة ناجية و الباقون فی النار قلت یا رسول الله و ما
 الناجية فقال للمتحدث بها انت علیه و اصحابك مضمونش آنکه آنحضرت گفت درستی که است
 بقا و یک فرقه شدند یک فرقه از آنها اهل نجات است و دیگران اهل دوزخ اند و امت عیسی بقا و
 دو فرقه شدند یکی از آنها ناجی و باقی در آتش اند و زود باشد که امت عیسی هم فرقه شد یک فرقه ناجی باشد
 و باقی در آتش پس گفتم یا رسول الله از امت تو فرقه ناجیه کیانند آنحضرت گفت آنکس که شک باشد بنده من
 تو و اصحاب بران باشند و حافظ مذکور روایت کرده که ابن عباس گفت و آمد که گفت آنحضرت را در
 صفین الاعلی بن ابیطالب تنبیه بعد از ملاحظه احادیث مذکوره اهل هدایت را جزم حاصل میشود که خلیف
 و وصی بلا واسطه خیر المرسلین علی بن ابیطالب است و از بنحیث آخر نیز ظاهر میشود خلوص عقیده ابو بکر
 و عمر نظر بر رسول خدا و پیروی ایشان آنحضرت را که بایشان امر میکند و میگوید بکشید سر حلقه ارباب
 ضلالت را تا آمن از اختلاف ایمن گردند و ایشان سخن آنحضرت شنیده برای فاسد خود دست از
 باز میدارند و من فیض الله فماله من هاد **اصل بقیم** در ذکر اخباری که مشتمل است بر ولایت
 و خلافت و وصی و وارث و امیر المومنین و امثال اینها بد آنکه احادیث مشتمل برین امور که هر یک لغی
 جلی بر امامه امیر المومنین موزعست معتبره هر دو فرقه بشمار است و کسی از عهده دیگر همه آنها نمیتواند آید لیکن
 درین مقام از کت علماء و مثنویان این انعام مذکور می سازد که قدر ششتر کش نزد صاحب انصاف متواتر
 و متیقن گردد و بالله التوفیق **احمد بن حنبل** روایت کرده با سند از انس بن مالک که گفت گفتم بسلامان
 که بر سر از رسول خدا که وصی تو گیت پس گفت سلامان یا رسول الله وصی تو گیت آنحضرت بسلامان گفت

من کان وصی موسی یعنی که بود وصی موسی سلمان گفت یوسع بن زین السبلان حضرت گفت وصی
 و وارثی یقینی دینی و بیخبر موسی علی ابن ابیطالب یعنی وصی من و وارث من که قایم
 و فتویٰ میده است علی ابن ابیطالب است بدانکه لفظ دین را متحققین علمای کمال ضبط کرده اند
 نه بفتح دال و گفته اند دلیل نیز بر آن دلالت میکند زیرا که بحکم را بر ذمه حضرت دینی و حق باقی نماند
 بود در حین رحلت آنحضرت با اتفاق پس دین بفتح دال مناسب نباشد و مکرر روایت کرده اند
 امیر المومنین علی که چون نازل شد آیۀ و انذر عشیرتک الاقرین جمع کردنی از اقربای خود حق تعالی
 و در بعضی روایات چهل نفر پس خوردند و آشامیدند سه مرتبه بعد از آن گفت رسول الله ان
 که من یضمن عتی و مینه و مولا حیدر و یکنون معی فی الجنة و یکنون خلفتی فی اهل
 یعنی کسیت که مستعد شود و از من فراگیرد و دین مراد چنانچه هست بامت رساند و وعده های را بجا آرد
 و بوده باشد با من و در بهشت و خلیفه من باشد بعد از من چنین روایت کرده که پس علی در جواب گفت
 من انگاه رسول خدا فرمود است یعنی تو خواهی بود و مکرر روایت کرده از ابن عباس که در تفسیر
 علی در حیات رسول خدا میگفت والله انی لا اخوه و اولیه و ابن عمه و وارثه من اهل به
 صبی یعنی بنده اقسام که منم برادر او و منم دلی او و منم برسم او و وارث او کسیت اولی و ستاد او
 ترا من باد و مکرر روایت کرده از رسول خدا که گفت اللهم انی اقول کما قال اخي موسی
 اجعل لی وزیر من اهل علیا اخي اشدد به از مری و اشترک فی امره یعنی خداوند مرا
 میگویدم بچنانکه گفت برادر موسی حاصلش آنکه بچنانکه موسی درخواست گفت بزود را وزیر من
 گردان و پشت مرا با او قایم کن و او را شریک من ساز در اولی تبرف بودن و بدایت خلق من
 نیز میگویدم گردان علی را که از اهل من و برادر من است وزیر من و قوی پشت ساز مرا با و شریک
 گردان او را با من در کار من یعنی در بدایت و اولی تبرف بود و مکرر روایت کرده از ابی سعید
 خدری که چون آیۀ و تفوهم انهم مسئولون نازل شد رسول خدا فرمود و مسئولون عن
 و کلایه ابن ابیطالب و حاصل معنی آیۀ در خصوصت چنین است که باز دارید خلائق را یعنی در
 بدستیک اینان رسیده خواهند شد از ولایت علی ابن ابیطالب و مکرر روایت کرده از ابن عباس

در بعضی روایات از ابن عباس روایت کرده اند که رسول خدا فرمود و تفوهم انهم مسئولون عن

۹۹ که در حالت نزع میفتد اللهم الى تقرب اليك بولاية علي ابن ابي طالب يعني بار خدايا من نزد
 محمد و جعفر بن محمد و ابان علي ابن ابي طالب و مگر روایت کرده از زید بن اوفی که گفت رسول خدا
 در روز موافقه بعلی است اخي و واری آنکه امیر المومنین علی گفت یا رسول الله چه چیز است آنچه
 از تو میراث میرسم آنحضرت فرمود ما وراثت انبیاء قبلک یعنی آنچه میراث برده شد از انبیا پیش
 پس علی گفت چه چیز بود میراث انبیا آنحضرت گفت کتاب الله و سنت انبیاء چون وراثت انبیاست که
 با وجود او میراث دیگری نمیرسد پس هرگاه وراثت کتاب و سنت آنحضرت باشد با وجود او دیگر
 نخواهد رسید و مگر روایت کرده از عبد الله بن عباس که گفت چون نازل شد آیه انما ائمتنا
 و کل قوم هاد رسول فرمود انا المند و علی الهاد و بک یا علی بهتدی المهتدون یعنی منم
 ترسانده و علی است راه نایده و بجای علی هدایت مییابند طالبان هدایت و معنی ظاهر آیه این است
 که جز این نیست که تو ترسانده و طریق را از عذاب الهی و از برای هر گروه راه نایده است و
ابن معاذ در کتاب مناقب روایت کرده از عبد الله بن بریده که گفت رسول خدا اکمل
 نبی و خبی و قوارث و ان وصی و واری علی ابن ابي طالب و مگر روایت کرده در کتاب
 مناقب از سلمان که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت گت انا و علی نویرا بنی که الله عز وجل
 یسبح الله ذالک النور و یقدس له قبل ان یخلق آدم بأربعة عشر الف عام فلما خلق
 الله تعالی ادم علیه السلام و مرک ذالک النور فی صلبه فلم یزل فی شئ واحد حتی
 افتقاف فی صلب عبد المطلب ان فی النبوة و فی علی الخلق یعنی من و علی نوزی بودیم نزد
 پرستش میکردان نور خدا را تسبیح و تقدیس و منزه میداشتند از ان تقاضی منشی از آنکه
 مخلوق شود آدم بی چهارده هزار سال پس چون خلق کرد خدا تعالی آدم را امینت این
 نور را در صلب او و همیشه بودان نور در یک چیز تا اینکه جدا شدند در صلب عبد المطلب پس در
 آن متحقق شدند نبوت و در علی خلافت و مگر روایت کرده با سند از علی ابن ابي طالب که رسول خدا
 گفت تحموا بالحق فانما الحق شاهد لله بالوحدانية و لی بالنبوة و لعلی بالوصية و لانا
 بالامامة و لتسعة تاجمة حاصلش آنکه اکثر از عقیق بدست آید در شش عقیق

اول سگی است که گواهی داده از برای خدا بوجدانیت و از برای من بیخود و از برای علی بن
و از برای فرزند علی امامت و از برای شیعیان و بحجت و مکر روایت کرده از ابی ابی الصالح
که رسول خدا مر فاطمه را گفت یا فاطمة ان الله اطلع الی الاَرْض اطلحة فاختار
منها ابالك فبعثه نبیا ثم اطلع الیها ثانیة فاختار منها بعلک فادحی الی فاک
و اتخذته وصیا فممنونش انکه ایفاطمه در سیکو خداستعاضی نظر کرد بر زمین نظر کردنی و اختیار
کرد از اهل زمین پدر ترا پس فرستاد و او را به نبوت بعد از ان نظر کرد بر زمین بار دیگر و اختیار کرد
از اهل زمین شوهر ترا پس فرجی بمن فرستاد پس من ترا بنی با دادم و او را وصی خود کردم
و مکر روایت کرده از جابر بن عبد الله که گفت رسول خدا ان الله عز وجل اتزل قطعه
من نوره فاسکنها فی صلب آدم فسا فتاحتی قسمها جزین فین جعل جزء فی صلب عبد
و جزء فی صلب اسطالک فاجر حبیبی نبیا و اخراج علیا و صیایفی بر سیکو خداستعاضی
فرستاد قطعه از نور و ساکن گردانید انرا در صلب آدم پس منتقل می ساخت ان نور را از
صلبی بصلبی تا اینکه شست گردان نور را بد و خبر دو گردانید یک جز را در صلب محمد و یک جز را
در صلب ابوطالب پس برون آورد مرایی و برون آورد علی را وصی و مکر روایت کرده
از ابی ذر غفاری که رسول خدا میگفت من ناصب علنا للذخیر بعدک ففوقکافی و قد حاکم
الله و رسوله و من شک فی علی فهو کافی یعنی هر کس که شک کند با علی در امر خلاف بعد
از من پس او کافر است و تحقیق که جنگ کرده با خدا و رسول او و هر که شک کند در حق علی پس او
کافر است و مکر روایت کرده از ابن عباس که گفت رسول خدا یا علی انک سید السالمین
و امام المتقین و قاعد الغن المجملین و یسود المومنین یعنی ای علی در سیکو تو بهترین و مطهر
مسلمانان و پیشوای متقیان و پیر بنیز گارانی و پیشرو آنانیکه بخیر سعادت و ایمان محتاجند
از اقران خود مثل امتیاز اسپان پیشانی و چهار قوائم سفید از اسپان دیگر و سر گردیده و امر
و مکر روایت کرده از عدی بن ثابت که گفت رسول الله صلعم مسجد آمد و گفت ان الله حاج
الی نبیه موسی ان انبی فی مسجد اطاهر الا لیسکنه الا انت و هو و انسا

هو دن وان الله اوحى الى ان ابني مسجدا طاهر الا ليسكنه الا انا و علي بن
ابطالب خليفتي وفاطمة و ابناء علي يعني بدرستگ خدايتاے و ني کرده بغير خودتو
که از برای من مسجدی پاک بنا کن که در آن مسجد چکس ساکن نشود الا تو و مارون و پسران مارون
و بدرستگ خدايتاے و حي کرده بمن که مسجدی پاک بنا کنم که در آن مسجد کسی ساکن نشود الا من
و علي بن ابطالب که خليفه من و فاطمه و پسران علي و مگر روايت کرده باشند از ابن مسعود که
گفت رسول خدا منتهى الدعوة الي والى علي لم يسجد احدا قط الا الضم حاصل که رسيد
بنوت بمن و امامت بعلي بر گنجه کرده است چک از باب را و مگر ديگر روايت کرده از ابن
عباس که گفت من نشسته بودم با فاطمه از قرينش نزد رسول الله که ناگاه ستاره فرو آمد پس
رسول خدا من انقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدي يعني هر کس که اين نياز
در منزل او فرو آيد پس اوست وصي من بعد از من انگاه برخاسته جمعی از بني هاشم نگاه کردند
و دیدند که در منزل علي افتاد پس گفتند تو در دوستی علي گمراه شده ای این منصب در خود
نبود پس فرستاد خدايتالي و النجوم اذا هو ما ضل صاحبكم و ما غوي و ما ينطق
عن الهوى ان هو الا وحي يوحى و حاصل معنی این بطريقه اهل تفسیر آنکه قسم بتباره چون طلوع
کند یا غروب نماید که گمراه نشدیم صحبت شماي قرين و خطا نکرد در آنچه بشما گفت و او سخن
نمیکند از روی خواستن نفس و نیت آنچه میگوید مگر وحي که میرسد از جانب خدا و مگر روايت
کرده از انس که فرو آمد کوبی در عهد رسول پس رسول خدا من انقض في داره
فهو الخليفة من بعدي و چون نگاه کردند دیدند که فرو آمد در منزل علي پس فرستاد خدايتالي
و النجوم اذا هو ما ضل صاحبكم و ما غوي و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى
و مگر تعبیری روايت کرده از سوره شعرا در تفسیر آیه و انذر عبيك الا وحيك که چون نازل شد
این آیه جمع کرد رسول بني عبد المطلب و علي را گفت تا که سفري آورده از گوشت
او طعمي برای این اناده کرده باین خورانید و بعد از آن قدحی شیر طلبید و جرعه از آن
انسانید بان جماعت گفت اشهدوا اسم الله ليس نبي خور و ذاسير شدند و روز ديگر نيز خيبر گزید

عبدالرحمن و مودعی اولاد عبدالطلب بن و ستاده شده ام از جانب خدا و ترسانده ام شما را از
عذاب و بنارت دهنده ام آنچه نیامده است با و دیگر کسی آمده ام بموی شما بنارت دهنده بن
و آخرت و بعد از تکلیف ایشان با سلام و اطاعت فرمود من یواخنی و یوانی و یکن و لی
و وصی بعد و خلیفتی فی اهلی و یقضی دینی منی کنت که با هم را و در هم بنیست شود و بوده
باشد ولی من و وصی من عبدالرحمن و خلیفه من باشد و را اهل من و قاضی دینی من باشد
پس قوم ساکت شدند انگاه اعاده کرد اینکلام را سه مرتبه و در هر سه مرتبه قوم ساکت شدند و علی
میگفت منم یا رسول الله و انحضرت میگفت انت پس برخاسته قوم و در آن حالت با بطلان گفت
بپسرت را اطاعت کن که او بر تو امیر شد و دیگر روایت کرده از ابو ذر غفاری در تفسیر این آیه و انکم
الله که رسول خدا گفت اللهم ان موسی سالك وقالی رب اشحم لی صدای و لیس
لی امی و احلل عقدہ من لسانی یفقهو قولی و اجعل لی و ذریا من اهل هرون
اخی اشدد به اذری و اشترکه فی امری فانزلت علیه قیانا ناطقا مستند
باخیک و نجعل لکما سلطانا اللهم و انما محمد بنیک و صفیک اللهم فاشتم ی
صدای و لیسای امری و اجعل لی و ذریا من اهل علی اشدد به ذریای
یعنی بار خدا یا بدرستی که موسی بن عمران پیغمبر از تو مسلت نمود و دعا کرد و گفت خدا یا کاش که ده کرات
سینه مرا و اسان کن کار مرا و از ایل کن عقد را از زبان من تا بیا بند قول مرا و بگردان از را
من و ذریای من که او نارون است برادر من و شریک کن او را در کار من پس فرستاد
برادر قرآن ناطق که نزد او باشد که قوی سازیم بار ذی را برادر تو و بگردانیم از برای شما و کس
سلطت را و مسکن محرم پیغمبر تو و صفی تو خدا یا پس کاش که گردان سینه مرا و اسان گردان بر
من کار مرا و بگردان از برای من و ذریای من که او علی بن ابیطالب است و قوی ساز
با و بنیست و دیگر روایت کرده از ابن عباس در تفسیر این آیه انما انت منذر و نکل قوم هاد که
گفت گذارنت رسول خدا دست بر سینه خود و گفت انما المذنر و اشاره کرد و بکتف علی و گفت
انت الهاد یا علی ملک یهدک المهدون بعد و دیگر روایت کرده باشند از امیر المومنین

گفت المنذر البني والهادي رجل من بني هاشم و بعد ازین روایت ثعلبی ذکر کرده که از
 از رجل بنی هاشم خودش را خواسته و امام خضر را بنی امام اهل سنت در تفسیر خودش نیز روایت کرده
 از ابن عباس مثل روایت اول ثعلبی بی تفاوت و ابو العباس مشهور باین عقده رساله تصنیف کرده
 درین آیه و بطریق متعدده روایت کرده که این آیه نازل شد در شان علی و حاکم و حماد و ابی
 روایت کرده پسند از ابی هریره که حضرت رسول گفت لما کسبت لی لیلته المغفر لکم فاجتمع علی
 الا نبياء فی السماء فاحی الله تعالی الی سلهم یا محمد یا محمد یا محمد یا محمد یا محمد یا محمد یا محمد
 علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الا فاد بنو تک و الولاية لعلی بن ابیطالب
 حاصل از این چون مراد شب معراج بر دند باسمان جمع شده نزد من اینا پس حضرت حق سبحانه
 و حی فرستاد که از اینا پیرس که بچه چیز محبوب شد من از ایشان پرسیدم اینا گفته سبوح
 شدیم بر گواهی دادن بر اینکه غایت محبوب مستحق عبادت مگر آمد و بر اقرار کردن به نبوت تو
 و ولایت علی ابن ابیطالب علیه الصلوة و السلام و دیگر روایت کرده از انس که گفت رسول خدا لم یالفر
 اسکبک و تقو یعنی بریز در ابروی از برای من آب و ضو را انس گفت رحیم آباد در ابروی پس
 وضو ساخت رسول خدا و در رکعت نماز گذارد انگاه گفت یا انس اقل من یدخل علیک
 من هذا الباب امام المتقین و سید المسلمین و عیوب المومنین و خاتم الاولین
 و قاید العن الجحلیین یعنی اول کیکه وارد میشود بر تو درین نماز دوست امام مقیان و سید
 سلطان مسلمانان و سرگروه سمنان و پیوای آنانیکه ممتاز اند بر سعادت و ایمان از اقران
 خود و دوست خاتم اوصیا یعنی بچا که بعد از من پیغمبر و دیگر نخواهد بود و بعد از وزیر دینی
 پیغمبر که نخواهد بود گفت انس که من گفتم خدا یا بگردان این کس را مردی از انصار و یمنان داشت
 خواهمش خود را انگاه آمد علی پس بر خاست حضرت رسول و متوجه شد تسبی او و او را در گرفت
 بعد از آن عرق از روی او بر روی خود می مالید و از روی خود بر روی او پس گفت علی یا
 رسول الله تحب حق الله امر از تو می بینم که با من میکنی برگزیده باشم نکرده بودی پس آنحضرت فرمود
 و ما یمنعنی وانت تو دبی عینی و تشبه هم صوتی و تبین لهم ما اختلفوا فیه من بعد

یعنی چه باز میدارد و مراد ازین قسم لطف با تو و حال آنکه تو میرسانی ازین باب است من احکام دین
مرا و تو می شنوای بامت سخن مرا و تو باین خواهی کرد از برای است من آنچه دران اختلاف کند
بعد ازین و دیگر روایت کرده باسناد از ابی رده اسلمی و او از رسول خدا که گفت ان الله عهد
الی فی علی عهد افقلت یا رب بنیة لی فقال اسمع ققلت سمعت فقال ان علیا رایت
الهدی و امام اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة الی الی الزمتها للفقهاء من
احبه احبنی و من ابغضه ابغضنی و در بعضی نسخ بجای این فقره و من اطاعه اطاعنی
واقع شده یعنی بدستیکه ضایع باشد با من بهدی فرمود و در باره علی بن ابیطالب من گفتم یا رب
از ابیان کن فرمود که بشنو من گفتم استماع نموده پس فرمود بدستیکه علی علم هدایت است و امام
دوستان من و نور هر کس که مطیع منست و دوست من که برستقان و اب و لازم کرده ام هر که
او را دوست داشت مرا دوست داشت و هر که او را دشمن داشت مرا دشمن داشت و
هر که اطاعت او کرد مرا اطاعت کرد و دیگر روایت کرده باسناد از انس بن مالک که گفت رسول خدا
ان الله عهد الی فی علی عهد ان الله رایت الهدی و منال ایمان و امام اولیائی و نور
تجمع من اطاعنی بعد از ان فرمود ان علیا امینی عدا فی القیامة و صغار ایتی بید علی
مفاتیح من این رحمة ربی یعنی بدستیکه علی امین منست در روز قیامت و صاحب رایت منست
و در است نیست کلید های رحمت پروردگار من و دیگر روایت کرده باسناد از عبد الله بن عباس
که گفت حضرت رسول خدا چهار رکعت نماز گذارد و بعد از ان دست را بدعا برداشت و گفت
اللهم ان موسی بن عمران سالت و دعاک و هو نبیت فقال رب اشرح لی صدق
و لیسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیر من اهلی
هرون امنی اشد دله از ربی و اشر که فی امری فاستجبت دعاه و انا محمد نبیت
سالت و ادعوت و اقول رب اشرح لی صدق و لیسر لی امری و احلل عقدة
من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیر من اهلی علی ابن ابیطالب اخن اشد
دله از ربی و اجعله خلیفتی یعنی بار خدا ای در شکست موسی بن عمران بنمیز تو از تو شکست نموده و دعا

۹۰
 کرد و گفت خدا یا کند ده گردان سینه مرا و آسان کن کار مرا و زایل کن عقده مرا از زبان
 من بیاید قول او گردان آری ای من وزیر ی از اهل من که او را و من است برادر من شریک
 کن او را در امر من پس سحاب گردانیدی دعای او را و نمک محمد پیغمبر تو از تو مسئلت می نمایم
 و از تو میخواهم و میگویم ای پروردگار من کشته گردان سینه مرا و آسان کن بر من کار مرا و
 گردان از برای من وزیر ی از اهل من که او علی بن ابیطالب است برادر من و او را خلیفه
 من گردان بقیه از آن روایت کرده از ابن عباس که گفت در اندام شنیدم که خدا کند و گفت
 یا احمد قدایت ماسکلت یعنی رسید به آنچه خواستی و این روایت کنی بناتق از عبد بن عباس
 روایت کرده که در آمد علی در خانه رسول و عایشه نزد آنحضرت بود نشست امیر المومنین
 میان آنحضرت و عایشه آنگاه عایشه گفت یا علی خود ترا جای نشستن غیر آن من پس حضرت رسو
 دست بر پشت عایشه زد و گفت لا تؤذینی فی اخی فانه احد المومنین و سید المسلمین
 و قاعد الغر المحجلین یوم القیمة یقعد علی الصراط فیدخل اولیاءه البجته و خیدل
 احد الیه فی النار یعنی در میان مراد در رنجاندن برادر من پس بدستیک او دست امیر المومنین
 و امام المتقین و قاعد الغر المحجلین روز قیامت بر صراط خواهد نشست و در خواهد آورد دوستان خود را
 بر پشت و دوستان خود را در آتش و مگر روایت کرده باسناد از انس بن مالک که او گفت سلمان
 از رسول خدا پرسید که یا رسول الله بعد از تو از که اخذ احکام دین کنیم و مسائل حلال و حرام از
 توست که نر گیریم و بر قول کدام یک از اصحاب اعتماد نماییم حضرت رسول جواب داد تا آنکه سلمان
 ده مرتبه بن سوال کرد بعد از آن آنحضرت گفت یا سلمان ان خلیفه و وصی و وزیر
 و خدیو من آنخلفه بعدی علی بن ابیطالب یؤدی عینی دینی و پیغمبر موعودی یعنی ای سلمان
 بدو بشک و وصی من و خلیفه من و برادر من و بهتر کسی که بعد از خود میگذازم علی بن ابیطالب
 است که احکام دین را از من میرساند بامت و وعد هم بجای می آرد و مگر روایت کرده که برابر
 عرض شد ولایت علی پس حضرت ابراهیم گفت اللهم اجعل من ذوقتی یعنی بار خدا یا گردان او را
 از اولاد من و مگر در آیه یا ایها الذین امنوا استجبوا لله و لرسوله اذا دعاکم لما یحییکم

که معیتش است که ایک نیک ایمان آورده اید اجابت کند دعوت خدا و رسول را چون بخواند رسول
او شمار برای چیزی که روزه میگرداند شمار را وایت کرده باین مضمون که مراد از ان چیز
ولایت علی بن ابیطالب است یعنی اجابت کنید چون بخواند شمار را رسول خدا بولایت علی بن
ابطالب و دیگر روایت کرده از زید بن صوحان که گفت شنیدم از خدیجه بن النعمان که رسول خدا
میگفت علی امیر الدین و قاتل الفجعة منصور من نصره و محذور من خذله الا و ان
الحق معه و دیگر روایت کرده در آیه و شاقوا التوسل من بعد ما تبين لهم الهدى که مراد از
هندی ولایت علی بن ابیطالب است و ظاهر معنی آیه این است که مخالفت رسول خدا را کردند بعد از آنکه
روشن شد از برای این طریق هدایت و دیگر روایت کرده از جابر بن عبد الله انصار
و امام جعفر صادق که نازل شد آیه و لبش الذین امنوا و عملوا الصالحات ان لهم قدما صدق
عند ربهم در ولایت و امامت علی بن ابیطالب و معنی ظاهر آیه اینست که ثنارت ده انسانی را
که ایمان آوردند و بجای آوردند افعال خوب را که از برای ایشان قدم صدق هست نزد پروردگار
این و دیگر روایت کرده از بریده که گفت امرنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان
نسلم على علي بن ابی امیر المومنین حاصل معنی آنکه رسول خدا ما را امر کرد که سلام کنیم بر علی بن مرتضی
که السلام علیک یا امیر المومنین و دیگر روایت کرده از انس بن مالک که گفت رسول خدا صلعم فرمود
ان خلیک و وزیر ی و خلیفتی و خیار من اثرک بعدی یقضي دینی و ینجزی عهده
علی بن ابیطالب یعنی بر سستی که دوست من و وزیر من و خلیفه من و بهترین کسی که میگذارم بعد از تو
که حکم میکند در دین من و بجای آرد و عهده مرا علی بن ابیطالب است و دیگر روایت کرده با سند از
مقبور بن عامر جزی که او گفت من رسول خدا را گفتم که بعضی از مردم میگویند بهترین این است بعد از تو
ابوبکر است و بعضی میگویند عمر است پس کیست بهترین است که اگر ترا حادثه در پیش آید یا در امتاعت
کنم و با او افتد یا غیر رسول خدا فرمود اتبعوا من اختاره الله تعالى بالا مائة من بعدی
و من اشتق له اسماء من اسمائه و من زوج له ابنة من عده و من وكل مائة
تقاتلون مع عده و من هو خلی امی یعنی متابعت کنید آنکه را که خدا متابعت او را اختیار کرده

اورا با امت بعد از من دانم که خداست یا نه اشتقاق کرده از برای او اسمی از اسماء خود و آن
کسی را که خداست یا نه و دختر مرا زنی با و داده از نزد خود دانستی را که سوگند کرده خداست یا نه
را که قتال کند با دشمنان او و آن کسی که بهترین این امت است عقیده بن عامر گفت بن گفتم گفتم که بن
صفات موصوفت ای رسول خدا فرمود علی بن ابیطالب **اخرجوا منکم** روایت کرده از فرمود
بن مسعود که گفت رسول خدا **انا انی ملک فقال یا محمد سل من ارسلنا من قبلك من رسلنا علینا**
بعثنا قال علی ولایتک و ولایت علی ابن ابیطالب یعنی آمد بسوی من مکی پس گفت یا محمد سوال
کن از آنکه فرستد ویم پیش از تو از رسل که بجهت مبعوث شده اند انگاه ملک گفت برو ولایت تو و ولایت
علی بن ابی طالب و مکرر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که گفت رسول خدا **ما خلق الله تعادیم**
و نفخ فی من روحه عطس ادم فقال الحمد لله فاحی الله تعالی حمدنی عبد و عمرتی
و جلد مکی لولا عبد ان ارید ان اخلقهما فی دار الدنیا ما خلقتک قال الی فیکونان
مفی قال نعم یا ادم ارفع راسک و انظر فرفع راسه فاذا مکبوب علی العرش لا اله الا
الله محمد نبی الرحمة و علی مقیم الحجة من عرف حق علی زکی و طاب و من انکى حقته لعن
و خاب حاصل منی که چون خلق کرد و خدایتان آدم را و دمید در روح او را عطسه زد آدم و گفت
الحمد لله ربی و فرستاد خداست یا نه بحضرت آدم که حمد کرد در آینده من بفرستد جلال خودم قسم که اگر
نبودند ان دوبنده که من میخواهم ایچا دشمن کنم در در دنیا خلق نمیکردم ترا پس گفت آدم خداوند
امیدورم که این دوبنده تو از رسل من باشند خطاب آمد که آری ای آدم سر بالا کن و بین آدم سپهر
بالا کرد و دید که نوشته شده بود بر عرش لا اله الا الله محمد نبی الرحمة و علی مقیم الحجة تا
یعنی علی بر پا دارنده حجة خداست هر که بشناسد حق علی را پس پاکست و طیب و هر که انکار کند حق علی
را لعن است و زینکار دیگر روایت کرده از امام حسین علیه السلام و او از پدرش که گفت رسول خدا فرمود
نزل جبریل صبیحة یوم فوجا مستبشرا فقلت حبیبی جبریل مالی اراک فوجا مستبشرا
فقال یا محمد و کیف لا اکون فوجا و قد قوت علی بما اکرم الله اخاک و وصیک
و امام امتک علی بن ابیطالب ویم اکرم اخى و امام امتی قال باهی الله سبحانه تعالی

عباد قد البارحة ملئكه وحلة عرشه وقال ملائكتي انظروا الى حجبتي في ارضي
 بعد بني محمد كيف قد عفر خده في القباب تواضعا لعظمتي استشهد كما انه امام
 خلقي ومولى بريتي يعني نازل شد جبرئيل در صباح روزي فرحناك خوش حال پس گفتم اي محبوب
 من جبرئيل صبيت ترا كه بسيارت خوشحال مي بيم گفت يا محمد چون خوشحال باشم دعا كن كه روش بشد
 چشم من بآنچه قطا كرد خدای تعالی به برادر تو و وصی تو و پیشوای امت تو علی بن ابیطالب پس گفتم
 بچه چیز اكر اكرام كرد برادر مراد امام امت مرا گفت مباحث كرد خدای تعالی عبادت شب گذشته او
 ملائكه را و اعلان عرش را و گفت اي فرشتههای من نظر كنيد بخت من در زمین بعد از پیغمبر من محمد
 كه چگونه برخاک مالیده است روی خود را بواسطه تواضع از برای بزرگی و عظمت من شاید میازم
 شمار اكر اوست امام و صاحب اختیار مخلوقات من **و دیگر** روایت کرده از رسول خدا كه گفت یا
 علی انت سید المسلمين و امام المتقين و قائد الغر المحجلين **و دیگر** روایت کرده بنابر
 از علی بن ابیطالب كه گفت رسول خدا فرمود لما اسري الى السماء ثم من السماء الى سدة مكة
 المنتهى و قفت بين يدي ربي عز وجل فقال لي يا محمد قلت لبيك و سعديك يا
 ربي قال قد بلوت خلقي فايهم رايت اطوع لك قال يا ربي عليا قال صدقت يا
 محمد فويل اتخذت لنفسك خليفة يودي عنك و يعلم عبادي من كتابي
 ما لا يعلمون قال قلت اخذ لي فان خلت خيوتي قال قد اخذت لك عليا فان اتخذ
 لنفسك خليفة و وصيا و منجلا له علي و حلي امير المؤمنين حقالم ينلها احد
 قبله و ليست لاحد بعده يا محمد علي زاية الهدى و امام من اطاعني و نور اوليا
 و هي الكلمة التي الرزمتها للمتقين من احبه فقد احبني و من ابغضه فقد
 ابغضني حاصل معنی آنكه چون شب مراجع را باسمان بردند و بعد از اسمان ببردن المنتهى
 اينستادم نزد رب خود خطاب كرد كه يا محمد كفتم لبيك و سعديك اي پروردگار من گفت تحقيق كن
 از سودي مخلوقات مرا پس کدام يك را از مخلوقات من فرمان برادر ترا فتم نسبت بخود گفتم اي
 پروردگار من علي را گفت تراست گفتم آيا گرفته تو از برای خود خليفه كه برساند از تو احكام دين تو بامت

و معلّم دین به کان مرا از کتابها آنچه میداند گفتیم تو اختیار کن از برای من پس بدستیک برگرد
 تو برگزیده من است آنگاه خطاب آمد که تحقیق من برگزیدم از برای تو علی بن ابی طالب و از برای من
 خود خلیفه و وصی و عطا کردم باو علم و حلم خود را و دوست امیر المومنین که تحقیق زسیده است
 با من مرتبه از خلافت احدی پیش از تو و سخاوت بود کسی را بعد از او ای محمد علی علم هدایت است و مقتدا
 آن گساخت که اطاعت من گشته و روشنی بخش دستان من است و او آنقدر که لازم ساختم من او را
 بر مقتیان هر که دوست دارد او را تحقیق دوست داشته مراد هر که دشمن داشته است او را تحقیق
 دشمن داشته مراد در آخرین حدیث روایت کرده که خدا تعالی خطاب کرد بر رسول خود و فرمود
لَوْ لَا عَلِيٌّ لَمْ يَفْهَمْ خِيْلِي وَلَا أَوْلِيَايَ وَلَا أَوْلِيَا مَسْلِيٍّ یعنی اگر علی نبی بود شناخته نمیشدند نکرد من و نه
 دستان من و نه دستان پیغمبران من دیگر روایت کرده از علی بن ابیطالب که گفت یا رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم روزی میرفتم در راههای مدینه پس گزاشتم به بخلی از سخنهای مدینه پس او از
 نزد بخلی بخلی که اینست بنی مصطفی و علی مرتضی بعد از آن گزاشتم از آنجا پس او از کرد بخلی ثانی را
 ثالث که این است موسی و برادرش هارون بعد از آن گزاشتم از آن پس او از درایع بخلی سابع که این
 محمد سید المرسلین دین است علی سید الوصیین پس منعم و حضرت پیغمبر گفت یا علی انما نبی تخیل الملائكة
 صیغایان الله صام بفضلی و فضلک یعنی ای علی نام نهاده شده تخیل مدینه بصیغایان از برای تو تخیل
 باو از بلند گو ای داده است بفضل من و تو دیگر روایت کرده ابن عباس که گفت رسول خدا هم بود
 در خانه خود که امیر المومنین علی بصباح بخیر آنحضرت آمد و آنحضرت دوست میداشت که کسی سقت
 نمده بر علی در آمدن پیش آنحضرت و داخل شد در خانه پس دید که آنحضرت بعضی خانه است و سرسبز
 در کنار ابن الکلبی است پس گفت السلام علیک چگونه صباح کرد رسول خدا پس چه گفت بخیر ای
 برادر رسول الله پس علی گفت خیر و ما در خدا تعالی از جانب اعلی است پس چه گفتی گفت
 بدستیک که من دوست میدارم ترا ای علی و بدستیک که تراست پیش من در حاشا ما هم آن در چهار ابر
 تو تو امیر مومنانی و پیشوای انانی که ممتاز اند بنور ایمان و سعادت از اقوان خود و تو مسید و مطاع
 اولاد آدمی روز قیامت سوای من و هر مسلمن لوی حدیثت تو خراب بود و در قیامت روانی نبوی

بنا نهادن در حقیقت

منسبط خاطر و وسیع بویا پیغمبر خدا و لشکر پیغمبر در حالتی که سواران باشند پس به تحقیق رستگاران
انگسائی که دوستی تو دارند و زیانکار اند اینک ترا و اگر داشته اند پس باید که بدوستی تو دست
دارند ترا و دشمنان ترا شفاعت تو هرگز نخواهد رسید نزدیک من یا ای صفوة اندر گرفت
دعیه سر مبارک رسول خدا را و گرفت و در کنار پیغمبر ای ماهی الهیه یعنی چه چیز بود آن سخن
آمسته پس علی گفت آنچه گذشته بود پس گفت آنحضرت یا علی آمدی که حقیقت و لکن کان جبرئیل
سمک باسم سماء الله فهو الذي التقى محبتك في صدق و الكافين یعنی ای علی چه بود دیگر
بود جبرئیل که خواند ترا بنا میکند خوانده است ترا خدا بان نام پس خدا ان خدا نیست که انداخته است محبت
ترا در سینه نامی سوسنان و انداخته است ترس ترا در سینه نامی کافران و مکر و ایت کرده از
ام سلمه که گفت در روزی که نوبت من بود که با حضرت رسول میختم دیدم آنحضرت را که انداخته بود
انگشتان خود را در انگشتان علی در حالتیکه داده بود دست خود را بر دوش علی پس گفت
آنحضرت ای ام سلمه بیرون رو از خانه و خالی ساز از برای ای پس بیرون رفتم و این بر دوش
را می گفتم و من می شنیدم کلام را یا منی شنیدم که چه می گفت تا اینکه با خود گفتم که روزی به حضرت رسید
پیش آمد و گفتم السلام علیکم در آیم آنحضرت گفت برگرد و بجای خود رو و بعد از آن با هم باز گفتند
شدند تا قایم شد ظهر پس با خود گفتم روزم رفت و علی باز داشت آنحضرت را از من آگاه میشد
و گفتم السلام علیکم رسول خدا گفت در میام پس رفتم بکمان خود تا اینکه گفتم با خود که وقت زوال شد
احمال بیرون رو و بمبصری پس پیش آمدم و ایستادم و گفتم السلام علیکم در آیم پس بی گفت در آن
داخل شدم و علی گذاشته بود دست خود را بر دوش رسول خدا و هر دو سر در گوش هم برده
بودند و با هم راز می گفتند چون داخل شدم و بیرون رفت علی بی با من تعلق و مهربانی کرد و بعد
از آن گفت یا ام سلمه لا یومنی فان جبرئیل اتانی من الله تعالی ان اوصی به علی
من بعدک و کنت بن جبرئیل و علی جبرئیل عن یمنی و علی عن شمالی فاصحابی جبرئیل
ان امر علی ما کاین بعد الی یوم القیمة فاعذری فی ولا یومنی ان الله عز وجل اخذ
بنی صیبا فان ابی هذه الاممة و علی و صیبی فی عاتی و اهلبیتی و امتی من بعد یم

یعنی ام سلمه لامت مکن مرا زیرا که جبریل آمده بود از جانب خدا تعالی برای امریکه من وصیت کنم بان
امر علی را و بودم من میان جبریل و علی جبریل در طرف راست من بود و علی در طرف چپ و امر
کرد مرا جبریل که غنیمت علی را بآنچه خواسته شد بعد از من تبار و زیارت پس معتد و در امر او لامت
مکن بدریستیکه خدای عز و جل اختیار کرده است از هر امتی پیغمبر را و برگزیده است از برای پیغمبری
جانشینی و من بنی این امتم و علی وصی من و جانشین من در قدرت من و اهل بیت و امت من و مگر روایت
کرده از امام بن العابدین و او از پدرش امام حسین که رسول خدا علی را گفت یا ابا الحسن کلم التمس
فانها تحکمک یعنی سخن گو باش پس بدریستیکه او نیز سخن با تو خواهد کرد و گاه گفت علی شمس
السلام علیک ایها العبد المطیع لله تعالی برگفت شمس و علی السلام یا امامت المؤمنین
و امام المومنین و قاید الغر المحجلین یا علی انت و شیعتک فی الجنة و مگر روایت کرده از جابر
که گفت رسول خدا ان الله تعالی لما خلق السموات و الارض دعا من فاجیبه فغض علیهم
بنوئی و ولایة علی ابن ابیطالب فقبلنا ما هم خلق الخلق و فوض الینا امر الیه
یسعد من سعدنا و الشقی من شقی بنا یعنی بدریستیکه چون خدایتعالی خلق کرد آسمانها و زمینها
را خواند آنها را و اجابت کردند آنها دعوت حق را پس ظاهر کرده بر آنها نبوت مرا و ولایت علی بن ابیطالب
را پس قبول کردند آنها بعد از ان بوجود ساخت خلافت را و نفویض کرد بامام دین را پس سعد انکس
است که سعادت مند شود باطاعت با و بدیخت انکس است که بدیخت شود بدیبت سرچیدن از فرمان
و مگر روایت کرده از امام حسن و او از از پدرش که گفت رسول خدا اتانی جبریل و قد
ذخرنا حیه و اذا فیها مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله و علی الاخر مکتوب
لا اله الا الله علی الوصی یعنی آمد بسوی من جبریل در حالیکه و اگرده بود و بال خود را نگاه
دیدم که در نوشته شده بود لا اله الا الله محمد رسول الله و بدگری نوشته بود لا اله
الا الله علی الوصی و مگر روایت کرده از امام حسین که گفت شنیدم از خود رسول الله که میفرمود
من احب ان یحیی میوتی و میوت میتی و یدخل الجنة التي وعدنی بئ فیقول علی ابن ابیطالب
و ذریته الطاهرین ائمة الهدی و مصابیح الدجی من یؤذک فأنام لن یخرجوکم من بلاد

۱۳۳
بإضافة الله يعني هر که خواسته باشد که حیات باید مثل حیات من و بجز مثل مردن من و داخل شود
آنچنان بهشتی را که وعده کرده است پر در دگر من پس باید که اقد کند بعلی ابن ابیطالب و اولاً
او که ظاهر و میثویان هایت اند و چراغهای تاریکی و کفر و ضلالت اند بعد از دلس بدستیکه ایشان
برگزیر و نخبه نژاد از در هایت بدست ضلالت و دیگر روایت کرده از ابن بریده و او از پدرش
که رسول خدا گفت لکل نبی و وصی و وارث و ان علیاً و وصی و وارثی و دیگر روایت کرده از سلمان
فارسی که رسول خدا امر کرد بعلی بن ابیطالب که یا علی تختم بالیهن تک من المقیبات یعنی جریست
راست خاتم کن که از مقر بن خوابی ند گفت علی یا رسول الله کنت معقر بن اسخفت گفت جبریل
و میکائیل علی گفت یا رسول الله انک کتبتم علیاً و کتبتم علیاً و کتبتم علیاً و کتبتم علیاً و کتبتم علیاً
و لی بالنبوۃ و لك بالوصیة و لذلک بالامامة و لجمیل بالجنه و لشیعة و لذلک بالفق و
یعنی بعین سرخ بواسطه آنکه کوه عقیق کوهی است که اقرار کرد از برای خدا بوجدانیت و از برای من
بنبوت و از برای تو بوحییت و از برای فرزندان تو بامامت و از برای دوستان تو بجنیت و از برای
شیعه فرزندان تو بفرز دوس و دیگر روایت کرده از نجم طبرانی باسناد از عبد الله بن عیلم الجعفی
که گفت رسول خدا بدستیکه که خدای عز و جل وحی فرستاد بمن در حق علی بن ابی طالب و در شب معراج
انه سید المومنین و امام المتقین و قائد العسا المجملین و دیگر روایت کرده در حدیث
ترویج فاطمه باسناد از علی بن ابیطالب و او از رسول خدا که گفت مرا جبریل با محمد ان الله
عز و جل اطلع علی الامیرین الاخلاعة فاختارک من خلقه و انبعثک لرسالته
ثم اطلع الی الامیرین الاخلاعة ثانیة فاختارک منها اخا و ذیاً و صاحباً و خستاً
حاصلش آنکه بدستیکه خدای عز و جل نظر کرد بر زمین نظر کردنی و برگزید تا از جمله مخلوقانش و
گردانید از برای رسالت بعد از ان باردوم نظر کرد بر زمین نظر کردنی پس اختیار کرد از برای
تو اهل زمین برادر و پدر و صاحب و امام و دیگر روایت کرده از انس که گفت رسول خدا یا
النس اسکتی و ضوع پس برخاست اسخفت و در کت نزد گذارد انگاه گفت یا انس اول
من یدخل علیک من هذا الباب امام المتقین و سید المسلمین و امیر المومنین

دعاء الوصیین وما ید العز الحجلین یعنی اول سید و در میثود بر تو در بیجا اوست امام مقلان
 و سید و مطاع مسلمانان و سر کرده مومنان و پیشوای آنانکه ممتاز باشند بخیر سعادت و ایمان
 از اقران خود و اوست خاتم اوصیا بلا واسطه یعنی همچو آنکه بعد از من پیغمبر دیگر نخواهد بود بعد
 از و نیز وصی پیغمبر خواهد بود انس گفت من گفتم خدا یا بگردان اینکس را مردی از انصار و پیمنان
 داشتم خواهمش خود را نگاه آید علی پس برخاست حضرت رسول و متوجه شد بسوی او و او را
 در برگرفت بعد از آن از روی او بر روی خود می مالید و از روی خود بر روی او پس گفت
 یا رسول الله بتحقق آنچه امروز از تو می بینم که با من میکنی هرگز با من نکرده بودی آنحضرت فرمود
 و ما یمنعی وانت توذی عینی دینی و تشمعه صوفی و بین لهم ما اختلفوا فیه من بعدک
 یعنی چه باز میدارد مرا ازین قسم لطیف با تو و حال آنکه تو میرسانی از من احکام دین مرا و تو می شنوای
 بامت من سخن مرا و تو بیان خواهی کرد از برای امت من آنچه در آن اختلاف خواهند کرد بعد از
 من و مگر روایت کرده از انس بن مالک که رسول خدا گفت ان الله رب العلمین عهدکم
 عهداتی علی بن ابیطالب فقال ثلاث الهک و منار الايمان و امام اولیائی و نو
 جیم من اطاعنی علی بن ابیطالب امینی غدائی القیامة و صاحب رایتی فی
 القیمة و بید علی مفاتیح خزائن رحمة ربی و مگر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که گفت
 رسول خدا فرمود انانی ملک فقال یا محمد سئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا علی ما
 بعثنا قال علی و لایتک و ولایت علی بن ابیطالب و انس ابی احمد در شرح نهج البلا
 روایت کرده از امام جعفر صادق که رسول خدا گفت مر علی را و لای انی خاتم الانبیاء لکن
 شریکاً فی النبوة فانک وصی بنی و وارثه بل انت سید الاوصیا و امام الاقبیاء
 و حاصلش آنکه اگر این نبود که من خاتم انبیاء بودم بر آینه تو شریک من بودی در نبوت و اگر حدیثی
 نیستی الا وصی بنی و وارث اوئی بلکه بهتر اوصیا محقة ای اقیانی و انس حجر روایت کرده از پیغمبر که
 حاضر شد علی بن ابیطالب از دور پس گفت رسول خدا هذآ سید العرب سألته گفت یا تو
 نبی سید عرب آنحضرت گفت اناسید العلمین و هو سید العرب و مگر روایت کرده از

حاکم و او از جابر که رسوخندام گفت علی امام البراء و قاتل الفجره منصور من نصره و مخذول من خذله و در کتاب سیه المتعبدین روایت شده از ابو ذر غفاری که رسوخندام گفت علی بن ابی طالب و وزیران الله لا یقبل البریضه الا بحج علی بن ابیطالب و ابن شیر و در کتاب فردوس الاخر روایت کرده از انس بن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انا و علی حجة الله علی عباده یعنی من و علی حجت خدایم بر عباد او و دیگر روایت کرده از ذریع بن ایمان که حضرت رسول گفت لویعلم الناس متى سبی علی بأمر المؤمنین ما انکر و افضلہ سبی بذلک و آدم بین الروح و الجسد یعنی اگر می دانستند مردم که چه وقت علی نام نهادند و نه با میر المؤمنین منکر می شدند فضل او را که مسمی شد با بن اسم در وقتی که بود آدم باین روح و جسد بعد از آن فرمود حین اخذ الله تم من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم و اشهادهم علی انفسهم قال الله تعالی المست برکم قالوا بلی قال الله تم انا انکم و محمد بنیکم و علی امیرکم و قال المملکة بلی یعنی در حینکه ذرا گرفت خدایتعالی از بنی آدم از صلب آنها ذریه آنها و گواه ساختن را بر نفسهای ایشان گفت آیا نستم من بر او و گار شما گفتند آری و ما که نیکه گفتند آری پس گفت خدایتعالی من بر او و شما را تمام و محمد است بنی شما و علیست امیر شما و دیگر روایت کرده در این وقفهم انهم مسئولون از ابو سعید خدری که رسوخندام گفت که وقفهم انهم مسئولون عن ولائهم علی و واحدی نیز گفته که روایت شده است در قول خدایتعالی وقفهم انهم مسئولون که مراد این است که ایشان مسئولند از ولایت علی و اهل بیت و ابن حجر در صواعق محرقه نیز روایت کرده از ابی حمزه واحدی که فرمود و حافظ ابو نعیم در کتابه استخرج کرده از کتاب استیعاب ابن عبد البر شیخ ابن منت روایت کرده در قول خدایتعالی و اسئل من اسئلنا قبلک من اسئلنا که در شبی که رسوخندام را معراج رویداد جمع کرد خدایتعالی او را و انبیا را در اینجا و خطاب آمد که ساهدا محمد علی ما بغتتم یعنی بر سر این محمد که برای چه بیعت نمودید گفتند بعینا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقوال بینوت و ولائهم علی بن ابی طالب و نسفی خفی در تفسیر اراک در تفسیر آیه بخوبی روایت کرده از امیر المؤمنین که گفت سوال کردم از

رسول خدا که مالتی یعنی چه چیز است حق آنحضرت گفت اسلام و الطهارت والولاية اذا انتهت
 اليك يعني حق اسلام است و قرآن و ولایت و فیکه تو برسد و محمد بن یوسف کنی شافعی در کتاب کفایه
 الطالب از ابو یعلیٰ غفاری و ابو سعید خدری و سلمان فارسی روایت کرده که گفت رسول خدا شکون
 بعد از فتنه فاذا کان ذلك فاقصد واجعل ابن ابي طالب والزمه فان له اول من يراني و اول
 من يصلحني يوم القيمة وهو الصديق الاكبر وهو فاروق هذه الامة يعق بين الحق
 والباطل وهو يعسوب المؤمنين و امام المتقين يعني زود باشد که بعد از من فتنه عادت شود پس
 در وقتیکه آن فتنه پدید آید اقامه کنیذ یعنی ابن ابي طالب و همواره در ملازمت او باشید برستید و اول
 کسی است که مرا خواهد دید و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد و زقیامت و دوست صديق
 اکبر و فاروق این است فرق میکند میان حق و باطل و او بشکوه کرده مومنان و سنوای متقنان
و صاحب کتاب کتاب بن ابی المصطفی روایت کرده که حضرت رسول خدا علی را در عنوان طفولیت پسند
 نمود و گفت هذا اخي و ولي و ناصي و صفي و خفي و صهم و وصي
 و نوح کحی و ائمنی علی وصیتی و خلیفتی و گفته مهد او را در وقت خواب می جنباید
 و همیشه او را بر دوش میگرفت و کوهها و درهائی که را طواف میکرد **و حافظ محمد بن موسی**
 شیرازی که از معین این است در تفسیر یک مستخرج است از دوا و ده تفسیر اهل سنت
 روایت کرده در این عم میثاقون از سدی داود از رسول خدا که گفت ان ولايته علي يقسا و لو
 عنها في قومهم يعني برستیکه مردم سوال کرده خوانند شد از ولایت علی ابن ابیطالب در قبر رسول
 از آن گفته که پس باقی نماز مرده در مشرق و مغرب و بحر و برگر آنکه منکر دگر سوال نکند
 تو و کیست بخیر تو و کیست ابرام تو **و صاحب کتاب وسیله المتعبدين** عمر بن خضرم روایت کرده
 از ابو ذر غفاری که رسول خدا فرمود علی اخي و صهم و خلیفتی و عصا که ان الله لا
 يقبل فريضة الا بحب علي بن ابي طالب يعني عیلت برادر من و داد من و غلیفه من و بازوی
 من برستیکه خدای تعالی قبول نمی کند بجز فريضة را الا بدوستی علی بن ابیطالب و این ابی الحدید که از جمله
 مشایخ علمای معتبران است در جلد اول شرح نهج البلاغه گفته که نزد ما کسی نیست در نهج علی و حب

رسول است و نسبت داده است بعا کسی را که خلاف این اعتقاد دارد و از جمعی کثیر از صحابه
 و حضار حدیث و صفین ذکر کرده اشعار متضمن و می بودن آنحضرت را از جمله خرمیه بن است
 ذوالشهادتین و ابن ثبیل بن ورقا خزاعی و عمر و ابن ابییه و زجر بن قیس و جریر بن عبد الله
 بجلی و عبد الله بن ابی سفیان بن الحارث بن عبد المطلب و عبد الرحمن بن جعیل و سعد بن قیس
 همدانی و زیاد بن کبیر انصاری و حجر بن عدی کنذی و عثمان بن محلان انصاری و عبد الله بن
 دؤیب اسلمی و غیره بن الحارث بن عبد المطلب و ابو الهیثم بن التیاهن و عبد الله بن عباس
 بعد از آن گفته که اشعار متضمن این لفظ بسیار بسیار است و لیکن بعضی از آنها را که گفته شده
 درین دو جرب یعنی جل و صفین ذکر کردم و اما غیر این اشعار پس در ستمیکه از شمار بیرون است
 و اگر خوف ملائت نبود هر آینه ذکر میکردیم از آنها آنقدر که بر میکرد اوراق بسیاری را تا اینجا
 بود و مضمون کلام ابن ابی الحدید و از اشعار که روایت کرده از عبد الله بن ابی سفیان یک
 مصرعش این است **ع** و صلی المصطفی و ابن عمر و از عبد الرحمن بن جعیل است **ع** علیا
 و صلی المصطفی و ابن عمر و از ابو الهیثم است **ع** ان الوسی امامنا و ولینا و انطب
 خوارزم در مناقب از عبد الله بن ابی رافع روایت کرده که در مدح آنحضرت گفته شعر علی و علی
 حبیب الجید و صلی النبی من العالمین **تفسیر** پوشیده نیست که عاقل منصف را ازین احادیث خرم وین
 بهم میرسد که علی ابن ابیطالب بفرموده رسول خدا امام و مقتدای خلائق است بلا واسطه و ظاهر شد
 کذب مضیقین و سلیمن ایشان که در نی مقام بسبب عدا د با علی است و از سلال علوم و فن در خداوند بالزم
 میگویند این قسم احادیث از معتزات شیعه است و جمع دیگر از اصحاب منع شده از یکو ختم پوشند
 ازین همه اخبار که همه را پیشوایان ایشان در کتب خود روایت کرده اند چنین گفته اند که او و صلی
 رسول خدا بود امام بلا واسطه بود زیرا که مراد از و صلی و صلی هم است و بر هر ذی شرف ظاهر
 است و اما کلمه این نوع کلمات یحیی که قابل جواب نیست آنرا و صلی شخص غیر ازین معنی ندارد که در
 امور او باشد و علی پس هرگاه پنجمه خدا آنحضرت را و صلی کرده باشد باید که بعد از رسول خدا امام
 دین و مایه است و حفظ شریعت نماید و تعلق داشته باشد به دیگر می اکتفا حدیث مذکور متضمن است

وامثال آنها نیز مت و عمه و آل است بر آنکه امیر مومنان و امام متقنان بعد از رسول خدا با واسطه
انحضرت است و بر تقدیریک مراد و صحتی علم باشد نیز مدعی ثابت است نزد اهل انصاف بواسطه آنکه
دومی در علم حضرت رسول خدا و آنکه باند پس او عالم به احکام دین و عارف بقوانین شریعت و حفظ ملت رسول
باشد نه غیر او پس با وجود او دیگری مستحق خلافت نباشد تازه تر آنکه ابن ابی الحدید بعد از اعتراض
بر وصی بودن گفته که وصی بودن فوق مرتبه خلیفه بودن است و معجزاتی است بآنکه انحضرت
بعد از سه جاهل که مدت های دید سجده بت کردند امام و خلیفه است نعوذ بآدم من الضلال
اصل هشتم در ذکر احادیثی که تصریح شده در آنها بامامت ائمه اثنا عشر و بودن آئمه
سبب بقای عالم و این اصل متضمن بر دو تبصره است **تبصره اول** در ذکر روایت صحیح بخاری
در ثلث آخر روایت شده با سند از جعفر بن سمره که گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت بکون
بعدي اثنا عشر امیر یعنی بی باشد بعد از من دوازده امیر و صاحب اختیار آگاه انحضرت گفت
که من از آن شنیدم پس گفت پدرم که فرمود کلهم من قویش و دیگر روایت کرده از ابن عیینه که
گفت رسول خدا لا یرث ال امر الناس ما ضیا ما و کلهم اثنا عشر رجلا یعنی همیشه امر مردم گذران
خواهد بود و نام که امیر و مقتدا بی ایشان باشند دوازده مرد آگاه و مستکملند بیکدیگر مخفی باشد بنابر
سوال کردم از پدر خود که گفت رسول خدا پدرم گفت کلهم من قویش و در صحیح مسلم نیز
روایت شده از جابر بن سمره که گفت با پدرم صحبت رسول خدا رفتم پس شنیدم از انحضرت که گفت
ان هذا الامر لا یفرض حتی یحیی فیها اثنا عشر خلیفه یعنی بر کسی که این کار منقضی نمیشود
تا اینکه بگذرد در ایشان دوازده خلیفه جابر مذکور روایت کرده که بعد از آن مستکمل شد انحضرت بگوید
که نه فهمیدم پس سوال کردم از پدرم که رسول خدا چه گفت پدرم گفت فرمود کلهم من قویش و دیگر
روایت کرده مثل جابر از طریق بن عیینه بی تفاوت و دیگر روایت کرده از طریق سماک بن حرب
که گفت رسول خدا لا یرث ال امر الا سلام غزیا الی اثنا عشر خلیفه حاصلش آنکه همیشه امر
اسلام عزیز و قوی خواهد بود تا بگذرد دوازده خلیفه آگاه انحضرت گفت سخنی که نفی او را را
پس رسید از یک شنیده بودند انکر گفت که رسول الله فرمود کلهم من قویش و دیگر

روایت کرده از سعد ابن ابی وقاص که گفت رسول خدا ام لا ینزال الدین فاما حتی یقوم الشعلة
وعلیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی همیشه بر پا خواهند ماند تا قیام ساعت یعنی روز شنبه و بر
ایشان امیر خواهند بود و و از ده خلیفه که همه از قریش باشند و دیگر روایت کرده از عامر ابن سعد
مثل همین روایت و در جمع من الصحاح است و روایت شده که رسول خدا ام لا ینزال الدین فاما حتی یقوم الشعلة
عزیزا الی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش و در صحیح الی داود و نیز روایت شده اند
رسول خدا ام لا ینزال الدین فاما حتی یقوم الشعلة و یكون علیهم اثنا عشر
خلیفة کلهم من قریش و در جمع من الصحیحین نیز همین مضمون روایت شده از طرق متعدد
و سدید این احادیث میسر است روایت احمد حنبل و اخطب خوارزمی که رسول خدا فرمود انجم امان
لاهل السماء فاذا ذهبت ذهبوا و اهلینتی امان لا اهل الارض فاذا ذهب اهلها
ذهب اهل الارض و نیز در صحیح مسلم و صحیح بخاری روایت شده با سند از عبد بن عمر که
رسول خدا ام لا ینزال الدین فاما حتی یقوم الشعلة و یكون علیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش
قریش خواهد بود مادام که مانده باشد از مردم دو کس و در جمع من الصحیحین حمیدی نیز همین مضمون
روایت شده در حدیث صد و شصت و نه از مسند عبد بن عمر و سدید می که از شایسته علمای
ینهار مذکور است و مقدم مغیرین است روایت کرده باین مضمون که چون ساره زوجه ابراهیم
خهار که است نمود از بودن با جبرادر اسمعیل خدا تعالی وحی فرستاد بار ابراهیم علیه السلام
که اسمعیل را با مادرش ببر و فرود آر ایشان را بجایه تن که در تنهاره واقعت یعنی که خنجر
برستیک من مشتخر خواهم ساخت و زیت اسماعیل او ایشان را تعقیب خواهند ساخت از ذریه ابراهیم
بزرگ غالب بر همه دینها و ملتها باد و از ده بزرگ و خواهم گردانید ذریه او را بعد دستارهای
آسمان و در تورات نیز قریب باین روایت مذکور است مجلسی که گویای ابراهیم با اسماعیل که
زود باشند که مبعوث گردانم و بجای تو با من از ذریه تو با ماد باد و از ده رئیس و پوای
بزرگ اخطب خوارزمی روایت کرده از سیدان راجعی که گفت بشنوم از رسول خدا ام لا ینزال الدین فاما حتی یقوم الشعلة
لیلة اسری الی السماء قال ای ابراهیم امین الرسول بما أنت الیه من ربه یعنی نبی که

مرا با همان بردند گفت بمن خدای بزرگوار که ایمان آورد و گردید پیغمبر با پنج نازل شد باو از جانب
 پروردگار و فقط المومنون پس من گفتم مومنان نیز گردیدند با من نازل شد قال صدقت
 یا محمد من خلقت فی امتک قلت خیرها قال علی ابن ابیطالب قلت نعم گفت راست
 گفتی ای محمد که خلیفه گردی در امت گفتم بهترین امت گفت علی بن ابیطالب گفتم آری ای پروردگار
 من قال یا محمد انی اطلعت الی الاکرام اطلعت فیها فاختارتک منها فاشققت لک اسمائی فلان
 اذکری فی موضع الاذکرت معی فانا المجد و انت محمد ثم اطلعت ثانیة فاختارت منها
 علیا فاشققت له اسما من اسمائی فانا الاعلی وهو علی گفت ای محمد من نظر کردم در زمین
 نظر کردم فی من اختیار کردم و برگزیدم از اهل زمین ترا و بیرون آوردم از اسماء خودم اسمی را از اسماء
 تو پس مذکور نمیشوم من در جای مگر اینکه تو نیز مذکور میشوی با من بنم محمود و توئی محمد بعد از ان نظر کردم
 در زمین بار دیگر پس اختیار کردم علی را و بیرون آوردم از اسماء خود اسمی را از اسماء او منم علی
 و اوست علی یا محمد انی خلقتک و خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من
 ولده من نوری و عیض و لا یتکم علی اهل السموات و الارض من قبلها کان عندک من
 المومنین و من موجد هاکان عندی من الکافی من ای محمد برستی که من ترا و علی را و فاطمه را
 و حسن و حسین را و امامانی را که پس از اویدم از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر
 اهل اسما و زمین هر کس قبول کرد و گردید بر ولایت شما خواهد بود و نزد من از مومنین و بر نفس کار
 کرد از او خواهد بود و نزد من از کافران یا محمد لو ان عبدا من عبيدک عبد فی حق یقطع او
 یصیر کالشئ البال ثم انی جاهد ابوالاکام ما غفرت له حتی یقتل بک یا محمد ای محمد
 اگر بنده از بندگان من بکشتن کند مرا تا آنکه در عبادت من روغن از بدن مفارقت کند یا بگوید
 از عبادت ریاضت مثل پوست خنک در هم کشیده شده آنگاه نبوی من آید در حاکم میکند است
 ولایت شما را نخواهم آمرزید تا آنکه بگوید ولایت شما یا محمد تحت ان ترا هم قلت نعم یا رب فقال
 التقت عن یمین العرش فالتقت فاذا بعلی و فاطمة و الحسن و الحسین و علی بن الحسین
 و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی ابن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی

بن محمد و الحسن ابن محمد و المهدي في شخص واحد مع لونه قیام یصلون و هو فی
 وسطهم کانه کوب دس یعنی ای محمد دست میداری که بینی ایشان را گفتم آری ای پروردگار
 من پس گفت متوجه شو و بین جایت راست عرش را چون متوجه شدم دیدم که علی و فاطمه و حسن و
 حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد بن علی
 و علی ابن محمد و حسن بن علی و مهدی در نوری مثل آب نیک افتاده اند و نماز میکنند و مهدی در میان
 ایشان مثل کوکب نورخیزند فقال یا محمد هو علاء الحج و هو الثامن عشر و غریبا و جلا
 الله سبحانه و العلیة لا ولیائی و المنتقم احدائی برگفت ای محمد ایشانند جبهائی من
 مهدیست از میان اهل بیت تو باز یافت کننده آفرینها و جفاها که نسبت با اهل بیت تو بطهارت آور و ندبعت
 و طلال خودم قسم که اوست حجت لازم از برای دوستان من و انتقام کننده از دشمنان من
و عما الدین شغرده خفی نیز بهین معنون روایت کرده است و مگر اخطب روایت
 کرده از امیر المومنین علی بن ابراهیم که رسول خدا گفت انا و اردکم و انت یا علی الساقی و الحسن
 الواید و الحسین الاکثر و علی بن الحسین الفارسط و محمد بن علی الناشئ
 و جعفر ابن محمد الساقی و موسی ابن جعفر محصی الحسین و المنبضین و قاهر
 المناقضین و علی بن موسی مزین المومنین و محمد ابن علی منزل اهل
 الجنة فی درجاتهم و علی بن محمد خطیب شیعتم و مزوجهم الیکم العین
 و الحسن ابن علی سراج اهل الجنة یستضیون به و الهادی شفیعهم یوم القيمة
 حیث لا یأذن الله الا لمن یشاء و یرضی یعنی من و ارد شما هم بر سر حوض کوثر و توبه
 ای علی ساقی و حسن نش و بنده حوض و جایگاه تیش مجانب و شیعیان و حسین امر کننده و فرمانبردار
 و علی بن محمد پیر آئینه بر سر حوض برای تهیه اسباب و محمد بن علی خبر کننده و جعفر بن محمد منیر
 رو و موسی ابن جعفر شمار کننده و دوستان و دشمنان و برادران و منافقان و علی بن موسی
 زینت و بنده مومنان و محمد بن علی جای دهنده اهل جنت بر کس را و مرتبه خود و علی بن محمد خطیب
 گیرنده شیعیان و ترویج کننده حور العین از برای ایشان و حسن بن علی چراغ اهل جنت است که نور

آذروشی خواهند جست وادی شفیع شیعیان است در روز قیامت در جای که رحمت میبرد
 خدا تعالی از برای شفاعت هر کس را که بخواهد و راضی باشد و دیگر روایت کرده از سلمان که گفت
 شنیدم برتی در هنگامی که امام حسین بن علی بر آن مبارک آن حضرت بود و آنحضرت می بوسید
 و چشم و دلب او را میگفت انت سید ابن سید ابوالسادة انت انت امام ابن امام
 ابوالاحمة انت انت حجة ابن حجة ابوجح لسعة من صلبك تا سعم قائمهم
 یعنی تو سرگروه و بزرگ سپهر سرگروه و بزرگی و پدر بزرگان و پنهانی و تویی توئی که امام ابن
 امامی و پدر امامانی تویی تویی حجة ابن حجة تو پدر نه حجة و امامی و بنم ایشان است و **قریب** این امام
 است حدیثی که قبل ازین از صاحب کشف مذکور شد که رسول خدا فرمود فاطمة متحجة قلبی
 و ابناها عترة فوادی و بعلمها فخر بنص و الائمة من ولده امناء ربي و جعل محمداً
 بینه و بین خلقه من اعظم بهم نخی و من تخلف عنهم **هوی فایح** بر آنکه
 عامی اهل بیت رحیم الله در کتب خود بطریق تواتر از صحابه پیغمبر مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری
 و حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله
 و ابی سعید خدری و ابویوب انصاری و حذیفه بن اسید غفاری و غیر اینها روایت کرده اند
 از هر یک از ائمه اثنا عشر که با اتفاق با یک اند از آلائش کذب و سایر معاصی نیز روایت کرده اند
 با سائید صحیح متواتر و همه آن روایات مشتمل است بر یک رسول خدا فرمود که ائمه هدی علی بن
 ابيطالب و امام حسن و امام حسین و نه دیگر از نسل امام حسین است هر یک بعد از دیگری چنانکه مذکور
 شد اسمائی ایشان در روایات اخطب و بنم آن امامان که از اولاد امام حسین اند مهدی
 است و در هر یک از روایات اسم هر یک از ایشان نیز مذکور است لیکن چون در تالیف
 مختصر غرض اثبات حق است از روایات اهل خلاف لهذا اشاره نگذاشته و **تبصره دوم**
 بدان اسعدک الله که هر س از روی راستی فکر و تأمل کند یقین میداند که احادیث مذکور
 منطبق نیست مگر بر طریقه اهل حق و فرقه ناجیه که تابعان اهل رسالت و شیعیان ائمه اثنا عشرند و این
 فرقه دیگر راست نمی آید زیرا که امامانیکه پیغمبر خدا جبر داده باشد که تا قیامت دین بان بر پا خواهد بود و

مصنف جمیع کلمات علمی و عملی و مودیت من عند الله باشند و اینچنین بزرگان نیستند مگر معصومین و
 کمال اهل بیت که بر فضایل و تمکلات و خارق عادات و اخبار بیخبات الشان شهادت داده اند
 و علمای مخالفین اقرار بصلیة ائمه علیهم السلام دارند و معونه از راه صواب و راقده اند و از نهایت خیر
 و بهت جمعی میگویند این دوازده خلیفه که رسول خدا خبر داده است خلفای اربعه اند و بهت خلیفه
 دیگر بعد از آنها که از انجمله کبی معاویه است که در عصر خود ام القیاد است بود و جمیع قبایح القیاد
 داشت و اهل بیت را که خدا تعالی دوستی ایشان را اجر رسالت پیغمبر آخر الزمان قرار داده و بر همه کس
 صلوة بر ایشان را واجب گردانیده و بر آنها بفرموده آن نابکار بی آرم و بلا دمار برینابر در حضور
 خاص عالم سب میکردند چنانچه ظاهر است بر صاحب خبرت و بعد ازین نیز از روایات بنو ابی
 ایشان دانسته خواهند شد و دیگری زید سمرگانی دین ملعون ازلی و ابد و شش دیگر را عینی که بعد از
 زید قتاده حکومت در گردن داشتند و همیشه در عین مستی و خجالت در مسجد شمشازی میکردند و در
 ترویج خون ناحق ریختن و زنا و اعلام و قمار و سایر فحوق کوشش می نمودند گاهی مصحف را فشانند
 نیز می ساختند و زمانی چون حجاج کاقر نامی را بر مسلمانان می گماشتند چه فتنه که ازین ظالمین
 ستم پیشه بطور نیاید در واقع اگر ظلمت گری چنینم و دل کسی را تیره نکرده باشد با وجود این همه
 و اخبار بدی را اختاری توان کرد که موجب اعتراف با امت این قسم کذاب بدست باشد بخود
 بامدین ترغاث الشیطان و جمعی دیگر میگویند ان دوازده امیر ابو بکر است و عمر و عثمان و علی
 و حسن بن علی و عبداللہ بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز و پنج دیگر از خلفای بنی عباس و مخفی نیست که
 عبداللہ بن زبیر در افعال ناشایسته و صفات ذمیه هیچ بای کم از زید و معاویه نداشت و نسبت
 بحضرت امیر المومنین و اولاد کرام آنحضرت نهایت عداوت می ورزید چنانکه ظاهر است بر مقتضای
 سیر و خست و حدیث خود الظہر من الشمس است **ابن ابی الحدید** در شرح صحیح البلاغہ چنین
 گفته که عبداللہ بن زبیر دشمن بود با مرتضی علی و همیشه نامزد سیکف با آنحضرت و بعد از ان گفته که
 روایت کرده عمر بن سبیه و ابن کبیر و واقدی و غیر ایشان از روایان اخبار که در امامی که بعد
 بن زبیر مدعی خلافت بود جعلی جمع از خط و خارج جماعت صلوة بر پیغمبر نفرستاد و میگفت بر من اقرار باین

او صلوات بر او میفرستیم و بعد از این گفته بر وایت محمد بن حبيب و ابو عبیده عبد الله بن مسعود
 بر سبیل تحفه که پیغمبر را ابل بیت بدی هست بر نعم اینها صلوات بر او میفرستیم انصاف باید داد که
 خود در باب اهل بیت خود فضایل شمار روایت کرده اند و اعتراف کرده اند که دشمن آل پیغمبر
 ملعون است و در جمیع کتب صحاح ایشان از رسول خدا امر و نیت که دشمن علی منافق است و
 سب علی سب منعت و از ار علی از ار منعت و از ار من از ار خداست و از ار خدا کفر است و خود
 بهمه اینها مقرر و معترف اند و معبد امامت اینچنین که از ان منافق قایل می شوند و واقف باخبار
 و احوال سلف مستور نیت که هیچک از خلفای بنی عباس را انجای صلاح نبود که قابلیت حکمی و داری
 داشته باشد چه جای امامت و جانشینی رسول خدا و تصرف در جمیع اشخاص و اموال مسلمانان بلکه
 همه شرب خمر و غنا و لبس حریر و زنا و لواط و خون ریختن و غصب اموال مسلمانان و امثال این است
 داشتند و نیز خویشی عمر بن عبد العزیز نسبت به نهایت بری دیگران است نه آنکه در نفس الامر شایسته
 خلافت رسول خدا و امامت مسلمانان دانست حاشا که با وجود الی رسول آل فرعون و آل محمد اولی
 تصرف باشند و بر صاحب فطرت ظاهر است که با وجود التمام امامت این قسم بطبعه باطل است و بعضی
 از برای آنکه از صریح روایات کتب صحاح که مذکور شد چنین فهمیده میشود که بمنزله دین بر باست باقی
 و بر ایشان امیر خواهد بود در هر عصر یکی از ذوات و از ذوات خلیفه پس باید که در هر عصر یکی از ان ذوات
 بوده باشد معنی حدیث راست آمد و ان ایمة که ایشان میگویند نه تنهاست که عصر از وجود ایشان
 خالی است و این خلاف مضمون قول پیغمبر است منافق نزدیک زاید ازین نمی باشد که بالتمام
 این نوع لا طایلات و صرف عمر در تأویل احادیث و آیات باز مفاسد مترتب بر جای ماند و بعضی
 از متعصبین جاهل بحث کرده اند که این احادیث بذریع شیهه ائمه اثنا عشریه نیز راست نمی آید از برای
 آنکه از ان امامان بغیر از علی بن ابیطالب و امام حسن و امیر و صاحب باست کبری نبود و تفصیده اینست
 و خلافت پیغمبر موقوف نیست باقتدار و شوکت و رجوع خلایق بلکه بجهانگشایی و تفرستادن خدای
 و امر و متحقق میشود خواه امت اطاعت او کند و خواه نکند چنانکه ظاهر است در فروع و امثال او
 الهی انسانی که امت با آنها گردید نه خلافت نیز میفرموده خدا و نفس رسول و وصی رسول منتحق می شود خواه

خواه مردم طمع و مفاد شوند خواه شوند قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان
 زموثا علاوه حمیدی در جمع من الصیحین روایت کرده از رسول خدا که گفت من مات
 ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مثل کفار
 مرده باشد و این حدیث متفق علیه فریقین است و علمای ایشان این حدیث را صحیح میدانند و حال
 آنکه دلالت صریح دارد بر حقیقت نهب شیعه اهل بیت که محال می دانند خالی بودن زمان از وجود امام
 معصوم واجب الطاعات و برابر باب نجات ظاهر است که مراد معرفت اهل بیت معصومین پیغمبر
 آخر الزمان است چنانکه حضرت امیر در بعضی از خطب پنج البلاغت فرموده من مات منکم علی
 فواشه و هو علی معرفت حق ربّه و حق رسولّه و اهل بیتّه مات شهیداً محمداً
 آنکه هر کس از شما بر فراش خود بمیرد در حالیکه معرفت حق بر دو کار خود و رسول او و اهل بیت
 رسول او بوده باشد شهید مرده است و علمای ایشان در بیان معنی این حدیث سخنان
 غریب گفته اند جمعی کثیر التأم کرده اند که مراد از امام زمان بادشاه عصر است و بنابرین لازم
 می آید که هر کس در زمان یزید و سایر ملوک نبی امیه و نبی عباس و همچنین در زمان بادشاهان قهار
 خوشنوازش جنگیز خان و غیره مرده باشد و آنها را نشانته باشد کافر مرده باشد و بعضی دیگر
 گفته اند که مراد از امام زمان قرآن است یا بعضی از قرآن و این نیز بجموعه است زیرا که قرآن
 در جمیع ازمنه یکی است پس در حدیث نوعی اضافت کردن امام زمان اکتس و گفتن امام زمانه جای
 خواهد بود و قطع نظر ازین مقصد بطریق ابو حنیفه که امام اعظم ایشان است درست نمی شود
 زیرا که او واجب نمیداند تعلیم و یاد گرفتن قرآن را نه کلامی و نه بعضی اگر همه بواسطه نماز باشد بلکه
 میگوید در نماز سجای قرآن واجب نباشد نه دانستنش چه بموجب کفر باشد و نیز هر منصف
 خیر میداند که ازین لفظ که بنمونه علم است از برای خلیفه و اولی بقصر این قسم معنی بعیده اراده
 کردن محض مکابره است و لهذا امام السعد الدین در شرح عقاید در مقامیکه این حدیث را روایت
 آورده از برای واجب بودن نصب امام انصاف داده که مذہب غیر امامیه کار مشکل میشود بنابر
 مقتضای این حدیث امامی از او که ما آئیم دعوت و انش گفته که بعد از خلفای عباسیه کار مشکل

می شود و بر خود پند که علمای دینی عباس امام او و سایر خلائق باشند و تسامخ آنها باعث کفر
 باشد سبحان الله در مقام اظهار دانائی و فضل مرتبه که طعنه بر علمای امامیه زنی و بزرگان را
 به سهل نسبت دهد و در مقامی مثل زیر می رود و وی را که خودش اعتراف بملعون بودن او دارد
 و امام واجب المعرفة داند و بر خود لازم آرَد که اگر امام زین العابدین یا امام محمد باقر یا امام جعفر
 صادق علیه السلام یا غیر آنها از آنمه معصومین در زمان این نوع بی دینان بروندی معرفت آن
 ظلمه معذب باشد العیاذ بالله **از علامه والی** سخن خوش طبعانه کنایه امیری در اقوال مذکور
 است بار مناسب مقام ایرادی نماید مشهور است که از ایشان پرسیدند که امام زمان کیست
 در جواب گفتند اگر از شیعه پرسند میگویند مهدی است امام عسکری و اگر از اهل سنت و جماعت
 سوال کنند میگویند سلطان یعقوب ابن حسن یک ترخان و امیر الموفق المعین میگویند مهدی است
 که جمیع فرق اسلام اقرار دارند بظهور مهدی لیکن عقیده فرقه ثنائیه بر مقتضای احادیث
 صحیح متواتره از رسول خدا و از آنمه معصومین آنست که بعد از امام حسن عسکری امام بحق و دو
 مطلق فرزند خلف آنحضرت مهدی است و اوست صاحب عصر و زمان و قائم آل محمد و ناظر بر
 دین و موجود او قائم است و اهل خلاف چشم از مضمون احادیث پوشیده از راه انکار گاهی آنرا
 مدت طولی عمر آنحضرت استبعاد میکنند و گاهی میگویند بر وجود امام غایب فائز مترتب نمیشود و بر
 ارباب فطرت مستقیم ظاهر است که امثال این استبعادات ناشی نمیشود و مگر از عداوت یا از نقصان عقل
 و تفکر اگر نه چه استبعاد دارد که خدا تعالی بقدرت کامل خود عمر خاتم او صیای سیم آخر الزمان را
 زیاده از عمرهای متعارف قرار دهد و او را تا قیام ساعت زنده دارد **شیخ کامل** بشارت
 محمد عالمی قدس اندر سره در اربعین حکایت کرده از سید جلیل رضی الدین ابن طایوس قدس امر
 سره آنحضرت که در بعضی از کتب خود حکایت کرده به این مضمون که روزی او را با فضل
 ابو جعفی اتفاق افتاد و سخنی در میان ایشان کشیدند که مهدی و آنچه امامیه دعوی میکنند از حیوة
 آنحضرت و طول مدت عمرش پس شتبع کردن فاضل بر کسیکه مصدق وجود مهدی و معتقد طول
 عمر آنحضرت بود انکار بلیغ نمود و آنرا سید طالب ترازه گفته که پس من گفتیم تو میدانی که اگر حاضر شود و امر

بر روی و دعوی کند که من مشی براب میکنم بر ائمه جمع میوند از برای میرن ان تمام اهل مدرسه چون
 مشی کند بر آب و جانیه به جند از او تعجب کند از ان و بعد از ان باید روز دوم شخصی دیگر و بگوید
 که من مشی براب میکنم و مناده کنند جان جماعت از او پرسند تعجبشان کمتر خواهد بود از اول پس
 چون باید روز سوم شخصی دیگر و دعوی مشی بر آب کند بسیار باشد که نظارگان دو شخص اول حاضر
 نشوند از برای دیدن مگر تقلیدی و چون مشی کرد تعجبشان با کله زایل خواهد شد پس چون بیا شخص دیگر و
 بگوید من نیز مثل انها مشی بر آب میکنم و جمع شوند از برای تماشا آنکس یکشنبه عصر اول کرده اند
 و تعجب کنند از ان زیاده از تعجب از اول و دوم و سوم هر اینه تعجب خواهند کرد و عقلا از
 نقص عقول انجماعت و مخاطب خواهند ساخت انهم را با یکم کرد و انها باشند پس همین طریق است
 حال مهدی بعث بواسطه آنکه مشاوران کرده اید که او ریس زنده است در آستان آخال و نیز
 روایت کرده اید که خضر زنده است تا حال و همچنین روایت کرده اید که عیسی علیه السلام زنده است
 در آستان و خواهر آمد بر زمین نزد ظهور مهدی پس چرا شما تعجب میکنید از ایشان و تعجب میکنید از
 آنکه مرگ از روایت پیغمبر آخر الزمان منافی یکی از انها باشد و انکار میکنید آنکه یکی در حله آیات پیغمبر
 آخر الزمان این باشد که عمر شخصی از عمرش بیشتر باشد از عمری متعارف این زمان تا این بود و مضمون
 کلام سید بر وایت شیخ و اسحق با وجود آنکه انصافی بر همه کس ظاهر است که اهل استبعادند از
 و همچنین هیچ استبعاد ندارد که حق تعالی بمقتضای مصلحت مدتی انحضرت را امور بغیبت گرداند
 محقق است که فیض نفوس کامله چون فیض اقیاب در وقت استعارش در ابر موقوف بمقتضای
 و رویت نیست و لهذا جمیع ارباب توحید از مرشد غایب خود استعانت میطلبند و از این ^{باحتیاج} منقطع
 میگردد هر چند در میان قبر انبیا و اولیا باشد چنانچه ظاهر است از جمیع انبیا و اولیا و همچنین
 کافه غلایق بار و اح انبیا و اولیا متوسل میشوند و هر یک در خود استحقاق دارند که کامیاب بطلب
 و مورد فیوضات میگردد هر چند ان کلامان بعالم آخرت انتقال کرده باشند پس بر اینست
 که بر وجود قائم آل خیر المرسلین نیز در ایام بغیبت قوای عظیم مترتب شود و مبعوثان العقبه
 از فیض انحضرت بمراتب ارجمندیات و اصل گردند و نیز طوایف اسلام قائل اند بر وجود

آسمان و زمین و تاثیرات ایشان در موجودات و مترقذ با انکه با همه کس کاتبان اعمال میزنند
 و نیز اقطاب و ارباب تاثیر سلطان و جنودش در نفوس و افعال آنها بدو ن رویت و مترقذ بوجوه
 جن و تصرفات آنها و در شأن همه تأیید بوجوه اقطاب و ابدال غایب در اقطار ارض میسر خواهد شد
 که از آل پیغمبر آخر الزمان که افضل مخلوقات و عالم بطیفیل او موجود گشته شخصی باشد که فیضش
 در حضور و غیبت بر دو بابت برسد و احدی الهام **اصل سیم** در ذکر برخی از فضایل متقدم است
 و تمهید بر انصاف است مشتمل بر هفت ماده **اول** بدان اسعدک الله که باتفاق مغیرین
 و ارباب اخبار بر دو فرقه در تقیقه طایفه از انصار سخنران سجدت رسول الله و از حال عیسی پیشین
 و گفتند چگونه بنده خدا و مخلوق اوست و حال انکه بی در پیرم رسیده ان مثل علیی کشل
 آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من مراتب فلاحک من انما من
 فمن حاکم فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
 و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم ینتهل فجعل لعنة الله علی الکذابین
 یعنی برستیکه مثل عیسی نزد خدا چون مثل آدم است خدای تعالی خلق کرد آدم را از خاک بعد از ان گفت
 بنویس بشما این خبر حق از جانب رب و دیگر است یس مباحث از سنگ کنندگان یس هر که حضورت و جدل
 نماید یا تو در باب عیسی از دانش انکه او بنده و مخلوق خداست پس گو بیا نید با خوایم پس ان
 خود را و شما پس ان خود را و ما زمان خود را و شما زمان خود را و انفسها خود را و شما نفسهای
 خود را و بعد از ان سبأ بگنیم یعنی نضرم و دعا کنیم تا عقوبت و خیران نصیب مدعی باطل شود پس برگشت
 لعنت خدا بر او در و غلگه یان پس نصاری از و ز که آیه نازل شد مهلت خواستند و باتفاق همه
 ذوق اسلام روز دیگر سوختد مقصد سبأ بگردن آمد با علی بن ابیطالب و غاطمه و امام حسن و امام
 حسین علیه السلام و چون نصاری از عالم خود مصلحت دیدند او با نشان گفت ای جماعت نصاری
 من بزرگانی را می بینم که اگر درخواست کنند خدا تعالی بدعای ایشان که او را از جازایل گدازد میباید
 بنیزه که طاک می شوید و یک نصاری در روی زمین نخواهد ماند تا روز قیامت این است مجملی از آنچه
 نقلی و مقاتل و کلی و صاحب کتاب و غیر ایشان از معصومین و محدثین روایت کرده اند و در صحیحین

در فضایل علی بن ابیطالب روایت شده از عامر بن سعد بن ابی وقاص و او از پدرش که چون باز
 شد آیه مبادخو اندر سو بخدا علی و فاطمه و حسن و حسین علیها السلام را و گفت اللهم هو کلام اهل بیت
 و بر مصف جبره خفنی نیست که این آیه و الهی بر منزه لقی عظیم از برای علی بن ابیطالب که بحکیم را از
 است بوده و نامق با نیکه با وجود صاحب این فضیلت خلافت پیغمبر است آخر الزمان بدینکرتی نرسد
 و مجوز نیست که صاحب این منزلت تابع دیگر کسی باشد از رسول بخدا خواه مراد از انفتنا موافقی قول
 مفسرین محققین هر دو فرقه روایت این معارضی از شعبی و انخطب خوارزم از ابن عباس و ابن
 حجر در صواعق از در قطبی علی بن ابیطالب باشد و پس در خواه مراد رسول بخدا و علی بن ابیطالب
 باشد چنانکه بعضی از متعصبین از پیش خود تکلف می کنند شخص اطالب که متعصب خود داشته اند اما بنابر
 اول آن برای آنکه تا کسی از رکنه کمالات نفسانی و افعال اختیاری و قرب الهی نهایت مست
 بر رسول بخدا نرسیده باشد و او را امتیاز تام از سایر اصحاب نباشد خدا تعالی او را نفس رسول
 خود نمیخواند و این در نهایت وضوح است و اما بنابر ثانی بواسطه آنکه اگر علی بن ابیطالب در فضیلت
 و کمالات از قرب زمانی از دیگران امتیاز تام نداشت و او را بار رسول بخدا از راه مناسب است
 نهایت اتحاد نمود خدا تعالی از میان اصحاب اقوام رسول مخصوص او را رسول خود نمیک
 مگر آنکه در انفتنا و این نیز بسیار ظاهر است و آنکه از روی تعصب بدلیل گفته که مراد از انفتنا
 مراد است و بنابر آنکه عرب در مبادخوین خود را جمیع میکنند حضرت رسول و این را طلب
 کرد شخص از نهایت رکاکت اصلا صورت ندارد چه بنابرین تقدیر که انفتنا بن چهار کس مناسب خود
 بلکه بایستی که آنحضرت عقیل و جعفر و عباس و از و اوج و سایر اقربای خود را بخواند و نیز اطلاق
 در این مقام بر جان محض تعسف است چنانکه ظاهر است نزد عقل سلیم و قطع نظر از این بر عقل
 مستور نیست که شریک گردانیدن رسول بخدا آنحضرت را در دعای خود و دلالت صریح دارد بر آنکه
 قرب منزلت ایشان نسبت بجناب الهی بیشتر از دیگرانست در واقع کدام فضیلت ازین عظیم تر است
 که رسول بخدا در استجابیت دعا و آستان را آسمان و خوش گذرانده **احمد خلیل** روایت
 کرده و مرشد خود که گفت رسول بخدا که گفت انا و علی نو ما بین یدی الله عز و جل قبل

ان یخلق آدم بأربعة عشاء الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين فجعل انا
 وبعث علي يعني من و علي نوری بودیم نزد خدا پیش از مخلوق شدن آدم چهارده هزار سال پس
 خلق کرد خدا تعالی آدم را قسمت کرد نور را بر دو چیز و پس جزوی از آن نور من شدم و جزوی علی
واخطبوا از من در ساقی است کرده باشند از رسول خدا که گفت انا و علی نور ابین یدی
 الله عز وجل قبل ان یخلق آدم بأربعة عشاء الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلك ذلك
 النور فی صلبه فلم ینزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی آق و صلب عبد المطلب
 ثم اخذ منه من صلب عبد المطلب قسمین قسمین قسمی فی صلب عبد الله وقسمی فی صلب
 ابي طالب فعلی منی وانا منه لحمی ودمه دمی من احبه فحبی احبه و من ابغضه
 فبغضی سلسلش آنکه من و علی نوری بودیم نزد خدا پیش از مخلوق شدن آدم چهارده هزار سال پس
 چون خلق کرد خدا تعالی آدم را جای داد آن نور را در صلب او پس همیشه خدا تعالی نقل میکرد آن
 نور را از صلبی بصلبی تا آنکه قرار داد آنرا در صلب عبد المطلب بعد از آن بیرون آورد و در صلب
 عبد المطلب و منقسم گردانید از او و قسم قسمی در صلب عبدالله و قسمی در صلب ابوطالب پس علی از من است
 و من از علی ام گوشت او گوشت من است و خون او خون من است هر که او را دوست دارد دوستی
 من افرا دوست دارد و دشمنی من اعدا دوست داشته و هم که او را دشمن دارد دشمنی من او را
 دشمن داشته و از ابن عباسی قریب بهمین مضمون روایت شده **لمعه دوم** احمد بن
 روایت کرده باشند حدیث موافقات را بطریق متعدده و در بعضی از آنها مذکور است که چون
 بفرموده رسول خدا در میان اصحاب عقد موافقات منعقد شد آنحضرت علی را با دیگر اصحاب
 برادر ساخت و چون علی از سبب آن پرسید رسول خدا گفت والذی بعثنی بالحق ما اختلف
 الا لفرضی یعنی قسم یکدیگر مرا راستی بخلق فرستاد که تا خرنید اختتم ترا اگر از رای خودم انکار
 فرمود فانت متی بمات که هارون من موسی الا ان الله لا یحبک و انت اخی و وارث
و در بعضی چنین مذکور است که رسول خدا فرمود انما تکتلت للفرضی انت اخی وانا
 اخوک یعنی دانند استم ترا اگر از رای خودم توئی را در تن و منم برادر تو و در جمع من

الصالح الستة در مناقبت امیر المومنین و در سنن ابی داود و صحیح ترمذی است

شده که چون رسول خدا ص قدس بواخت بست در میان اصحاب علی از روی انزوه از رسول خدا ص سب
بر او ذکر نمودن خودش را رسید پس رسول خدا ص گفت انت اخي فی الدنیا و الاخرة و ان ستارة
نیز روایت کرده است که چون روز وفات رسول خدا ص علی را با کسی برادر ساخت و علی از سب
ان رسید انحضرت گفت انما اخوتك لنفسی الا لیک ان تكون اخا بنیک یعنی با خرنده انتم
ستما اگر از برای خودم آیا خوشحال نمیشد ترا اگر برادری خود باشی بعد ازین روایت کرده
کس گرفت دست علی را و بر مشرب زد و گفت ان هذا منی و انا منه الا انه منی بماند که ها
من موسی الا من کت مولاه هذا علی مولاه و بعد ازین روایت کرده که پس عمر علی
را دید و گفت بخشیم لک یا ابا الحسن اصبحتم مولائی و مولای کل مسلم و از طریق

دیگر نیز روایت کرده که رسول خدا ص فرمود انت اخي فی الدنیا و الاخرة و ان ستارة
مناق و اینست کرده از رسول خدا ص میگفت مکبوب علی باب الجنة قبل ان یخلق الله السموات
و الارض بالفی عام محمد رسول الله علی الخ یعنی نوشته شده است در بهشت بمن از خلق
کردن خدا تعالی اسمها و تین باید و هزار سال که محمد پیغمبر خداست و علی برادر اوست
و احمد بن حنبل روایت کرده از جابر بن عبد الله که رسول خدا ص گفت رایت علی باب الجنة مکبوب

لا اله الا الله محمد رسول الله علی الخ و از طریق دیگر روایت کرده از جابر که گفت
بودیم نزد رسول خدا ص که پیداشد علی بن ابیطالب پس رسول خدا ص گفت قد اکرم انی یعنی به تحقیق که امر نزد
شما برادر من بعد از ان رسولی نجبه کرد و گفت و الادی نفسی بیده انت هذا و شیعه
هم القاب و انت یوم القيمة حاصلش آنکه قسم بخدای که جان من در قبضه قدرت اوست که این سر
یعنی علی بشیعه این روز قیامت فایز و واصلت برحمت الهی و نعمت جاوید بعد از ان فرمود
انه اولکم ایمانا معی و اولکم بعد الله و اولکم با الله و اولکم فی الریة
و اولکم بالسویة و اعظمکم عند الله منزلة یعنی بدرستیکه علی منزه است در ایمان
با من و وفا کننده تر است از شما بعد خدا و یا بر جای تراست از شما قیام با من امر و عاقلتر است

در سنن ابی داود و صحیح ترمذی است

از نهاد رحمت بسویه کردن و بنده کتر است از شما نزد خدا بقای در افروزی منزلت بعد از این
 ابن مسعود گفت آنحضرت فرمود قلت فيه ان الذين امنوا وعملوا الصلوات اولئك هم
 خلد البرية یعنی نازل شد در حق او آیه مذکور و ظاهر معنی آیه آنکه بدینگونه آنکه ایمان آورده
 اند و کارهای خوب کرده اند ایشانند بهترین خلایق و **حافظ انو نعم** در حلقه الاولیاء است
 کرده از رسول خدا که گفت اخضعتك يا علي بالنسوة فلا نبوة بعدك و تخضع الناس تسبیحاً
 یحید فیها احد من قریش انت اولهم ایماناً بالله و اولفاهم بعهد الله و اقوامهم
 بالله ما الله و اقسیمهم بالسوية و عدلهم فی الرعية و ابصمهم بالقضية و اعظمهم
 عند الله منزلة حاصلش آنکه عالم بر تو ای علی بی نبوة زیر آنکه نبوتی نیست بعد از من و عالم
 تو نیز اسبیهت فضیلت که مسکن نیست از احدی از قریش تو پیشتری از ایشان در ایمان و خدا
 و وفا کنده تری از ایشان بعد خدا و بابر جای تری از ایشان در قیام بامر الله و بهتر
 از ایشان در رحمت بسویه و عادلتر از ایشان در رعیت و مینا تری از ایشان در قضایا و احکام
 و بزرگتری از ایشان نزد خدا و در افروزی منزلت **مقتب** بر اهل انصاف پوشیده نیست
 که تا کسی مستحق این صفات نباشد و در مراتب کمالات و قرب منزلت ربانی از همه در پیش نباشد
 رسول خدا را و از ازمیان جمیع اصحاب و اقارب از برای برادری خود اختیار نمیکند زیرا که
 دوستی رسول خدا را از روی خواستن و هوای نفس نیست بلکه از حیث مناسب ذاتی و ارتباط صفاتی
 و قرب منزلت بجنب الهی است و هرگاه کسی در ذات و صفت بر رسول خدا امشب و اقرب
 باشد از دیگران و بشهادت رسول خدا از همه افزون باشد یقین است که با وجود او دیگری
 دومی بجز خدا نمی تواند بود **المعجم** روایت کرده **احمد حنبل** در کتاب فضایل
 است از ابن زبیر از قمی که گفت جمعی از اصحاب رسول خدا در راهی شاریع در مسجد رسول بود پس رسول
 رسول گفت سددوا هذه الابواب الا باب علی یعنی سدد و مسدود سازید این درها را غیر از آنکه
 از خانه علیت پس جمعی درین باب سخن کردند پس برخواست رسول خدا و بعد از حمد و ثنا گفت
 اما بعد فانی امست بسدد هذه الابواب غلیظ علی فقال فيه قایلکم والله ما سددت

شیا و لا فحشته و لکن امت بشی فاتبقتہ حاصلش آنکه ابا بعد از حمد و ثنای الهی برستی که من امر کردم
 مسجد و کردن این در را غیر در علی پس بنظم شد درین باب گویند شما بعد اتم که مسجد و دو کزدم من خبر
 را و کشدم چیزی را لیکن ما روز ششم با مرے پس متابعت کردم آنرا و در صحیح ترمذی
 روایت کرده از ابن عباس که گفت امر کرد رسول خدا ص بعد ابواب شارع در مسجد الالباب ص علی ص
و ابن مغازلی روایت کرده از خدیجه بن اسید غفاریه حدیثی مشبه این رسول خدا ص
 پیغام فرستاد بموسی ابو بکر و عثمان تا مسجد و گردانند ابواب شارع در مسجد را و علی را فرمود تا بزرگ
 خود باشد و چون بر رسول خدا رسید که جمعی دین باب سخنان میگویند اسفرت برخواست و بعد از
 خطبه فرمود و الله ما انخر جتم و لا اسکنته ان الله عزوجل اوحی الی موسی و اخیه ان
 تبوالق مکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبله و اقموا الصلوة و اقموا بیوتکم ان لا
 یسکن مسجده و لا یتکم فیہ و لا یدخله الا هو و من و ذریتہ و ان علیا منی بمنزلہ
 و ما روت من موسی حاصلش آنکه بعد اتم که بیرون کردم ایشان را از مسجد و ساکنان تمام علی را
 بدرستیکه خدای عزوجل بموسی و برادرش وحی فرستاد که بنا کنید از برای قوم خود بمصر خانه و بمکه
 خانه های خود را بقبه و بگردانید نماز و امر کرد بموسی تا ساکنان نماز و در مسجدش و گردانید که کجای کند در آن
 داخل شوند مگر بیرون و ذریه او بدرستیکه علی بن ابی طالب ص بیرون است از موسی و بکر روایت کرده
 از برادر ابن عازب موافق روایتی که از احمد بن حنبل تحریف یافت و حافظ ابو ذر که با اسفند
 در کتاب مناقب عباس روایت کرده از عبداللہ بن عباس که رسول خدا ص علی بن ابیطالب گفت
 ان موسی سئل الله ان یطهر مسجده و لا یمربہ جنب و لا یتکبہ الا هو و ذریتہ
 و انی سئلت الله ان یطهر مسجده و یجعله لک و لذرتک یعنی بدرستی که موسی
 طلب کرد از خدا تعالی تا پاک سازد مسجد او را و نگردد در جنب و و ذریت و ساکنان بگردانند در آن مسجد
 کسی را غیر خودش و بیرون و بدرستیکه من طلب کرده ام از خدای تعالی تا پاک سازد مسجد مرا
 و علال گردانند آنرا از برای تو و ذریه تو بعد از آن روایت کرده مشبه آنکه بعد از ام کردن مسجد
 ابواب ابی بکر و عمر و عباس و گفتگوی مردم در آن باب رسول خدا ص ابوالاس منبر رفت و گفت

ما اناسد دت ابو ابكر ولا انا فقت باب علي ولكن الله سدد ابو ابكر وفتح باب علي
 يعني من مسدود وگردد در راهي شمار و گشتادم در علي را وليكن خدا تعالي مسدود گردد و راهي شمار
 و گشتادم در علي را و در مصباح روايت شده از ابو سعید خدری كه رسوخندام گفت يا علي
 لا يحل لاحد ان يجنب هذا المسجد غري وغريك يعني اي علوه حلال نيت از براي احد
 كه جنب شود درين مسجد غرض من و تو روايت کرده احمد حنبل در مسند كه خواند رسوخندام علي
 را در غزاي طائف و رازگفت با و بطول انجاميد رازگفتن اسخفت تا انكه مرده داشتند و
 از صحابه انرا پس گفت قايي از ايشان تحقيق كه در راز كرد راز را امرو ز با ابن عمر رسوخندام رسيد
 اين سخن بر رسوخندام پس جميع كرد از نشان گروهی را بعد از ان گفت ان قايلا قال لقد
 اطال اليوم نحوي ابن عمه اما اني ما انتجيت و لكن الله انتجيه يعني بر رستيكه گوئيد
 گفت در راز كرد امرو ز راز را با ابن عمرش انگاه باشند و بدانند بر رستيكه من رازگفتم وليكن خدا
 رازگفت با و ابوعبازي و مناقب روايت کرده از جابر بن عبد الله مثل روايت احمد حنبل و
 مناقب اخذم و در صحيح ترمذي و در مصباح نيز روايت شده از رسوخندام كه در ان روز
 گفت ما انتجيت و لكن الله انتجاه تنبيه مخفي نيت بر صاحبان بصيرت دلالت كردن اين
 احاديث بر نهايت امتياز و قرب منزلت علي بن ابي طالب نسبت بخدا و رسول بحيثيتي كه عقل هر
 عاقل منصف را خرم بهم ميرسد كه با وجود اسخفت و گريه سزاوار مرتبه خلافت و ولايت است
 لمعجه چهارم احمد حنبل روايت کرده از عبد الله بن بريد و او از پدرش كه گفت رسول
 خير رايت را ابو بكر و داشت و بجانب كفار رفت و فتح ناكرد و برگشت و روز ديگر عمر رايت را برد
 و بجنگ رفت و او نيز فتح نكرده بازگشت و در ان روز بگردد از او و مشقت بسيار رسيد پس
 رسوخندام گفت اني دافع الولاية خدا الى رجل محبة الله و ربه و يحب الله و ربه و الله
 لا يجمع حتى يعقلم له يعني بر رستيكه من خواهم داد علم را فردا بكم و دوست ميدارد او را خدا
 و رسول و دوست ميدارد او خدا و رسول را بر نخواهد گشت تا انكه فتح شود و از براي او بعد از ان
 روايت کرده كه مردم در ان شب بيدار بودند و مذكور مي ساختند با خود كه آيا فردا از رسوخندام

که علم خواهد داد چون مردم صبح کردند و رسول خدا آمد و رفتند و هر کس را امیدان بود که با او خواهد داد
 آنگاه طلب کرد رسول خدا علی را در حالتی که از ارشتم داشت و آب دهن مبارک در چشم آنحضرت
 انداخت و لولوا باو داد و فتح نصیب نگذاشت اسلام شد و دیگر روایت کرده از سعید بن مسیب که رسول خدا
 در آن روز گفت لا عظیمین الا ایند رجلا یفتح الله علی یدیه یحبه الله و رسول الله یحب
 الله و سبیل الله تا آخر که گرفت رایت را و فتح شد و بطریق دیگر نیز روایت کرده و در
 روایتش از ابوهریره مذکور است که عمر گفت دوست ندارم من آثاره را اگر از روز و در بعضی از روایات
 احمد لیس بعد از نیز مذکور است یعنی نیت گریزنده و در صحیح مسلم و صحیح بخاری نیز روایت شده
 باسناد از سهل بن سعد که رسول خدا در روز غیب گفت لا عظیمین الا الله عدا رجلا یفتح الله
 علی یدیه یحب الله و رسول الله و یحبه الله و رسول الله بعد از این روایت کرده اند موافق آن
 اول احمد انکه آب دهن مبارک در چشم علی انداخت تا به شد پس رایت را باو داد و بعد از این
 زیادت دیگر نیز مذکور است و از طرق دیگر که بعضی نظریه بعضی دیگر از راه زیاده و نقصان امتیاز
 دارد نیز بخاری و مسلم روایت کرده اند و در جمع بین الصحاح الستة از صحیح ترمذی تیر و آ
 شده باسناد از سهل بن سعد مثل روایت مذکور از بخاری و مسلم و دیگر روایت کرده از سلمه بن
 احوح مشتمله امور مذکوره با حکایت قتل مرجب نیز در تفسیر تیره و هدیکم صراط مستقیم روایت
 کرده مشتمله بر روایت اول احمد با یادی مثل قتل مرجب و غیره و در آن مذکور است که بعد از
 رجعت عمر و فتح مکه زن اصحاب عمر را بچین نسبت میدادند و عاصم را و ابن مخاضی
 نیز روایت کرده باسناد از رسول خدا بعد از رجعت ابوبکر و عمر گفت لا عظیمین الا الله عدا رجلا یحب الله و سبیل الله
 یحبه الله و سبیل الله که این فلان یعنی سینه زنده ناگرم زنده است و بعد از این روایت کرده بنده
 چشم علی باب دهن مبارک آنحضرت و رایت بعلی دادن و فتح کردن و در دلائل النبوة
 و تاریخ طبری و حلیه حافظ ابو نعیم نیز مثل روایت ابن مخاضی روایت کرده و از طرق
 دیگر نیز ابن مخاضی روایت کرده امر خبیبر را در بعضی از آنها لیس قتل نیز مذکور است
 و ابن حجر در صواعق گفته که روایت کرده طبرانی از ابن عمر و ابی لیلی و عمر بن حصین

و روایت کرده هزار از ابن عباس که رسول خدا هم در روز خیمه گفت لا عطين الراية غدا ارجل
 يفتح الله على يديه يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله لکن از غدا فتح یفتح علیه
 جبرئیل عن یمنه و میکا مثل عن یساره بعد از آن ذکر کرده طبعیدن علی را و است با و داد آن
 و سایر اصحاب حدیث نیز روایت کرده اند که کثیری از آنها شش است بر فضایل بسیار اتفاق می بود
 از باب سیر روز اول رسول خدا هم علم را با بویگر داد و او بجانب حصن رفته منزه باز گشت در روز
 دوم نیز عمر از و رسول اگر دید بعد از آن رسول خدا فرمود لا عطين الراية تا آخر پس روز دیگر
 علم را بحضرت امیر المومنین داد و او بحضرت علم را برگرفته متوجه جنگ کفار شد و مر حرب را که سر کرده
 ایشان بود و در همه قابل عرب بشجاعت استنار داشت بضرر ذوالفقار بدو رخ فرستاد و بعد
 از آن حلقه در خیمه گرفته آن در عظیم را از جانب بر کند و بزوی خندق بل ساخت تا مسلمانان
 بر آن عبور نمودند و حصار خیمه در تصرف اهل اسلام درآمد و اسخفت در آن روز فرمود ما
 قلعت باب خيبر بقوة جسمانية ولكن قلعت به بقوة مربية یعنی برکندم در خیمه را بقوة جسمانية
 بلکه برکندم آن را بر و بقوة دانه **واخطبوا** در مناقب روایت کرده از رسول خدا هم
 که در روز فتح خیمه بعلي ابن ابیطالب گفت لولا ان يقول فيك طوايف من امتي ما قلت ان هذا
 في عيسى بن مريم لقلت فيك اليوم متفلا بحيث لا تمس على ملاء من المسلمين الا اخذوا
 من تراب رجلك وفضل طهورك ليستشفون به ولكن حبك ان تكون مني وان
 منك ترابي وانتم انتم مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي يا علي
 انت توهدي ديني وتقاتل علي سنتي وانت في الامم اقرب الناس مني و انتك غدا
 علي الحوض خيلفتي تدفع عنه المنافقين وانت اول من يرج علي الحوض وانت
 اول داخل في الجنة من امتي وان شيعتك علي منابر نوحيا حاصلش آنکه اگر این
 کسی گفته عايفة از امت من در حق تو آنچه را مضاري در حق عیسی بر مرهم میگفتند بر آینه میگفتم
 در حق تو او صافی چند که نمیکشتی بر چهره از مسلمانان آنکه بر پیدا شدند خاک پای ترا و باز آنکه
 آب وضوی ترا از برای تحصيل شفا و نجات ولیکن پس است ترا آنکه امتی از من بمنزله هرون از موسی

تا آخر مناقب روایت بخاری و مسلم و احاطت خواندم
 روایت کرده که رسول خدا را از در وقت لا عطين الراية
 لا عطين الراية غدا

الا که نیست پیغمبری بعد از من ای علی تو دین و ملت مرا بخلق خواهی رسانید و قتال خواهی کرد موافق
 دین و ملت من و قوی تر و دیکتر مردمان بمن و بدتر سختی که تو بر لب حوض کوثر خلیفه من خواهی بود
 و منیع خواهی کرد منافقان را از آن و تو اول کسی که وارد خواهی شد بر من در لب حوض کوثر و تو
 اول کسی که داخل می شوی در جنت از امت من و بدتر سیکه شیعه تو بر منبر می نوبز باشند در جنت
 بعد از من از تهمه این حدیث روایت کرده که رسول خدا فرمود و حبیب حبیبی و سلطان سلیمی و
 سرک سارک و علانیتک علانیتی و سرمدیه صدرا کسره صدرا و انت باب علمی و انت
 ولدک و لدی و علمک لعی و دهمک دمی و انت الحی معک و الحی علی تسامک
 و فی قلبک و بین عینک و الا یمان مخالط لکم و دهمک کمالا لطلحی و دمی ان
 الله عز و جل امرنی ان الیشک انک و عاتک فی الجینه و عدوک فی النار لا یرحم
 علی الحوض مبعوض لک و لا یغیب عنه محب لک حاصل آنکه جنگ با تو جنگ با من است و
 صلح با تو صلح با من است و سر تو سر من است و علانیه تو علانیه من است مافی الضمیر تو مافی الضمیر من است
 و تو باب علم و دانش منی و بدتر سیکه فرزند تو فرزند من است و گوشت تو گوشت من است و خون
 تو خون من است بدتر سیکه حق با حق بر زبان است و در دلت و در پیش چشم است و ایمان
 مزدوجت با گوشت و خون تو سخن که فخرها است با گوشت و خون من بدتر سیکه خدا بی خود جل امر کرد
 است مرا تا بشارت دهم ترا با آنکه تو و عترت تو در جنت خواهند بود و عدو تو در نار خواهند بود و در
 سخاوت بر حوض کوثر دشمن تو و غایب نخواهد شد از دوست تو و **احمد بن حنبل** در سنن
 کرده که رسول خدا در حق علی بن ابراهیم گفت و الذي نفسي بيد لا اله الا ان تقول طوايف
 من امتي فيك ما قالت النصارى في ابن مريم لعلت اليوم فيك مقالا **احمد بن حنبل** عمن
 المسلمين **احمد بن حنبل** التراب من تحت قدمك للابكة حاضل آنکه قسم آن کسی که جان من
 در قبضه قدرت اوست که اگر نمی گفتند گرو می چند از من در حق تو آنچو میگویند نصاری در حق
 عیسی بر آیه میگفتم امر و در شان تو سخن چند که نمیکند شسته بر جا و مهملین مگر آنکه تربید باشند
 خاک زیر قدمهای مرا از برای تهنیت و تبرک و **احمد بن حنبل** در مسند و فی در کتاب فردوس

و ابن معاذی در مناقب و اخطاب در مناقب روایت کرده که رسول خدا در حینکه قوم نضیب
 نزد آنحضرت آمدند فرمودوا لا یغنین الیکم رجلا منی یا گفت مثل نضیب فلیضرب
 اعناقکم و یسبن ذراعیکم و یلأخذن اموالکم حاصلش آنکه مسلمان شوید و الا خواهم فرستاد
 بسوی شما هر یک از من است یا مثل من است پس خواهد زد و گردن شما را با سیر می خواهد بر دوگان شما
 و خواهد گرفت اموال شما بعد ازین روایت کرده اند که عمر گفت بجزا قسم که نخواستم امارت را مگر
 از وز بس لذت میکردم سینه خود را که شاید بگویند این است آنگاه گرفت و دست علی را و گفت این است
و در مسند احمد بن حنبل و مجمع بین الصحاح گفته روایت شده که قریش جمع شدند نزد رسول خدا
 و گفتند یا محمد قوم ما تو لمحق شده اند آنها را ما از فرستادن بنجم شد رسول خدا بعد از آن گفت
 لتقنن یا معشر قریش اولی یعلن الله علیکم رجلا منکم المعلن الله قلبه لایمان یضرب
 رقابکم علی الدین حاصلش آنکه در گذرید ای قریش و الا خواهد فرستاد بشما خدایتای هر دو را از شما
 که امتحان کرده است دل او را از برای ایمان تا بزند گردن شما را بر سر دین و ملت بعد ازین گفته که
 پرسیدند یا رسول الله امکن البکر است گفت نه گفتند عمر است گفتند نه و لکن خالص النعل
 الحیجی یعنی علی بن ابیطالب که در آن وقت دو ال نعلین آنحضرت می دوخت و تقبلی روایت کرده
 در تفسیرش با شما که چون رسول خدا مراده بجزا از که نمود و علی بن ابیطالب را در که از برای
 و صایای خود و در امانتهای که نزد رسول خدا بود گذاشت و امر کرد علی را در شبی که بخار رفت در
 حالتیکه احاطه کرده بودند تشریف کن خانه رسول را تا بر فراش آنحضرت بجاوید بعد ازین گفته که پس
 علی چنین کرد پس فوجی کرد خدا تعالی بجزا و میکائیل که من در میان شما عقد اخوت بستم و گردانید
 عمر کی از شما را در از گردنم دیگر است اکنون که ام یک از شما ایثار میکند حیات خود را بر برادر
 خود پس اختیار کرد بر دو حیات خود را و بیک بر دیگری بدل حیات کردند آنگاه خدایتای و عیالین
 فرستاد که چرا شما مثل علی بن ابیطالب نباشید که من در میان محمد و او عقد موافات بستم و او بر
 جای محمد خوابید و من خوابید جان خود را فدای او نماید اکنون بر دیدن علی بن ابیطالب و او از شما
 نگاه دارید پس بر دو فرد آمدند و جبرئیل علیه السلام آنحضرت نشست و میکائیل بر جانبی او و آنگاه

جبریل گفت پنج من مثلک یا بن ابیطالب بیاهی الله بک المملکة حاصلش کنو مبارکباد ترا
ای علی بن ابیطالب گیت مثل تو خدا تعالی بسبب جوانمردی و اخلاص تو با ملائکه مبارات میکند پس
در حالتی که رسول خدا صبحه مرتبه بود فرستاد خدا تعالی در شان علی بن ابیطالب و من الناس
من یشی نفسه ابتغاء مرضات الله یعنی از مردمان کسی هست که سیغ و ستد نفس خود را از برای
طلب رضا و خوشنودی خدا تعالی و **احمد حنبلی در مسند و اخطب** در مناقب نیز روایت کرده
اند از ابن عباس حدیثی در فضایل علی بن ابیطالب مشتمل است که ابن عباس گفت فروخت علی نفس
خود را و پوشید لباس رسول خدا را بر جای انحضرت خوابیده شمرگین پیداشد که رسول خدا صبح
پس آمد ابو بکر در حالیکه علی خوابیده بود و چون پیداشت که نبی است گفت یابنی ادر علی کجاست گفت
در سبک رسول خدا صبحت بر میمون رفت پس ابو بکر رفت بجانب بر میمون و دریافت نبی را
علیه چون محبت خدا و رسول کسی از راه خوبی ذات و صفات و شایستگی اعمال انکس است و جان
خود را فدای رضای خدا کند کاشف از فوط اخلاص و ایمان بخدا و رسول است پس تا می باید که در علم
بنی در حق کسی خبر دهد که خدا و رسول او را دوست میدارند و صاحب ان اخلاص و فتوت باشند
مستحق خلافت و امانت است یا دیگران و از روی انصاف باید دید که اینچنین اخلاص و فتوت که ملائکه
از عهده ان بر نتوانند آید چه جای شکر در که ام یک از اصحاب غیر علی بن ابیطالب موجود بود و تا توانا
بر انحضرت میشی گرفت اسحق صاحب این مروت و اخلاص و قرب الی لایق مرتبه و ولایت است نه آنکه
در جمع عاقد حضور و دست و دشمن رسول خدا را و اگر داشته خود بچون نامردان عالم عاقد قرار را
فور عظیم دانند **لعمریه** روایت شده در جامع ترمذی و جمع من الصحاح و سنن ابی داود
و مناقب اخطب و مناقب ابن مغازی و مصابیح از انس ابن مالک که گفت بود نزد رسول خدا
مرغ بخت پس رسول خدا گفت اللهم انی بأحب خلقک الیک یا کل معی یعنی خداوند امی من
کسیکه محبوب تر من خلق است نزد تو تا بخورد با من این مرغ را و **احمد حنبلی در مسند** روایت کرده
است از سفینه غلام رسول خدا که گفت آورده شد برای رسول خدا دو مرغ پس گفت رسول خدا
اللهم انی بأحب خلقک الیک و الی رسولک پس آمد علی بن ابیطالب و تناول نمود مرغ را با

رسول خدا و این حدیث را جمهور محدثین هر دو فرقه بطریق مقدره روایت کرده اند و بعضی
 روایات ابن مغزیه و الخطیب از انس منقولست که چون رسول خدا این دعا را فرموده بنی
 بن ابی نابت آمد و اذن دخول طلبید و چون من امیدوار بودم که شاید مردی از انصار این
 قضیلت ممتاز کرد و او را انعم شفی هست پس باز گشت علی و بزرگ مرا حبیب بخود و باز او را برگردانید
 و در مرتبه سیوم نیز میخواستم مثل بار اولی دو دو م او را برگردانم پس شنیدم رسول خدا مکان
 را پس خواند او را و آنحضرت گفت یا علی چه بود ترا که دیر آمی آنحضرت گفت دو بارش از من آمی
 و انس مرا باز گردانید بعد از این انس گفت که رسول خدا مرا گفت که ترا چه برین داشت من گفتم
 که محبت تو هم یعنی انصار برین داشت و **ترندی** در صحیحش روایت کرده از رسول خدا
 که در و تنبیه علی را بجای فرستاده بود میگفت اللهم لا تمتنی حتی تنبی علیا یعنی خدا یا برین
 مرا تا آنکه بنای بمن علی را و در مسند احمد حنبل و کتاب فضایش و مناقب اخط خازم
 روایت شده از رسول خدا که گفت ان السعید کل السعید حق السعید من احب علیا فی
 حیاته و بعد موتة حاصلش آنکه بر سیکه سعید کامل و سعید حقیقی آنست که دوست دارد علی را
 هم در زمان حیات و هم بعد از موتش و در صحیح مسلم و صحیح ابی داود و صحیح ابن ماجه
 و مشکوٰۃ روایت شده از علی بن ابیطالب که گفت و الذی فلق الحجاب و غر الشفة لعل البقی
 الا می الی ان لا یخفی الامون و لا یغضن الا منافق حاصلش آنکه قسم بکنی که شکسته است
 دانه را و خلق کرده است آن را که عهد کرده و قرار داده با من بنی که دوست ندارد مرا مگر مؤمن
 و دشمن ندارد مرا مگر منافق و ابن عبد البر در کتاب استیجاب باین مضمون آورده که در دست
 کرده اند لطاف از صحابه که رسول خدا علی را گفت لا یحبک الا مؤمن و لا یغضک الا
 منافق و علی میگفت و الله انه لعهد الله الی امی الی انه لا یخفی الامون و لا یغضن
 الا منافق و احمد حنبل در سند روایت کرده از علی بن ابیطالب که گفت عهد الله الی
 انه لا یحبک الا مؤمن و لا یغضک الا منافق و مگر روایت کرده از ام سلمه که روایت
 علی بن ابیطالب را گفت لا یغضک مؤمن و لا یحبک منافق و در صحیح بخاری

نیز از ام سید بهین مضمون روایت شده و در صحیح ابی داود و جمع بین الصحاح المستدرک
 و صحیح ترمذی از ابو سعید خدری روایت شده که می گفت پیش از ختم منافقان را بدشمن داشتن این
 علی را و این تخریص در موافق روایت کرده از طبرانی از ام سلمه که رسول خدا گفت من احب علی
 فقد احبنی و من ابغض علی فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله یعنی هر که دوست
 دارد علی را این تحقیق که دوست داشته ام هر که دشمن دارد علی را این تحقیق که دشمن داشته ام و هر که دشمن
 دارد مرا این به تحقیق که دشمن داشت خدا را و **احمد حنبلی** در مسند روایت کرده از ام سلمه که رسول خدا
 گفت من سب علیا فقد سبنی یعنی هر که تندی را نما سب گفت پس به تحقیق که مرا سب کرده است و این
 حجر در موافق از حاکم نیز روایت کرده و همچنین الخطیب از زم در مناقب نیز در موافق روایت
 شده از بنابر از سعد بن ابی وقاص که رسول خدا گفت من ادعی علیا فعدا اذانی یعنی هر که برخیزد
 علی را پس تحقیق رنجانیده است مرا و دیگر روایت کرده از طبرانی و حاکم از ابن مسعود که رسول خدا
 گفت النظم لعلی عبادته و **احمد حنبلی** در مناقب نیز بهین مضمون روایت کرده و **احمد**
حنبلی در مسند روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا گفت من احبک فقد احببت حبیب
 حبیب الله و عداوک عداوک و عداؤی عداو الله الاول لمن اغضبت بعدا و **مکر** از عمر
 که رسول خدا علی را گفت طوبی لمن احبک و صدق فیک و ویل لمن ابغضک و کذب
 فیک یعنی خوشا کی که دوست دارد تو را و راست گوید در حق تو و وای بر آنکه دشمن دارد تو را
 و دروغ گوید در حق تو **تفسیر** بر صاحب انصاف پوشیده نیست که هر که احب خلافت باشد نزد خدا و هر
 مومن باشد و عداوت او عداوت باشد و رسول باشد و سبش سب رسول خدا باشد و صی
 و خلیفه رسول خدا می تواند شدند و دیگر به عجب دارم از آنکه این حدیث متواتر المعنی در جمیع کتب
 معتبره ایشان مذکور است و معجزه اش مثل معاویه ملعون را که انواع دشمنی از او نسبت بامیر المومنین
 و سایر اهل بیت رسید از خلفا میدانند و او را حضرت خال المومنین می نامند و میگویند در انچه
 کرده مثل است لغو زبانه من بده الاعتقادات خذلهم اعد فی الدنیا و الآخرة **معتمد**
احمد حنبلی روایت کرده در فضایل که رسول خدا گفت انا مدینه العلم و علی بابها

و در روایت دیگر واقع شده **انادار الحکمة و علی بابها و در میان** این منازلی خطیب
 خوارزم روایت شده از ابن عباس که رسول خدا گفت **انامدینة العلم و علی بابها** فمن اذاد العلم
 فلیات الباب **و در کتاب مصابیح** نیز همین مننون روایت شده **ابن منازلی** روایت کرده از
 جابر بن عبد الله انصاری و علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت **انامدینة العلم و علی بابها** فمن اذاد
 العلم فلیات الباب **و ابن حجر** در صواعق روایت کرده از ابن باز و طبرانی در اوسط از جابر بن
 عبد الله که رسول خدا گفت **انامدینة العلم و علی بابها** و **حاکم** روایت کرده از علی بن
 که رسول خدا گفت **انامدینة العلم و علی بابها** فمن اذاد العلم فلیات الباب **و در**
 روایت کرده از علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت **انادار الحکمة و علی بابها** از غریب
 انکه ابن حجر در صواعق بواسطه فضیلت خلقی ثلثه در برابر این حدیث متواتر روایت کرده از
 و علی بابها و از ابن عساکر جامع سدره بصیرت شش گشته بیج ملاحظه کرده که شهر اسقف نجی با
 در رسول خدا هرگز منکلم بن چنین سخنان نمی کرد و او در شیعه را اگر گویند فلان شهر اسقف
 دارد البته حل بر سخنی خواهد کرد و این مرد میجوید انکه حدیث مذکور دال است بر فضیلت خلق
 ثلثه جزم نموده که عثمان اسقف شهر علم است **احمد حنبل** در مسند و **یهی** در صحیحش روایت
 کرده اند از رسول خدا که گفت من اذاد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی عرفه
 و الی ابراهیم فی حمله و الی موسی فی فطنته و الی عیسی فی نهاده فلینظر الی علی
 ابن ابیطالب یعنی هر کس بخواند بید آدم را در علمش و نوح را در عزمش و ابراهیم را در حملش و موسی
 را در فطنتش و عیسی را در زهدش پس باید که نظر کند بعلی ابن ابیطالب **و در روایت دیگر** یحیی
 واقع شده من اذاد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقیه و الی ابراهیم فی حمله
 و الی موسی فی هیئته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب **و احط**
 خوارزم در مناقب **و بغوی** در صحاح روایت کرده اند از ابی السحر که رسول خدا گفت
 من اذاد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحیی بن زکریا فی فهمه

و الی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابیطالب و ابن معاذ بن
 سنان روایت کرده باینکه از انس بن مالک که رسول خدا گفت من اراد ان ینظر الی علم آدم
 و فقه نوح فلینظر الی علی بن ابیطالب و **تجلی** در تفسیر و جمعی کما فی تفسیر روایت کرده اند
 که مراد از من عهده علم الکتاب در آن قتل گشتی یا الله شهید آئینی و بدینکه و من عهده علم الکتاب
 علی بن ابیطالب است ظاهر معنی آیه آنکه گویا محمد شهادت میان من و شما خداست و آنکه نزد او است
 و **تجلی** و **تجلی** مثل تعلی و احدی و غیر ایشان حافظ ابو نعیم در کتاب
 روایت کرده اند که مراد از اذن و اعنه علی بن ابیطالب است و قاضی عضد در موافق اقتضا
 کرده و گفته که بر روایت اکثر مفسرین این آیه در شان علی بن ابیطالب است و این آیه در سوره السجده بعد
 از ذکر احوال قوم نوح و اقصیت و حاصل ظاهرش باز عایت ماقبل این است که حال آنکه بر قوم نوح اجرا
 کردیم از اگر قناری کا فران و رسیدگی مومنان برای آنست که خلق را فتنه شود و نگذارند ان پند
 را گوش نگذارند و بیا گیرند **تجلی** بر عاقل بصیر پوشیده نیست که لایق مرتبه ولایت کسی است که باب
 مدینه علم خیر المرسلین و متصف بصفات جلیله انبیای بزرگوار باشند و دیگری چون کسی از عهده حصر
 فضایل علی بن ابیطالب بر نمیتواند آید خاک روایت کرده اخف خوارزم از رسول خدا گفت لولا
 ان الغیاض اقلح و البحر مداد و البحر حساب و الا کانت کتاب ما احصوا فضایل علی بن
 ابیطالب لهذا این حدیث مشهور مانده که علامه معتمد ایشان مثل ابن معاذ بن و ابن مردویه و اخف خوارزم
 نیز روایت کرده اند احتضار می نماید و ولایت کرده اند از عامر بن و اند که گفت حاضر بودم و خود شنیدم
 که علی بن ابیطالب در روز شوری با صاحب شوری میگفت اکنون من بر شما جمعی تمام میکنم که عورت عجم
 تا و بر تفر او نباشند بعد از ان فرمود انشد که یا الله ایها النضر جمیعاً افیکم احداً و بعد ائنه
 قبل قالوا اللهم قال فانشدکم بالله هل فیکم احداً له اخ مثل بعض الطیار فی البجۃ مع
 الملكة قالوا اللهم قال انشدکم بالله هل فیکم احداً له عم مثل عی حمزة اسد الله و
 اسد الرسول سید الشهداء غایت قالوا اللهم قال انشدکم بالله هل فیکم له
 نروجه مثل زوجتی فاطمة بنت محمد صلعم سیدة نساء اهل البجۃ غایت قالوا اللهم

قال انشدكم بالله هل فيكم احد له سلطان مثل سطحي الحسن و احسين سيدي شيك
 اهل الجنة غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد ناجي رسول الله
 صلعم عشر مرات قد يم بين يدي بخواه صدقة قبلي قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله
 هل فيكم احد قال له رسول الله صلعم من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم اال من والى
 وعاد من عاداه ليسلم الشاهد الغائب عنك قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد
 قال له رسول الله اللهم اتقني يا حب الناس اليك والى واشد هم لك حيا ولى حيا اكل مني
 من هذا الطين فاثاه واكل معه عنك قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد
 قال له رسول الله لا عطين الراية ^{رسوله} عدا ابرجد ^{حياته} ويحبه الله ورسوله لا ينجر
 حتى يفترقه الله على يده اذ يرجع عنك من غير عيب قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل
 فيكم احد قال له رسول الله فيه لينة وليعة لشقن ولا يعثن اليكم جدل نفسه كسيف
 وطاعته كطاعتي ومعصيته كمعصية ليقلكم بالسيف عنك قالوا اللهم لا قال فانشدكم
 بالله هل فيكم احد قال رسول الله كذب من زعم انه يحبني ويغض هذا عنك قالوا اللهم
 لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد سلم عليه في ساعة واحد ثلثة الاف من الملكة
 منهم جبريل وميكائيل واسرافيل حيث جئت بالماء الى رسول الله من القليب عنك
 قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد يودي به من السماء ولا سيف الا
 ذو الفقار ولا فتى الا على عنك قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد
 قال له جبريل هذه هي المواساة فقال رسول الله انه مني واثامنه وقال جبريل
 وانا منكم عنك قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد يقا تل الناكثين و
 القاسطين والمارقين على لسان النبي عنك قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل
 فيكم احد قال له رسول الله صلعم في قاتلت على نذير الاقران وققات على تاويل القرآن
 عنك قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد ردت عليه الشمس حتى
 صلي العصر في وقتها عنك قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد امرا

رسول الله ان ياخذ براءه من ابى بكر فقال له ابى بكر يا رسول الله نزل في شئ
فقال انه لا يودنى عنى الا على غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم
احد قال له رسول الله لا يحبك الا مومن ولا يبغضك الا كافر في غيرى قالوا
اللهم لا قال فانشدكم بالله اتعلمون انه امر سيد ابى بكر وفتح بابي فقلتم في ذلك
فقال رسول الله انا ما سددت ابى بكر ولا انا فتحت بابه بل الله سد ابى بكر
وفتح بابه غيرى قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله اتعلمون انه ناجا في يوم الطائف
دون الناس فاطال ذلك فقلتم ناجيا ه دوننا فقال ما انا انتجته بل الله انجاه غيرى
قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله قال الحق مع على و
على مع الحق يدور الحق مع على كيف ما دار قالوا اللهم نعم قال فانشدكم بالله
اتعلمون ان رسول الله قال اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي
لن تضلوا ما انتم متسكن بهم ولن يفترقا حتى يردا على المحوض قالوا نعم قال فانشدكم
بالله هل فيكم احد وقرى رسول الله من المشركين بنفسه واضطجع في مضجعه
غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد بارز عمرو بن عبدود
العامر حيث دعاكم الى البارز غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم
احد انزل الله فيه اية التطهير حيث قال انما يريد الله لذهب عنكم الرجس
اهل البيت ويطهركم تطهيرا غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم
احد قال له رسول الله انت سيد العرب غيرى قالوا اللهم لا قال فانشدكم
بالله هل فيكم احد قال له رسول الله ما سئلت الله شيئا الا اسألت لك مثله غيرى
قالوا اللهم لا چون اكثر فضايلى كدر حديث ذكر كوراست پشتر برك در مقام خود ذكر كوراست بهزار
سبيل تفصيل متعرق ترجمه كشته اشاره به بعضى از امور غير ظاهر سيما ذكر قوله فانشدكم بالله يعنى قسم
سيد پشمار اسجد اقله بين يك بخنده صدقه بمجل اين امر روايت جمهور مفسرين هر دو فرقه كوراست
چون اخلاصى صحابه بار سوختن امر از بسيار ميگفتند و ان حضرت را از كثرت مجلس و سخن بسيار نشن

خوش می آمد و حیایان می شد که پیش از طلوع می شد که ایشان را مانع نشود و لهذا نازل شد آیه یا ایها
 الذین امنوا اذنا جئتم الرسول فقد موافقین بیکم صدقه حاصل ظاهر شد آنکه آن
 کسی که ایمان آورده اید چون مناجات کنید و زار گوید بار رسول الله باید که پیش از از گفتن
 صدقه بدید پس همه اصحاب ترک مناجات و مناجات بار رسول اگر دند بعضی از راه فقر و جمعی از
 راه خست و بخل و حضرت امیر در آنوقت یکدیگر را ملا داشت آن را بدید در هم بغر وخت و بدید دفعه
 هر بار در جمعی بصدقه میداد و بار رسول خدا را از میگفت و تا حکم این آیه باقی بود بغیر از امیر المؤمنین
 کسی بار رسول خدا را از گفت تا آنکه برای سر زدنش صحابا آیه الشفقتهم ان تقد موافقین بیکم
 صدقه نازل شد و حکم آیه بخوبی منسوخ گشت و حاصل ظاهر آیه آنکه آیا ترسیدید که پیش از
 مناجات بار رسول خدا صدقه بدید و لهذا حضرت امیر فرمود که در قرآن آیه هست که بغیر از
 هیچکس بان عمل کرده است و بنی دلیعه بعین مهاد بر وزن سفینه قبیل المیت از قبایل یمن قلب
 بقاف بر وزن فحیل یعنی چاه و محل خبر قلب بر وایت انطب خوارزم آنکه در شب بر روی کوه
 اصحاب گفت که گیت از برای ما آب بیاید پس برخاست علی بن ابیطالب و مشک را بر دست
 بر سر چاهی عسقی آمد و مشک را بر آب کرد پس خدا تعالی و جی فرستاد و بجهنم و سیکانیل
 و اسرافیل که بیار می محمد و لشکر او بر وید و ایشان با ملک دیگر فرود آمدند و در آن اثنا بر سر
 چاه بر علی ابن ابیطالب گذشتند و بران حضرت همه ایشان سلام کردند و بر وایت فریقین در جنگ
 احد و وقتی که اصحاب کریمه بودند و حضرت امیر بر رسول خدا ایستاده بود و از هر طرف که
 فوجی از مشرکان قصد رسول خدا میکردند بغرب و از الفقار ایشان متفرق می ساخت چیل
 نازل شد و میخواند لافقی الاعلی لاسیفا لاذ الفقار بعد از آن گفت بار رسول الله تعجب میکنند ملک
 از جافتن علی از برای تو و چون مواساة بال یعنی از مال خود بهماری میکی کردن متعارفست چیل
 گفت هذه هي المواساة فیض نیست مواساة که کسی بجان بهماری کند ز آنکه از مال خود دیگر
 را بهره مند سازد و بر وایت متواتر بر دو فقره رسول خدا یعنی ابن ابیطالب فرمود تو مقام
 خوابی کرد و با کشین و مار قین و قاسطین و مراد از نا کشین سپاه جمل است که بر سر کردگی عایشه

و علمه و زبیر با حضرت امیر مومنان جنگ کردند و چون ایستادند و بیعت امام بحق را نخواستند رسول خدا
 این اسم را بر آنها جاری ساخت و مراد از قاسطین معاویه اصحاب اوست که از حق عدول کردند و
 با آنحضرت که خلیفه و وصی رسول خدا بود قتال کردند و قاسط یعنی عدول کننده از حق است چنانچه خدا تعالی
 فرموده و اما القاسطون مکانوا بجهنم طبا و ادا از عارقتن خوارج هر دو انست که رسول خدا از حق آنها دور
 بمقتن من الدین کما یبق السهم من الیمیه یعنی بیرون میجهد از دین نجی که تیر از کمان بی
 جهد و حکایت رد شمس در کتب فقیهین مذکور است و موافق بعضی از روایات ابن مغضالی این است که
 وحی نازل شد بر رسول خدا و حالیکه سر مبارکش در کنار علی بود پس علی ابن ابیطالب بواسطه آنکه سر
 رسول خدا در کن داشت غلظت نمرد تا آنکه غروب کرد و آفتاب پس رسول خدا گفت اللهم انک ان
 علی علی طاعتک و طاعة رسولاک فارد و علیه الشمس یعنی خداوند اگر علی بطاعت تو و
 و قد رسول تو بوده است پس باز گردان از برای او آفتاب را تا آنکه از مغرب طالع شد تا علی ابن ابیطالب
 نماز عصر کرد و بعد از آن غروب کرد **مبحث** در تفسیر با فضیلت امیر المومنین بر هر صاحب
 قدرت مستقیم پوشیده نیست که یکسکه از جانب خدا و رسول باین همه فضایل که مذکور شد ممتاز باشد
 اکمل و افضل جمیع اصحاب است و اعظم است در ارج و اقرب است نزد خدا تعالی و انکارش
 محض تکبر است و نیز هر که از حالات آنحضرت فی السجده اطلاعی باشد به یقین میداند که بعد از
 رسول خدا در جمیع کمالی از کمالات احدی رالاف همسر بی با آنحضرت بمنزله اولاد در علم برابر است
 مستحق ظاهر است که آنحضرت اعلم الناس بود و این اصحاب در جمیع مسائل مشکله با آنحضرت رجوع میکردند
 و حکما از کلمات و خطب آنحضرت استفاده حکمت نظری و عملی کرده اند و میکنند و فقها و مغتربین
 جمیع فرق اسلامی با امام جعفر صادق ^{علیه السلام} میفرمودند یا بن عباس و این بر دو از آنحضرت تعلیم گرفته
 اند اما بن عباس خود بلا واسطه نشد آنحضرت بود اما امام جعفر صادق علیه السلام زیرا که او از
 پدرش امام محمد باقر علیه السلام استفاده نموده و او از پدرش امام زین العابدین و او از پدرش
 امام حسین و او از آنحضرت تعلیم گرفته بلا واسطه و هر کس تامل در خطب پنج البلاغه کند میداند که جمیع
 مسایل حقه طبیعی و الهی در آنها مندرجست با نهایت وضوح و جمیع مشکله از مستقره و اشاعره منقذی

در تعلیم عبدالعزیز بن محمد بن حنیفه و او با آنحضرت ارادت یافته بود و اسطوخودوس را نیز او را
 با بوالسود تعلیم فرمود با اتفاق و علم فصاحت نیز از آنحضرت آموخته و بعد از جمیع ضعیفای خطب آنحضرت
 را فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق گفته اند و کمال صوفیه نیز حقه خود را با آنحضرت میرسانده و آنجا
 علوم غریبه نیز همه خود را با آنحضرت منسوب میسازند و از فیض کتاب جعفر و جامع که بر دیات متواتر
 علمای اهل بیت از آنحضرت است و مثل است بر علم اولین و آخرین بهره مند گشته اند و جمیع که نزد اهل
 خلاف معتبرند نیز برین اعتراف نموده اند **میر سید شریف** در شرح موافقت و در بحث تعلق
 علم و احوال معلومین چنین گفته بدستیکه جعفر و جامعه دو کتابند از علی بن ابیطالب و تحقیق که ذکر شده
 در آن دو کتاب بظهر یقین علم حروف و حروفی که حادث میشود تا انقضای عالم دانائی که معروضند
 از اولاد او میدهند آن دو کتاب را و حکم میکنند از روی آن دو کتاب و در کتابت قبول عهدیکه
 علی بن موسی از رضا مامون نوشته مذکور است که تو شاختی از حقوق ما آنچه را بیکدیگر آن تو نشاختی
 پس من بقیه کم کردم عهد ترا لیکن جعفر و جامع دلالت میکند بر آنکه این عهد تمام نخواهد شد و بعد ازین
 گفته که مغایر با نصیبی از علم حروف هست و منسوب میسازند در آن علم خود با ابا بیت و من دیدم در
 شام نظمی که در آن بسبیل رفر اشاره شده بود با حوال ملک مصر و ششیدم که آن نظم مستخرج است از
 دو کتاب تائید احوال و مضمون کلام میر سید شریف و **ابو اسعد الدین** در شرح مقاصد
 در مجتبی امامت نیز گفته که امام علی بن موسی رضا در آخر آنچه در پشت عهدنامه مامون نوشته بود این
 بود که جعفر و جامعه دلالت میکند بر ضد عهدی که تو کرده بعد ازین گفته که الحال این عهدنامه موجود
 است در مشهد رضوی مدخر اسان و بر متبع ظاهر است که اخبار بیغیبات آنحضرت از حد و حصر
 متجاوز است مثل خبر دادنش زوال ملک بنی امیه و ظهور دولت بنی عباس و آمدن سپاه سر
 و منقول و زوال دولت بنی عباس و مثل خبر دادن از شهادت شدن خود از این لحظ و از شهادت
 شدن امام حسین در کربلا و از شهادت بنی امیه قاتل آنحضرت و خبر دادن از گداز شدن خوارج از
 نهر و خبر دادن بمصلوب شدن رشید مجری که از خاصان اصحاب آنحضرت بود بعد از مدتی
 بر دست دهر و دمای او و خبر دادن از حجاج و افغانش و از گشتن کمال این زمانه

که از خواص آنحضرت بود برست آن نایابک و خبر دادن از مصدوب شدن میثم غلام آنحضرت و بمیثم
 نمودن نخلی که او را بران بردار کشیدند و خبر دادن از کشته شدن قهر و خبر دادن بمیثم بران
 بن عازب تا زمان کشته شدن امام حسین و یاری کردن بر او و غیر اینها از آنچه در کتب معتبره
 بر دو فرقه روایت شده **و در کتب معتبره** بروایات متعدده واقع شده که آنحضرت بر
 منبر میگفت سلوئی آن تفقد و فی یعنی بر سر سید از من میس از آنکه مرا نباید و بعد از این میفرمودند
 چیزی که شما از من پرسید من از آنجا که هست ندانم **و در صحیح مسلم** روایت شده که آنحضرت
 بر منبر فرمود بر سر سید از کتاب خدا برستی که نیست آیه از آیات قرآن که اگر آنکه میدانم که در کجا نازل
 شده و بر سر سید از قهقرا نسفت فتنه که اگر آنکه میدانم پیشتر و از او میدانم اکنون تا که در آن فتنه میگذشت
احمد بن حنبل روایت نموده و در مسند که بنود از اصحاب رسول خدا ام احمدی که سلوئی گوید بر علی بن
 ابیطالب و دیگر روایت کرده در مسند از سعید بن سبک که عمر بن الخطاب پناه میداد و بعد از آنکه
 حل از آن علی بن ابیطالب بنشینده بود و چرا چنین نباشد و حال آنکه از او آن طفولیت تا او آن جلالت
 خیر المرسلین با نهایت حفظ و ذکا و حدس صایب همواره در خدمت رسول خدا می بود و همیشه از آنکه
 تربیت می یافت و آنحضرت نهایت سعی و اتمام در ارشادش بجای آوردند و لهذا عرفان و شجرت
 رسید و بود که میفرمود لو کشف الغطاء ما انزلت یقینا ما صلت انما اینان بر من حقیقت
 امر روشن است که اگر پرده حجاب از دین بر خیزد در ایمان من نیفراید **و دیگر** در زهد بحکیم از اهل
 حضرت مکتوفیت که غیر رسول خدا در ترک دنیا و گذشتن از لذت آن مثل علی بن ابیطالب نبود
 که همیشه بدینا خطاب میکرد و میگفت ترا سه طلاق داده ام و پیوسته سرانبان آنان جورا که خوار گشت
 بود و هر یک که مباد احسین در آن روغن یا چیزی دیگر که فی الجمله لذت بخشند داخل گشتند و همیشه
 نشن بود و بغلیں از لایف می پوشید و خود لباس پاره شده خود را می دوخت و بعد همیشه خود را
 از لایف میکرد **و دیگر** در عبادت با اتفاق همه بغیر رسول خدا کسی از آنحضرت عابد تر نبود و استقامت
 در عبادت بمرتبه بود که در عین نماز یکبار از جسد مبارکش میکشیدند و خبر داری نمیشد و از زیاده
 سجود و زمین منورش مثل سینه نشسته شده بود و همه کس ادب نماز شب و دعا و مناجاتها را

از آنحضرت کس کرده اند و حاضرین در اخلاص این بود که فرموده و الله ما عبدتك خوفا من نار
 ولا شوقا الي جنتك ولكن رايتك املا للعبادة فعبدتك حاسلش آنکه بجزا اشم که عبادت
 نکردم ترا از ترس دوزخ و نه از خواهش بهشت و لیکن چون ترا مستحق عبادت یافتیم عبادت کردم و **و**
 در شجاعت با جماع جمیع فرق اسلام از همه است اجتماع بود و در تمام اقطار و بلاد بر آنحضرت مثل منبر نبوی
 و در کثرت جهاد و قتل مشرکین بکس مثل آنحضرت نبود و هر کس از غزوات آنحضرت فی الجمله واقف
 باشد می داند که این سخنان و قدرت ربانی است نه جسمانی در واقع کسیکه جبرئیل در شانش کافری
 الا علی لا سیف الا اذ و الفقل نخواهد در رسول خدا در وصفش بگوید لضربة علی یوم خندق
 افضل من عبادة الثقلین که ای ایا که در شجاعت و قوت و برابری تو آنقدر و لهذا در کتب اخبار
 روایت شده از عمر و حسن و بصره که در حق آنحضرت گفته اند لو لا سیف له لما قام عمی الاسلام
و دیگر در سخاوت نزد همه کس مسلم است که آنحضرت اسخی از جمیع امت بود و در جان بخشی آن
 داشت که در شانش نازل شد و **و من الناس من شری نفسه ابتغاء مرضات الله و شری**
نفسه نیز بر عالمیان روشن است آنحضرت که ام شرافت زیاده از این عم رسول خدا و زوج فاطمه
 زهرا علیهما السلام بودن مقصود است و **و یحیی** در هر صفتی از صفات کمال احدی از امت با آنحضرت
 برابری نمی تواند کرد و این بر مطلقین احوال و احوال بسیار ظاهر است پس ظاهر شد که آنحضرت
 افضل امت است و هر گاه افضل باشد خلیفه و جانشین رسول خدا آنحضرت خواهد بود زیرا که تقدیم
 مفضول بر فاضل قبیح است **عقلا اصل دوم** در ذکر برخی از مطاعن داله بر سلطان امامت
 خلفای نموده مشتمل بر چهار تذکره **تذکره اول** در مطاعن مشتمل که از این جمله مختلف هر سه از
 جیش آسامه و بیان این امر بر سبیل اجمال آنکه با اتفاق ارباب سیر و فقیهین حضرت رسول خدا و ائمه
 قریب بر حجت آسامه بن زید را امیر گردانید بر ابو بکر و عمر و عثمان و جمعی کثیر از صحابه و انصار و حکم
 فرمود تا بجانب فلسطین بغیر از وند به سر داری آسامه و تا یکدیگر بلوغ نمود در بیرون رفتن ایشان
 از مدینه و مطابق روایت رئیس متکلمین ایشان محمد شهمستانی در کتاب ملل و نحل و روایت میر سید
 یحیی از آمدی امام شیوای ایشان در شرح مواقف و غیر ایشان از علمای مورخان مفسرین

لعن الله من تخلف عن مجلس أسامة يعني منت كن د خدا بر کسیکه تخلف کند از لشکر اسامه ایشان
 هر سه بیماری انحضرت را بهانه ساخته از جیش اسامه تخلف نمودند که مبادا بعد از رفتن ایشان خلافت بعلی
 ابن ابیطالب قرار گیرد و با آنکه بر همه ظاهر بود که انحضرت بمقتضای آیه شریفه و ما یطلق عن الحق
 هو الا وحی بوحی بر چه میفرماید بوحی بانی است و همه کس را مورد بطاعت آن پس جمیع که امر رسول خدا
 نشنوند و کسی او را عمل نکنند یقین است که صلاحت بی غیر آخر الزمان ندارند و نیز ظاهر است که اگر رسول خدا
 بخلافت یکی از این سه راضی می بود در چنین وقتی ایشان را بیرون رفتن از مدینه امر نمیفرمود
 و آنها را تابع اسامه نمیکرد لیکن چون انحضرت بر مافی الضمیر ایشان اطلاعی داشت آنها را بر حق با اسامه
 مامور ساخت و علی بن ابیطالب را نزد خود در مدینه نگاه داشت تا از باب شعور را متحقق شود که آنها قابل
 خلافت نیستند و مگر کفر ایشان چه با اتفاق جمیع امت این سه بعد از مدتها که کافر بودند و بت می پرستیدند
 شرف اسلام دریا افتند و علی بن ابیطالب با اتفاق در طغی سعادت ایمان ممتاز گردیدند و عقل سلیم
 متحقق است که هر که سجد است کرده باشد قاضی مرتبه رفیع خلافت رسول خدا که صنف مرتبه نبوت است
 ندارد و آیه شریفه انی جاءک للناس اماما قال ومن ذریعتی قال لا ینال عهدک الظالمین
 نیز برین دعوی بر مائیت قاطع زیرا که بحضرت ابراهیم خبر داده که من گرداننده ام ترا از راه مردم
 بشو و مقتدا و حکایت کرده از ابراهیم که از ذریه من نیز امام و پیشوا اگر دان و در جواب فرمود که نبی رسد
 عهد من یعنی امامت بظالمان و مراد از ظلم ظالم در جین ظلم نیست چه ظاهر است که حضرت ابراهیم از برای
 ذریه ظالم در زمان ظلم امامت را طلب نمیکند و نیز مراد منحصرا دران ذریه که هر که متصف بصفت ظلم
 شده باشد نیست و الا جواب مطابق سوال نخواهد بود پس مراد از ان با ذریه است که بالفعل صالح
 و عادل باشد و در بعضی اوقات بمتصف بصفت ظلم شده باشد یا علم از و ازان که اصلا متصف
 بظلم نشده باشد و بنا برین جواب چنین میشود که امامت میرسد بآن ذریه که متصف بظلم شده است
 و در بعضی از اوقات دیگر که در بعضی از اوقات کافر باشد ظالم نیز خواهد بود بمقتضای آیه و الا کانت
 هم الظالمین پس روشن شد که خلفا کثرت که چندین سال کافر بودند مستحق خلافت نیستند و اگر کسی گوید
 مرا بعد نبوت است با آنکه سخا ظفر آیه و قول اکابر بغیر این مثل صاحب کشاف و امثال

دوست بی فایده نیز بهت زیر که هرگاه بی جای از انظم باشد حلیقه می که نایب دوست و بعد از او در امت او
 بهدایت خلاق و حفظ احکام دین مشغول است نیز باید که جای از انظم باشد چنانکه ظاهر است بر صاحب انصاف
 و از مویات مثبت مقصود است آنچه خدا تعالی در سوره ابراهیم فرموده که ابراهیم در ساجد گفت
 و اجنبی دینی ان تغبد الا صنم رب انهن اضللت کفین آمن الناس فمن تبعني فانه مني
 یعنی دور کردن مرا و فرزندان مرا از آنکه پیوسته بنان را ای پروردگار من بدستیکه بنان گمراه
 کردند بسیار از مردم پس هر که پیروی من کند بدستیکه او از من است پس ازین ظاهر شد که از دیت او
 هر کس که بت پرستیده پیروی او نموده و هرگاه پیروی او کرده باشد از او نخواهد بود و هرگاه از او باشد یقین
 است که طلب امامت از رای او کرده و نیز موید مطلوب است روایت ابن مغازی از ابن مسعود که هر که
 گفت انتهت الدعوة الي و الی علی لم یجد احدا ناقض الصنم زیرا که حاصلش اینکه رسیدن به
 علی مشیوائی و پنهانی از برای آنکه مایه را هرگز سجده کرده ایم پس اگر بت پرستی در بعضی اوقات منافق
 نداشت با امامت رسول خدا این طور سخن نمیفرمود چنانکه ظاهر است **دیگر** ترک تجمیع و گفتن و تقریر
 رسول خدا کردن و همان لحظه بدون مشوره با اهل بیت رسول خدا و سایر اقربای آنحضرت در اخذ
 سعی و تلاش نمودن زیرا که ظهور این امر ازین دلیل است ظاهر بر عدم اخلاص و عقیده نهایت محض
 بر امامت و حکومت اگر نه به معنی دارد که چنانکه در المرسلین که بعضی کولال ما خلقت الا فلان اینها
 بطین او موجود گشته اینان را از ذلت کفر و خواری جا حلیت بغیر اسلام سزاوارتر گردانده و سالها از سزا
 و هدایت اینان متخل زحمتی بی اندازه شود و همواره انواع شفقت و عنایت درباره شان بنمود
 دارد و اینان اصلا متوجه تغیر و تکفین جسد مبارک آنحضرت نشوند و امر تعزیه اشتغال نه نمایند و با
 اهل بیت او که قرآن مجید از عصمت اینان خبر داده مشورت نکنند با آنکه بر همه ظاهر بود که رسول خدا محبت
 و اطاعت اینان را اجر رسالت قرار داد و صلوة برایشان را جزو صلوة بر خویشین گردانید و امت را
 مکرر با طاعت اینان مامور ساخت و فرمود که اگر اطاعت بایشان نکنید هرگز بمصالح نخواهید افتاد
 و خبر داد که اینان با قرآن و قرآن بایشان نیست و نجات از اطاعت اینان حاصل نمیشود و توسل
 بایشان موجب رسوایی است و محبت اینان باعث نجات است و همه را یقین بود که علی

بن ابیطالب در علم و زهد و سجاوت رای و تدبیر و سایر کمالات از جمیع امت سر آمد بود و همواره
 از رسول خدا مفضل بشمار در حق او استماع می نمودند و مکرر شنیده بودند از آنحضرت که نسبت علی بامین
 نسبت هر دو است بموسی و ائین را بنزداده بود که علی با حق است و حق با علیست و می دانستند که خدا
 در قرآن مجید اخذ اولی امت و نفس رسول خدا گفته و رسول او را بنحطاب مولی امت از گردانیده و او را
 برادر خویش خوانده و فرزندان او را فرزندان خویش دانسته و فاطمه زهرا را با و از زانی داشته و
 بنزداده که او دوست میدارد خدا و رسول را و خدا و رسول دوست میدارند او را السبحی اگر کسی بپرسد
 از انصاف و شعور مستقیم داشته باشد و خود را از تقلید و تعصب معر اسازد یقین میداند که باعث
 برار کتاب این قسم امور موجب غرار بغیر از حب ریاست و عدا با اهل بیت و الا بمقتضای عرت و عادت
 و طور عقل و رعایت حقوق رسالت و یقین راه نجات و آئین دینداری و اجتناب از خطا و ضلال میباشد
 که بعد از پرداخت امور لغزیت و بختیز و کمفین رسول خدا با علی بن ابیطالب و سایر اهل بیت و اقارب
 آنحضرت مصلحت دیده بر تقدیر عدم نفس خدا و رسول خدا بمشورت و صوابه و ائینان یقین غلیظه
 نمایند که یکم متوجه آیات و احادیث فتنه و اصلا با مرتعزیت نپرداخته و از اهل بیت مصلحت ندیده
 از مردم برای خود بیت بگیرند و بعد از ان اهل بیت رسول خدا بیکر و قهر تکلیف بیت نمایند عجب نیست
 که شیعه اهل بیت علمای ایشان را امامت میکنند و میگویند چه معنی دارد سخن شما که امامت ابو بکر با حق
 ثابت شده و خدا و رسول بعض بر خلافت بیکس کرده اند و چرا رسول خدا با نهایت شفقت و عنایت
 نسبت بحال امت این چنین امر عظیم را مصلحت دانگذازد ایشان از راه جدل میگویند امامت داخل در
 اصول دین نیست بلکه از فروع است و همچنین امری را اگر خدا و رسول خدا با اختیار امت و اگر
 محمد و سید از در در انحال این مقام از راه تدریج و عام فرماید آمده میگویند چون نهایت اتمام فرزند
 امامت بود صحابه از در دینی که داشتند یقین امام را بر بختیز و کمفین رسول و مشوره با اهل بیت او
 مقدم داشتند و بر هر ذی عقلی ظاهر است که در دین صحابه پیش از در دین پیغمبر و اهل بیت او نبود و
 صحابه را علم امت و تکلیف امت بنی از ایشان نبود و همچنین نزد همه کسی روشن است که اگر ایشان این
 مقدار صبر میکردند که بعد از کفن و دفن رسول خدا مصلحت اهل بیت امر خلافت را انظام دهند چه

معهده مترتب نمیشد و اصلا خلل در دین را پیمایفت و چگونه چنین نباشد حال آنکه بعقیده همه ایشان در روز اول دو ویم کار معیت با تمام بر رسید و معجزانه بلاد اسلام را کسی باخت و تاراج کرد و زکشی از مسلمانان بدست کفار آید شدند و نه بر سر مدینه کسی سخن آورد و **بیکر** آنکه ابو بکر و عمر بواسطه اخذ معیت از اهل بیت قصد سوختن خانه فاطمه را کردند **ابن عبید بن جراح** امام معتمد القول ایشان در جز و رابع از کتاب عقد چنین گفته که امام علی و عباس پس نشسته در خانه فاطمه و ابو بکر عمر را گفت اگر باکنند از بیت مردوز اگر پس عمر آمد با آتش افزود ختنه فاطمه را آتش فاطمه گفت ما این خطاب آمد که بسوزی خانه ما را عمر گفت آری **و صاحب کتاب محاسن انقاس** ابو ابراهیم شیخ شوشن اینان در کتاب سقیه تیز قریب بهمین مضمون روایت کرده و **واقعی** که از اجله مشایخ قریب العبد ایشان است روایت کرده که عمر بن الخطاب با جمعی که در ایشان بود اسید بن الجحدین و سلمه بن اسلم آمد نزد علی و گفت بیرون آید و الا خواهم سوخت خانه را بر شما و **ابن خضابه** که از متعبیین ایشان است در کتاب غررش نقل کرده که زید ابن اسلم گفت من از آنکس می بودم که با عمر بن خطاب بهمیه بر در خانه فاطمه بر دندیس عمر بفاطمه گفت بیرون کن در خانه هست و الا خانه را با هر که در آنست خواهم سوخت و در خانه علی بود و فاطمه و حسنین و جعفری از اصحاب رسول خدا پس فاطمه گفت خانه را بر فرزندان من آتش خواهی زد عمر گفت آری بخدا قسم مگر آنکه بیرون آیند و بعت کنند تا اینجا بود مضمون روایت این خرابه و **محبین جریر بن کثیر** طبری شافعی صاحب تاریخ کبیر و تفسیر که از مشاهیر علمای ایشان در تاریخ خود ذکر کرده که عمر بن الخطاب بمنزل علی آمد و گفت که و الله خواهم سوخت خانه را بر شما مگر آنکه بیرون آید از اربعیت **و صاحب تل و نخل** که از معتدین علامت نیز روایت کرده از نظام معتزلی مشهور که عمر قصد سوختن خانه را کرد و طعلی محسن نام از حضرت فاطمه را اساقطه شلبیب المکه در آن روز از عمر بن الخطاب با سخنتر رسید و **ابن ابی اسحبه** در شرح نهج البلاغه نقل کرده که در وقتیکه نزد او ستادم بقیعت کجی بن ابی زید بصری خواندم خبر آمدن زینب از مکه بمنزله و رسیدن مبارکین اسود او را به نیزه و ساقط شدن حمل از او و سباح کردن رسول خدا آخون مبارکین اسود در ابوجعفر نقیبت گفت هرگاه رسول خدا مباح گردد اند خون مبارکین اسود در از برای آنکه او زینب را ترسانند حاصل

این روایت از شیخ شوشن در کتاب سقیه تیز قریب بهمین مضمون روایت کرده و **واقعی** که از اجله مشایخ قریب العبد ایشان است روایت کرده که عمر بن الخطاب با جمعی که در ایشان بود اسید بن الجحدین و سلمه بن اسلم آمد نزد علی و گفت بیرون آید و الا خواهم سوخت خانه را بر شما و **ابن خضابه** که از متعبیین ایشان است در کتاب غررش نقل کرده که زید ابن اسلم گفت من از آنکس می بودم که با عمر بن خطاب بهمیه بر در خانه فاطمه بر دندیس عمر بفاطمه گفت بیرون کن در خانه هست و الا خانه را با هر که در آنست خواهم سوخت و در خانه علی بود و فاطمه و حسنین و جعفری از اصحاب رسول خدا پس فاطمه گفت خانه را بر فرزندان من آتش خواهی زد عمر گفت آری بخدا قسم مگر آنکه بیرون آیند و بعت کنند تا اینجا بود مضمون روایت این خرابه و **محبین جریر بن کثیر** طبری شافعی صاحب تاریخ کبیر و تفسیر که از مشاهیر علمای ایشان در تاریخ خود ذکر کرده که عمر بن الخطاب بمنزل علی آمد و گفت که و الله خواهم سوخت خانه را بر شما مگر آنکه بیرون آید از اربعیت **و صاحب تل و نخل** که از معتدین علامت نیز روایت کرده از نظام معتزلی مشهور که عمر قصد سوختن خانه را کرد و طعلی محسن نام از حضرت فاطمه را اساقطه شلبیب المکه در آن روز از عمر بن الخطاب با سخنتر رسید و **ابن ابی اسحبه** در شرح نهج البلاغه نقل کرده که در وقتیکه نزد او ستادم بقیعت کجی بن ابی زید بصری خواندم خبر آمدن زینب از مکه بمنزله و رسیدن مبارکین اسود او را به نیزه و ساقط شدن حمل از او و سباح کردن رسول خدا آخون مبارکین اسود در ابوجعفر نقیبت گفت هرگاه رسول خدا مباح گردد اند خون مبارکین اسود در از برای آنکه او زینب را ترسانند حاصل

از قضاقت سده ظاهر حال این است که اگر رسول خدا زنده می بود هرگز مباح میگردانید خون کسی را که مسلمانی
 را ترسانید تا آنکه اصطلاح نمود بعد ازین گفته که پس من گفتم با ابو جعفر نقیب که من از تو روایت کنم
 یا آنچه جمعی میگویند که ترسانید و شد با طعمه و محسن از قضاقت شد ابو جعفر گفت نه این را از من روایت
 کن و نه بطلانش را ای اهل انصاف و ارباب شعور ببینید که بواسطه حکومت پیغمبر و زه از این بطلان
 و این ابو تحافه نسبت بآل پیغمبر آخر الزمان که ملائکه بنیادی ایشان افتخار میکنند چه نوع ظلم و ستمی
 بظهور آمده بر روایت بزرگان و شیوایان مخالفین و معجزه از نهایت رسوخ بر آئین ناشایسته نبی امیه و
 شدت عصبیه و بهالت این چنین استعماران را خلیفه و امام می دانند و من یصل الله فماله من هاد
دیگر که نخست اینان از مقاتله کفار چنانکه در کتب ارباب سیر بر دو فرقه مفصل مذکور است که در جنگ
 خنین بقولی چهار کس نزد رسول ماندند علی و عباس و ابوسفیان بن حارث و عبدالل بن مسعود و بقولی
 ده کس علی و عباس و فضل بن عباس و ابوسفیان بن حارث و ربیع بن رادش و پنج دیگر باقی
 مردم که از جمله ایشان خلفای شش بودند عارف را بر خود پسندیده رسول خدا را در میان اعدا کین
 گذاشتند و از جنگ روگردان شدند و همچنین در احد و خیبر چنانکه مخفی نیت بر واقفان ارباب
 سیر و بر صاحب فطرت پوشیده نیت که تا اخلاص و اعتقاد نسبت بر رسول خدا ثابت است و رسوخ
 در دین باقی است از هیچکس انفعالی نشیند بطهوری آمد در واقع صاحب قوتی که نسبت بکون
 خودی فی الحکمه موالات و امیرش داشته باشد برگزیده خود قرار می تواند داد که او را در هر محله گذاشته
 حوز راه سلامت پیش گیر پس با وجود ارادت و عقیدت درست نسبت بر رسول خدا چگونه از کار
 این چنین امر قبیحی توان نمود و از نصیبات رسول الهی بمنزله حیوانان و غنایان سوره احزاب
 تفسیر آیه و یوم خین اذ اعجزتکم که کشتنکم بواسطه اصلاح نامردی و گریز خلفای شش نفعه در آن روز
 بغیر از عباس و ابوسفیان بن حارث کسی نزد رسول نماند و هیچ نماند از کذیب رسول خدا که باقی
 در حق امیه مومنان و سرور مردان فرموده که اسرا خلیفانند بر هر که اندک مشوریه دارد ظاهر
 است که در حق کسیکه خدا را تعالی در قرآن مجید او را یاد کرده که نفس خود را فدا کرده از برای
 خوشنودی خدا و جمیع خلائق از کافر و مسلمان خوب و عجم و ترک و دیلم او را کشتن ناس میدانند

و ملائکه از حلمات او در عجب اند و جبرئیل در حق او گفته لا فتی الا علی لا سفک الا ذوالفقار
 این قسم بهتانی گفتن بغیر از حاقن و جهات و عداوت مویجی که ندارد اللهم احش مع خلفائه
 الصادقین ابو بکر و عمر و عثمان **شماره دوم** در مطایف مختصه بابو بکر از انجده آنکه منع
 حق فاطمه زهرا کرد و آل رسول خدا را کاذب و فاین و جاهل و ائمه و بیان این قصه بر سبیل اجمال آنکه
 بعد از فتح خیبر و نزول آیه وات ذی القعدة حقه که امر است بدادن حق ذوالقربی رسول خدا
 فدک را که دومی است از حجاز فیک حضرت فاطمه زهرا ائمه و در زمان حیات رسول در تقریف حضرت
 فاطمه بود و بعد از رحلت آنحضرت ابو بکر حضرت فاطمه را از تصرف در فدک مانع آمد پس آنحضرت
 اظهار کرد که بمنبر من بخشیده است ابو بکر سنی او را نشنیده از سید بناء عالمین گواه طلبید مطابق
 روایات مسکونه ابو بکر چه صاحب کتاب سقیفه و فدک که همه او را شقه و متحد و متبوع میدانند و دروا
 و اقدی و یاقوت حموی شافعی صاحب کتاب معجم البلدان و بشر بن وید و ابن ابی الحدید و صاحب
 تاریخ آل عباس و صاحب کتاب ملل نحل و عمر بن شیبه و اعتراف ابن حجر در صواعق بعد از آن حضرت فاطمه
 امیر المومنین و ام ایمن را گواهی طلبیده ایشان گواهی دادند آنگاه ابو بکر گفت گواهی شوهر در حق
 زنی سماع نیست چه محتمل است که برای جلب نفع خود گواهی دهد و ام ایمن نیز چون یک زن است
 گواهی او اعتبار دارد و باین وسیله فدک را از تصرف خیر النساء بیرون برده داخل بیت المال نمود
 و بر وایت شیخ حلال الدین سیوطی شافعی در تاریخ خلفا ابو بکر از آن مخصوص خود ساخت و همچنین
 عمر و چون غضب فدک بر عالمین روشن بود لهذا از خلفای بنی امیه عمر بن عبدالعزیز و از بنی عباس
 ابوالعباس سفاح و مامون و غیره تا از ابو لاد فاطمه تسلیم کردند **ابو لاد** **عسکری** در کتاب
 اخبار الاوائل ذکر کرده که اول کسی که فدک را بپوشه فاطمه زد که در عمر بن عبدالعزیز بود و بعد از زمان
 او از ایشان گرفته شد تا زمان سفاح اولی خلفای بنی عباس پس سفاح بایشان باز داد و بعد از
 سفاح از ایشان گرفته شد تا زمان مهدی بن منصور عباسی پس او نیز بایشان باز داد و بعد از
 مهدی از ایشان گرفته شد تا زمان مامون بعد از آن مامون بایشان تسلیم کرد و **دو شاخ**
مقاصد نیز در شرح کتاب مذکور گفته که در کتب تواریخ مذکور است که اولی عمر عبدالعزیز

فذکر را با ولاد فاطمه باز داد و بعد از آن در سال دوصد و بیست از هجرت مامون بجای خود نوشت
 تا فذکر را با ولاد فاطمه باز داد تا اینجا بود و مضمون کلام شارح مقاصد و نجلی از اینجانب صاحب تاریخ
 اهل عباس درین باب ذکر کرده این است که بعد از آنکه جماعتی از ولاد حسن نزد مامون دعوی
 فذکر کردند مامون جمع نمود و دو کس از علمای حجاز و عراق و غیر ایشان را تاکید کرد که گمان مصواب
 نمانوده از متابعت حق درستی سر نه بچند پس ایشان بروایت واقدی و بشیر بن ولید و غیره نقل
 کردند که بعد از فتح خیمه جبل تباه و آن ذال القریه لحقه نازل شد پس رسول خدا هم گفت کبیرت
 و چه چیز است حق او جبرئیل گفت فاطمه است که فذکر حق اوست پس رسول خدا هم فذکر را با شخصت
 داد و در وقتیکه ابوبکر فاطمه را از تصرف در فذکر مانع شد آنحضرت فرمودیدرم من داده است
 و ابوبکر او را قبول نموده خواست تا درین باب چیزی نوشته فذکر را با شخصت باز دهنم الخطاب
 گفت از فاطمه منیه طلب کن پس ابوبکر از آنحضرت منیه طلبید و آنحضرت امیر المومنین و ام ایمن و
 اسمانیت عیسی را بگواهی آورد پس ابوبکر بر طبق این چیزی نوشت تا فاطمه تصرف در حق خود نماید
 آنگاه عمر شینه نزد ابوبکر آمد و از ابوبکر صحیفه را گرفته نوشته ترا محو ساخت و گفت فاطمه زنی است
 و علی بن ابیطالب ثوبه را دست غرضش جلب نفع است از برای خود و موجود شهادت و وزن خود
 اعتبار ندارد و ابوبکر نیز قول او را قبول نموده حضرت فاطمه را از آن اعلام نمود آنگاه حضرت فاطمه
 قسم یاد کرد که ایشان گواهی بر استی داده اند و بایشان گفت شما نشینید اید از رسول خدا هم که گفت
 اسمانیت عیسی و ام ایمن از اهل جنتند ایشان اعتراف کردند که شینه ایم و معجده احق آنحضرت
 را نداده پس از ایشان آزرده شده قسم یاد کرد که سخایت هر دو را نزد رسول خدا هم خواهم کرد و
 چون جاری شد وصیت کرد امیر المومنین را تا نگذارد که ابوبکر و عمر بر آنحضرت غارت کنند و روز دیگر
 مامون هزار کس از علما و فقها جمع کرد و بعد از مناظره بر استحقاق فاطمه اتفاق نمودند بعد از آن
 مامون از ایشان فضیل علی ابن ابیطالب پرسید و ایشان برخی از فضایل آنحضرت ذکر کردند
 چنانکه مذکور است در رساله مامون و همچنین از فضیل حضرت فاطمه پرسید و همه فضایل علید
 بروایت کردند و ام ایمن و اسماء رسید گفتند رسول خدا هم فرمود که این هر دو از اهل جنت اند

پس مامون گفت چگونه می کنید که علی باین فضایل و زهد و ورع بفرقی تمها دت و بد یا کنه با تمیز
علم نداند که شما در حق فاطمه اعتبار ندارد و همچنین کدام عاقل تجویز میکند که فاطمه با بهارت و
عصمت و سیده نساء عالمیان بودن چنانکه شمار و آیت گردید طلب غیر حق خود کند و خواسته باشد
که مال جمیع مسلمین را بطل موقوف شود و بعد از بسا که ازین قسم سخنان صواب مامون حکم کرد

تا فک را با دلا و فاطمه دادند و سوختا درین باب سال نوشتند و امر کرد که در موسم حج انرا بر مردم
سخن آند و ان رساله را اصحاب تاریخ و تالیفات خود ذکر کرده اند **صاحب المعجم الکبیر**

بعد از آنکه گفته فک دبی است از حجاز واقع در دروزه مدینه و از رسول خدا بود و فاطمه گفت
رسول خدا ان را بمن داده و ابو بکر از و شهادت میدهد که کرده که عمر بن عبد العزیز فک را بر ورثه
فاطمه باز داد و بعد از وی ابو العباس سفاح و بعد از وی مهدی بن منصور و بعد از ایشان مامون
تیر در زمان خود بایشان باز داد و امر کرد تا از برای ایشان سجلی برداخته و بر مامون خوانند

پس و عمل خزاعی درین باب گفت **شعر اصبح وجه الزمان قد ضحکا** رد مامون هاشمیا

قد کانا اینجا بود مضمون کلام صواب معجم البلدان حاصل معنی شعر آنکه زاده از نشا طختن ان شده
پس رد مامون فک را بمنی هاشم و خون سیده نساء عالمیان دید که ایشان دیده و دانسته
از رسول خدا و عا د کذب الی مضمون حضرت نمود حق ایشان را بخصف تصرف کردند بعد از آنکه
برای اتمام محبت بنوان وراثت مسلم الثبوت مسلمین بود و عوی نمود چنانکه روایت کرده اند

بخاری و مسلم در صحیحین خود که فرستاد فاطمه نزد ابو بکر و طلب کرد میراث رسول خدا از

آنچه داده بود رسول خدا در دنیا و فک و آنچه باقی مانده بود از خمس خیر پس ابو بکر با نمود و گفت
بدینکه رسول خدا گفت لا نفقات ما ترکناه صدقه حاصلش اند از ما پیغمبر ان میراث برده
نیشو و آنچه را باز گذاشته ایم صدقه است و بعد ازین چنین روایت کرده اند که پس فاطمه غضب
کرد و برای بکر و دو سر گذرد و دیگر مستکمل شد با و تا آنکه بعد از شهادت رحلت نمود و چون فوت شد

علی بن ابیطالب آنحضرت را در شب بدگون ساخت و رجعت فراد انی بکرا در توفیق آنحضرت
ای اهل انصاف و صاحبان فطرت مستقیم نظر کنید که امام ایشان چگونه از عده ابر رسالت

بیرون آمد و بچه نوع وصیت پنجمه آخر الزمان را در حق عترت او بجا آورده و حرمت مسلامه نبوت
 را چه قسم نگاه داشت و اهل بیت مطهر از رجس را که قرآن با ایشان داشت و قرآن اند و تمسک با ایشان
 موجب نجات است بچه طبعی ستم ساخت در واقع کدام بی آنم عنود و امیدارد که قره العین رسول
 که خدای از عصمتش خبر داده و در کتب صحاح فریقین رسول خدا رسیده و اهل بیت و بضعت نمود
 خوانده و آزار او از خدا نسته خواسته شد که حق جمیع مسلمین را بظلم تصرف نماید و فرضی علی با آن
 همه فضایل که در سوره آمده و باره او شهادت اند چنانکه بعضی از آنها مذکور شد در اصول سابق و آن
 تقدس و کمال و علم و زهد و ورع و سخا و میا پدید و ریاضت و گذشت از لذات نفسانی و ذوق عارف
 دنیوی که نزد جمیع فرق اسلام است برای نفع خود حضرت فاطمه را از امر ماصواب مانع نشود و باین
 گفتار نموده گواهی مآخیز بدین معنی قباچ اجمالی هر که ادنی شعور باشد میداند
 که ظهور این امر شیخ از ابوبکر بغیر از حد و غنا و دولت ذاتی هیچ موجهی نداشته چنانکه در کتب
 اهل بیت بطریق تواتر بصحت رسیده و آنچه را حضرت امیر در ترویج البلاغه در نامه که به عثمان بن حنیف
 که از قبل آنحضرت والی بصره بود مندرج ساخته مصدق مطلوب است و آن اینست کلمات فی ایدیتما
 فذلک من کل ما اهلته السماء محمد علیها نفوس قوم و سمیت عنها نفوس
 آخرین و نعم المحکم الله یعنی بود در دست فذلک از آنچه سایه انداخته بران آسمان یعنی در
 تمام روی زمین بار همین فذلک بود پس حدیث بران نفسهای جمعی ابوبکر و تابعانش و در
 گذشته از آن بخواهیم دیدی قومی دیگر یعنی آل رسول خدا و خدای تعالی خوب حکمت و مستصان
 بنی امیه پرست بواسطه اصلاح فعل بر ابوبکر گاهی تا در عصمت رسول خدا حرف میدارند تا بعضی
 و فاطمه چه رسد و سستی میت که تجویز عدم عصمت در حق رسول آخر الزمان و کمال این چنین
 خیانت و ظلمی در باره حضرت علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا که محض است پس دوستداران
 ابی بکر در حقیقت خود را و او را بر دو تکفیر کرده اند و گاهی میگویند اگر چه ابی بکر میدانست که ایشان
 راست گو و معصوم اند لیکن آنچه کرده موافق شرع است و التزام کرده اند که اگر پیغمبر نیز
 دعوی کند از وجیه باید خواست هر چند نزد قاضی یقین العصمت باشد و چشم پوشیده اند از آنکه

فایده بینة حصول طین است از برای حاکم و لهذا اقرار اقصای است از بینة پس در وقتیکه حاکم جنم بعد
 قولی می داشته باشد دیگر طلب بینة بمعنی است و خلاف بدینة عقل جمع عقلا است و لهذا در کتب
 فزینین روایت شده که اعرابی بر سولخدا دعوی قیمت شتری کرد و آنحضرت با اعرابی فرمود که قیمت
 شتر را بتو داده ام پس اعرابی از آنحضرت بجهت طلب کرد آنگاه خریمه بن ثابت و دو شهید اعرابی
 و گواهی داد پس رسولخدا خریمه را گفت از کجی دانستی که من قیمت آن را داده ام خریمه گفت
 اگر چه من حاضر نبودم لیکن گواهی دادم ازین جهت که تو رسولخدا می و ما بتو ایمان آوردیم پس آنحضرت
 خریمه را گفت شهادت ترا بمنجز کرد و شهادت گردانیدم و باین سبب لقب بذی الشهادتین شد
 پس ظاهر شد که این قسم جواب نیز فصل است بر حاقق ابوبکر و تابعانش و بر سر عاقل مصطفی و دشمنان
 که آنچه در مرتبه دوم ابوبکر از رسولخدا روایت کرده کذب و افترا است اما بالا از برای
 آنکه از این سخن راست بود بایستی که رسولخدا از ان رابعلی و فاطمه و فرزندان ایشان بگوید
 زیرا که در اثبات تعلقی بایشان داشت و اختصاصی که ایشان را با آنحضرت بود دیگر را نبود با اتفاق
 مسیح معنی دارد که رسولخدا با نهایت اشفاق و عطوفت که نسبت بایشان داشت و بمقتضای
 آن شریفه و لذت عشیتان که احق باین مامور شده بود باز از راه افارب و بهیته در تعلیم و ارشاد است
 خصوص علی بهیوجه بنجر سازد تا آنکه قره العینش حضرت فاطمه زهرا و دانا و ابن عم و برادرش
 علی بن ابیطالب نزدیکان یکان متهم باندانی و ظلم شوند العیاذ بالله **بخاری** در صحیح خود
 روایت کرده که امام حسن در ایام شیر خوارگی خرابی صدق در دامن انداخت پس حضرت رسول
 او را از آن منع نموده فرمود الم تعلم ان الصدقة حرام علینا یعنی ای تو نمیدانی که صدقه
 بر ما حرام است تا اینجا بود مضمون روایت بخاری و برین مناقشه دارد آورده اند که چون در
 زمان امام حسن طفل و غیر مکلف بود چه حضرت جنم فرموده **شیخ ابن حجر عسقلانی**
 مقدم که از مشایخ علمای ایشان است در شرح بخاری در جواب اندین مناقشه حکم مصواب
 شده گفته از برای آنکه امام حسن در آن وقت نیز مطلقه لوح محفوظ میکرد پس هرگاه آنحضرت امام حسن
 را در شیر خوارگی مانع نمود و بگوید تو نمیدانی که صدقه بر ما حرام است و دانایان ایشان اعتراف

گفته که آنحضرت در ایام رضاع مطالعه لوح محفوظ میکرد چگونگی مرتضی بنی که باب مدینه علم است و همه
 روایت کرده اند که او اقصای علم امت است و جمیع اصحاب مسائل از او استفتاء می نمودند و
 رسول خدا در باره او در حدیث وارد در شان حسین فرمود که ابوهای خیر منها علم بهر آنست
 از اینها داشته باشد در سوختن او چه آنحضرت را و فاطمه را خبرند ازین معنی و اما ثانیاً
 آنکه صریح مخالفت کلام ربانی است چنانکه فرموده و وراثت سلیمان داود و نیز از ذکر کلمات
 نموده که در حین طلب فرزند گفت انی حقت الموالی من وراثتی فیه من لدنک و لیأیشتی
 و میراث من ال یعقوب و ابعده ربی رضیاً یعنی ظاهرش آنکه من میراثم از بنی اعمام خود
 که بعد از من خواهند بود پس عطا کن مرا فرزندی که میراث برد از من و از آل یعقوب و برگردان
 ای پدر و دگر من او را رضی و صالح و محقق نیست که اگر آیه را بطاهر حمل نکنند و تکلف کرده بگویند
 که مراد وراثت در علم و نبوت است معنی آیه پسندیده نخواهد بود بواسطه آنکه بنی اعمام ذکر یا
 اگر استحقاق مرتبه داشته باشند پس چرا او نخواسته باشد که با ایشان برسد و اگر نداشته و تقیض
 حاصل بود که با ایشان نمیرسد پس رسیدن از پیغمبر شدن بنی اعمام معقول نخواهد بود در واقع پیغمبر
 چرا پس از آنکه دیگران از ایشان او بعد از پیغمبر شود و نیز هرگاه مراد وراثت در علم و نبوت
 باشد و ابعده ربی رضیاً لغو است چنانکه ظاهر است نزد ذوق سلیم زیرا که رتبه پیغمبر که بر
 اول خواسته فوق این مرتبه است و لهذا در تفسیر نیشابوری شافعی مسطور است که روایت شده
 از ابن عباس و حسن و ضحاک که مراد وراثت در مال است و ازینجاست که در هیچیک از کتب
 ارباب سیر روایت نشده که او را دانیای سابق از ابای خود میراث نبرده اند و نیز هر ذی شعور
 میداند که در بین قسم ایات وراثت در علم مراد بود بایستی که ظاهر باشد بر علی بن ابیطالب که
 بنی رسول خدا قرآن با اوست و او با قرآن تالیب حوض کوثر و با تفاق علم ایات قرآنست و
 همچنین بر حضرت فاطمه علیها السلام و حال آنکه خلافتش ظاهر بود و او را دعوی وراثت مال رسول
 نمیکردند و این دلیلی است ظاهر بر آنکه مراد وراثت در مالیت و منضم میکاره محض است
 و آنکس که مقتضی گفته اگر مراد وراثت در مال باشد لازم می آید که راستیاب نشده باشد

چه بجای پیش از ذکر یا از دنیا رفت سخیفتن از عدم قبیح و ناپاکی ناشی شده از برای آنکه در کتب علما
 معتبره ایشان مثل کثافت و تاریخی طبری مذکور است که بجای بعد از ذکر یا کشته شد و معجزه بخت او
 بر خودش نیز وارد است زیرا که از دعای ذکر یا که فرموده انی خفت الموالی من و ملای ظاهر است
 که او فرزندی را طلب کرد که بعد از او میراث از و بهر دوگزین من و برای منجی خواهد بود پس برین تقدیر
 بجای میراث پیغمبر را نیز بعد از ذکر یا نبرده پس دعا ذکر یا مستجاب نگشته باشد و قطع نظر از جمیع
 مراتب بر آنکه ادنی تمیزی دارد ظاهر است که در دوستی و دشمنی از او سلطان اس بعد از فوت ایشان
 خود نسبت با ولاد و اقارب او این طور سر تنیک بلکه اسخا از دستش می آید از مهر بانی و رعایت
 نسبت با آنها بجای آرند چنانکه مستوفیت برابر باب فتوت پس بر تقدیر محال که فدک از حضرت فاطمه
 نبود اگر ایشان بمقتضای مروت و عطف و تسلط نبوت و رعایت حقوق پیغمبر آخر الزمان بعد از
 معذور در راسته ضایع سیده التام میگوشتند و از مسلمانان التام میکردند تا قلیلی که از حضرت
 رسولی مانده بذریع پیغمبر آخر الزمان و اگر اند چه خلل در دین راه می یافت یقین حاصل است
 که همه اهل اسلام باین رضامندند و از حصه خود بطوع و رغبت می گذارند **و این ابی**
الحدید روایت کرده در شرح نهج البلاغه که ابو العاص بن ربیع شوهر زیب که بزعم
 اهل نین و خنصر رسول خدا است از حدیث جنگ بدر میسرند چون اهل مکه فدای اسیران خود را
 فرستادند و زیب نیز فدای ابو العاص را فرستاد و از آنجا زیب فرستاده بود قلاده بود که حدیجه مادر او
 در وقت زفاف ابو العاص با و داده بود پس چون رسول خدا ان را دید رفت بسیاری کرده از
 مسلمانان درخواست نمود تا ابو العاص را سر داده و آنچه زیب فرستاده بود با و باز فرستادند
 بعد از این ابی الحدید گفته که خواندم این روایت را بر ابی جعفر نقیب یحیی بن ابی زید بصری
 پس نقیب گفت دیدی که ابو مکرم و عمر باین مقام رسیدند آیا تفاضا نمیکرد شرح مکرّم و احسان
 خوشدل ساختن فاطمه را بعد از آنکه فدک از فاطمه نود چه شد اگر ایشان از آن
 مسلمین برای او بطریق مبهیگر گفتند آیا کمتر بود مرتبه فاطمه از مرتبه زینب و حال آنکه فاطمه سید
 نساء عالمیان است تا انجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید آنست که هر که اندک انصافی داشته باشد

و از اطوار بنی امیه خود را در در و بقیین میداند که از پنج مسلمان را نسخ العقیده این قسم
 افعال بقیه نسبت آل رسول صادر نمیشود **شعر** مر مرا باور منی آید روی اعتقاد حق ز سر
 حوزون و دین میباشتم نعم المحکم الله والرعیم محمد و الموعد یوم القيمة و انما
 گفته اند اگر فکرت حق حضرت فاطمه بود با یستی که حضرت امیر در ایام خلافت در انصرف خود آمد
 حرف شان ناشی نشده مگر از قلت تدبر و قبح زیر که شیخ المحدثین محمد بن بابویه در اوایل کتاب
 علی روایت کرده باشد از ابراهیم که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق عما که
 چرا اگر حضرت امیر المومنین فکرت را در ایام خلافت خود انصرفت در جواب فرمود و بواسطه
 افتد از رسول ندادم زیرا که عقیل بن ابی طالب خانه انصرفت را در که فروخته بود بی رضا
 انصرفت و چون که فتح شد گفتند یا رسول الله چرا رنج و بخت بجان خود نمیکنی انصرفت گفت
 انا اهل البیت الاسترجاع شئای خدنا ظلمنا یعنی ما اهل بیت رسالتیم باز نمیکیم آنچه
 را از ما بگرم گرفتند و **مگر** روایت کرده از علی بن فضال که گفت پرسیدم از حضرت امام
 موسی کاظم که چرا اگر حضرت امیر المومنین در وقت خلافت خود فکرت را منتصرف نشد انصرفت
 فرمود لا انا اهل البیت لا یاخذ حقنا من ظلمنا الا هو یعنی از برای آنکه ما اهل
 رسالتیم نمیکرد حق ما را از کسی که ظلم حق ما می برد الا خدا تعالی و قطع نظر از این جواب صحیح
 بر همه مخالفین محقق است که هرگاه از آراء و بر طرف کردن آئین بدیکی از خلفای ثلاثه میکرد
 مردم باطل پرست همه فریاد و غوغا میکردند چنانچه روایت شده در کتب فریقین که چون
 در کوفه حضرت امیر مردم را از نماز تراویح در رمضان که از بدعت عمر است منع فرمود
 همه بر در مسجد فریاد بر آوردند که واه عمر آه تیس حضرت امیر که دنیا را سه طلاق داده بود از راه
 کوتاه شدن زبان بدگویان از شل فکرت در گذرد چه استبعاد خواهد داشت **بنیاد صحیح**
بخاری و جمع بن الصحاح الستة در باب مناقب حضرت فاطمه روایت شده باشد
 از رسول خدا که گفت فاطمه بضعة منی سیدة لنا اهل الجنة یعنی فاطمه بهترین
 زنان جنت است و در جمع بن الصحاح الستة نیز روایت شده در باب

من قاتل خضر فاطمه و ریحیج ابی بکر و دیگر رسول خدا را با فاطمه گفت که اگر ترضین ان تکونی سیده
 نساء العالمین او سیده نساء هذا الامة یعنی آما رضی نیسی فاطمه که نود و پنج
 بهترین زنان عالم **و در صحیح مسلم** روایت شده از عایشه که رسول خدا گفت یا فاطمه
 اگر ترضین ان تکونی سیده نساء المؤمنین او نساء هذه الامة و تعبیر
 نیز روایت کرده در تفسیر این ستمها میهم و غریبی در احباب علوم در باب فریم
 سخیل و حب مال روایت کرده حدیثی از عمران بن حصین شمله آنکه خدا فاطمه گفت آنک سید
 نساء اهل الجنة **و در صحیح مسلم و صحیح بخاری و جمع من الصحیح**
و جمع من الصحاح الستة روایت شده از رسول خدا که گفت فاطمه
 بضعة منی من اعضاها فقد اغضبنی یعنی فاطمه پاره از من است هر که غضب کرد او را
 پس به تحقیق که غضب کرد مرا **و در مشکات** از متفق علیه بخاری و مسلم و یحیی در علم
حافظ ابو نعیم روایت شده از رسول خدا که گفت فاطمه بضعة منی من یریبی ما یریبها
 و یؤذینی ما ؤذیها عالمش آنکه تهت بر و تهت بر من است در بخانین او در بخانین من است پس ازین روایت
 مذکوره متحقق گشت که در بخانین و غضبیده نساء عالمین ازیت و غضب رسول خدا است و از آنچه از صحیح بخاری
 و مسلم و غیره ما قبل ازین تحریر یافت دانسته شد که ایشان حضرت سیده نساء را غضب آوردند و در بخانین
 نهادند در حیات خود بایشان متکلم نشد و اذن نداد که بعد از رحلت بر آنحضرت نماز کنند و بر دایمی که از
 سر دویہ در مناقب ذکر کرده آنحضرت چندان سکایت نداشتن کرد که هیچ شونده را شسته نمی ماند در نفاق
 سرخ ایشان و خدا بتعالی در قرآن مجید فرموده که الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله
 فی الدنیا و الاخرة اکیدید که از بمقدمات چه نتیجه حاصل است از برای آنکه حرمت سلامه نبوت
 نداشتند فاعین ایا اولی الاصلها **و دیگر** مغزول گشتن از بردن سوره برات و خواندن برات
حج احمد حنبل در مسند روایت کرده با سند از علی ابن ابیطالب با من مضمون که چون نماز
 شده آیه از سوره بقره خواند رسول خدا ابو بکر را و او را با مات مذکوره بگو فرستاد تا بر اهل که بخواند
 و بعد از آن خواند مرا و گفت در باب ابو بکر را و هر جا که با و رسید مگر آیات مکتوبه را از و و سیر انهارا

فرماید که بخوان پس رسیدیم بابو بکر و گفتم از آیات را پس برگشت ابو بکر بسوی رسول خدا و از سبب
 آن پرسید باین مضمون که یا رسول الله آیا نازل شد در حق من چیزی؟ رسول خدا گفت: بیکس جبریل
 آمد بسوی من و گفت: کن یحییٰ عتق الّا انت او حمل منك حاملش انکه باید هرگز نرسد احد
 از تو مگر خودت یا مرد از تو باشد و دیگر روایت کرده از انس بن مالک که رسول خدا فرستاد ابو بکر
 را بابرأه بسوی اهل که بعد از آن فرستاد و از بازرسند و گفت: لا یدخل الّا رجل من اهل بیت
 یعنی باید که نبرد از انرا گمرد از اهل بیت من پس فرستاد علی را و صحیح ابی داود و صحیح
 ترمذی و جعبر بن الصّاحح الشّمس در تفسیر برآت روایت شده با سنا و از ابن عباس
 مشتمل بر آنکه رسول خدا فرستاد ابو بکر را و امر کرد که در موسم بخواند بر اهل که بعد از آن علی را از بی
 او فرستاد و چون به ابو بکر رسید از رسول خدا نوشته بود داد و در آن امر شده بود که علی بخواند این
 کلمات را و مرقوم بود که فانه لا یبلغ عینی الّا رجل من اهل بیتی یعنی سزاور من
 که برساند از من مگر مرد از اهل بیت من و صحیح جبریل در جامع الاصول روایت کرده از
 انس که رسول خدا فرستاد ببراءة را بای بکر و بعد از آن او را طلبید و گفت: لا یبلغ الّا رجل من اهل بیت
 هذا الّا رجل من اهل بیت من خواند علی را و داد و در صحیح بخاری نیز روایت
 شده در ستم عورت که رسول خدا علی را از بی بکر فرستاد و امر کرد تا علی براءة را بخواند و
 ثعلبی نیز در تفسیر سوره براءة روایت کرده با سنا و مشتمل بر آنکه فرستاد رسول خدا ابی بکر را
 آیات سوره براءة تا بخواند بر اهل موسم و بعد از رفتن ابو بکر علی از بی او فرستاد و چون با و
 رسید براءت را او فرو گرفت پس برگشت ابی بکر و از سبب رسید رسول خدا گفت: لا یبلغ عینی
 غیر من او رجل منی و اخطب خاتم من نیز روایت کرده و مشتمل بر آنکه بعد از برگشتن
 ابو بکر و از سبب رسیدن رسول خدا گفت: امت ان لا یبلغها الا انا او حمل منی یعنی ما
 شده ام بلکه نباید برساند از انرا گمرد یا مردیکه از من باشد یقیناً اکنون باید نمود که هرگاه خدا
 و رسول مرا ضعیف نباشد که شخصی چند آیه قرآنی را در حیات رسول خدا بر طایفه از امت بخواند پس
 بعد از رحلت رسول خدا جمیع آن مردین و دینیای تمام خلایق را عکس بودا میگردد و چون را

نی شوند که صاحب اختیار جمیع نفوس و حامی دین و حافظ قرآن و احکام نبوت و رهنمای کافه امت بوده
باشد و آنچه مخالفین در حسن پوشی این امر گفته اند که باعث بر عزال ابو بکر رعایت عادت عرب و قنوت
جایله بود که در تنگست و لبست عهد و پیمان اعتبار نمی کردند مگر بسبب آنکه صاحب عهد است یا کسیکه
از خویش آن او باشد محض تزیین است بواسطه آنکه اگر چنین بود مناسب بود که رسول خدا بگوید چنان
آمد و بمن خبر داد و من از جانب خدا مامور شده ام و مناسب بود که مخصوص خود ساخته بگوید باید
که نرساند از من تا آخر بلکه مناسب آن بود که بگوید بواسطه آنکه عرب از صاحب عهد و اقارب او بدیدگی
اعتبار نمی کنند و این نهایت الهی دارد بر صاحب فوق سلیم و نیز بر آنحضرت که در مکه نشو و نما یافته
بود و محبت تائیدی باطنی مطالعه لوح محفوظ میکرد و همچنین امر ظاهر که مخفی نبود پس چرا ابو بکر را در اول
سیف رساند و نیز آنحضرت همواره با امر الهی بر خلاف عادت جاهلیت عمل می نمود و از سال برات
نیز بعد از آن بود که قریش نفقض عهد رسول خدا کرده بجهایت بنو بکر برین خراعه تاخت آور و غزو
در خصوص آیات بر آنکه ایشان را فرستاده ام شده بود و بقتل و گرفتن ترش کن بعد از ماههای
حرام از آنچه مرتضی علی را بان مامور ساخت که در کعبه مردم بگوید منع مشرکان بود از دخول در
کعبه و حج گذاردن ایشان پس دیگر چه ضرورت بود که آنحضرت بتبعیت عادت جاهلیت نماید
و نیز ازین قرار بایستی که آنحضرت عم خود را عباس که نزد قریش شیخی موقر بود با ایشان
امیرش داشت بفرستاده مرتضی علی که در حد اثناسن بود و بواسطه کشته شدن خویش و
قبیل قریش به تیغ آنحضرت و فرط مقاتله اش با کفار و نهایت حمایتش در دین و ملت همه او را
دشمن میدانستند چنانکه ظاهر است پس ظاهر شد که این قسم سخنان بواسطه تمییس حال ابو بکر
و اخفای منزلت علی بن ابیطالب گفتن شاید بر غادر و سفاهت و انایان اهل خلافت و برابراب
هدایت مستور نیست که غرض اصلی خدا و رسول بینه بود در عدم استحقاق ابو بکر مرتبه جلیله خلافت
را چنانکه دانسته شد و الله الملقب بالعلوین و مکر عارف بود با حکام دین بحیثی که
شناخت کلام را که عبارت از کسیکه نه در داشته باشد و نه پسر چنانکه روایت شده در کتب
تفریقین که پرسیدند از او کلام را چون نمیدانست ساکت شد و بعد از زمانی گفت میگویم من در

از پیش خود اگر صواب گویم از خدا است و اگر خطا گویم از شیطان و خداست میراث جده را چنانکه زیاده
 شده در کتب فریقین که بر سید از جده از میراثش او در جواب گفته نیافتم از برای تو چیزی در
 کتاب خدا و سنت رسول تا آنکه او را خبر کردم میفرمود و محمد بن مسلم که رسول خدا جده را سید داد
و دیگر فحاشا بکسی را در آتش نبخت و حال آنکه رسول خدا با اتفاق علمای ایشان بنی از آن کرده و فرمود
لا یعذب بالثأر الا ذاب النار و بید دست چپ در ذرا حاکم با اتفاق دست راست را با
 برید و دانایان ایشان در امثال این مقام میگویند ابو بکر مجتهد بود اگر بعضی مسایل را غلط کند
 یا نداند چه میشود و هیچ تامل نمیکند بر فرضیکه مجتهد باشد آخر این چنین مجتهد است که این قسم مسایل ظاهره
 سهله الحصول را نمیداند و هر گاه مجتهدی این قسم مسایل را نداند دیگر چگونه قابلیت خلافت غیر
 آخر الزمان دارد و حال آنکه به بدنه عقل مستحق است که انام باید عالم معارف ربانی و حقایق فرائض
 و حلال و حرام مشکل و دانی بر آیه از آیات ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و موقت و غیر موقت و
 مجمل و مفصل بوده باشد تا حفظ احکام دین و ملت و رعایا امت تواند بود **و دیگر** در کتب فریقین روایت
 شده که عمر در حق او گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة و فی الله شرها فی عادی مثلها فالتوا
 یعنی بود بیعت ابو بکر بی اصل بی اندیشه ناشی از خطا گناه داشت خدا تعالی شر از این پس هر کس رجوع کند بشیر
 ان بیعت بکشد او را **و در روایت** جمع من الصیحين از متفق علیه بخاری و مسلم از مسند عمر بن
 خطاب باین عبارت واقع شده انما کانت بیعة ابی بکر فلتة و تمت الا و انها قد کانت كذلك
 و لکن الله و فی شرها یعنی بود بیعت ابو بکر امری بی اصل ناشی از عدم تدبیر و اصابه را که با تمام
 آگاه باشد و بداند که تحقیق چنین بود ولیکن خدا تعالی نگاه داشت شر از او در آخرین روایت
 بعد از چند روز که عمر حکایت از روز سقیفه کرده باین مضمون گفت که هر که بیعت کند با دیگری بدون
 مشورة مدینان بیعت بیعت نیست و حق آن دو نفر کشتن است **و دیگر** آنکه خود اعتراف کرده و در حق
 خود گویا داد و گفت اقبلونی و لست بخیر که و علی فیکم یعنی و اگر دیدم را زیرا که من بهتر از شما
 نیستم و حال آنکه علی در میان شماست موافق روایت ابن ابی السدی و قاسم بن سلام صاحب کتاب اموال
و در روایت ابن حجر از احمد بن حنبل چنین مذکور که ابو بکر گفت انما انما کانت بیعة ابی بکر

امر احد که در امثال این مقام زمانی از اضطراب برورنگار میزند و گاهی خاطر را بین قلبی میداند
 که او کس نفس کرده و نمیداند که امام باید که در روس منابر کلمات خود را ظاهر سازد و بر امت تائید را
 بشناسد و او بهم رسد و بقول او عمل کند نه آنکه مردم را از خود بی اعتقاد سازد و در واقع در منبر مسجد که
 موضع ارشاد خلافت است این طور شکست نفسها چه معنی دارد **دیگر** آنکه در کتب و توفیقین روایت شده
 موافق روایت عبدلجبار بن محمد بن یحیی شیخ معتدلی ایشان در کتابش که مناسبت بمعنی در امامت و موافق روایت
 ابن حجر از احمد حنبل که ابو بکر گفت اذ ارا بیعتی استقامت فالتبوعی و اذ اذغت ففوقی و اعلی
 ان لی شیطانا یفتنی و اذ ارا بیعتی عصیت فاجتنبونی یعنی چون ببینید مرا که بر راه راست میروم
 متابعت کنید مرا و چون از راه پیروم و مگر راه شوم براه ما آید مرا بدرستی که مرا شیطانیست که
 از راه پیروم میبرد پس چون ببینید که عصیان کنم از من اترز کنید و موافق استخفا علی
 قوشی در شرح بخبر مذکور کرده باین طریق گفته آن لی شیطانا یفتنی فالتبوعی و اعلی استقامت فاجتنبونی
 و ان عصیت اجتنبونی و معانی همه روایت نزدیک بهم است **دیگر** از نقلش آنکه با اتفاق خالد بن
 ولید را بواسطه زکوة به قبیله مالک بن نویره فرستاد و خالد با وجود اسلام ان قبیل طبع در زوجه مالک بن
 نویره کرده و ادرا با قبیل اش قتل و غارت نمود و هم در ان شب بازوجه مالک زفاف کرد و عمر بن ابی
 ریطش با مالک هر چند سعی کرد که ابو بکر در حق خالد قصاص شرعی بجا آورد ابو بکر قبول نکرد و در برین
 با خالد گفت اگر من خلیفه شوم بر آئینه ترا خواهم کشت پس بدین امر که از تو صادر شد **دیگر** در صحیح بخاری
 و صحیح مسلم روایت شده که در حدیث طایفه مذکور بطریق میراث ابو بکر گفت لا ینال شیطان
 صدقة رسول الله عن حالما الی کانت یعنی بخدا قسم که تغییر نمیدم چیزی از صدقه رسول را
 از خاندان داشت در زمان رسولی و عمل خواهم کرد بخو که رسول خدا عمل کرده است **و در جمیع روایات**
الصحیحین روایت شده که ابو بکر قسمت میکرد حسن و موافق قسمت پیغمبر **و** آنکه عید ادنویش از رسول
 را بخو که رسول خدا با ایشان میداد و از بخا ظاهر میشد و گنه ابو بکر در قسم حدیث سابق و بر هر عاقلی پوشیده
 نیست که هرگاه کسی در حق خود این قسم اعتراف کند و در حدیثی این نوع عالم تقصیر نماید تا باین حد
 نرسد **و در کتب** در طعن منقعه عمر اگر چه اطوار ناشایسته و ادا صواب و ذمیه او بشمار است لیکن

درین مقام بچندی از اینها اختصار می نماید **صحیح** مستی باشد نمونه خرواری از انجیل که با اتفاق چهار نفر
و مورخین هر دو فرقه رسول محمد در مرض نبوت اصحاب گفت یارید از برای من اسباب کتابت تا بنویسم
از برای شما نوشته که بعد از آن هرگز فضیلت یغنیه و عبارت انصحت موافق روایت صحیح بخاری
و صحیح مسلم و جمع بین الصحیحین مشکات این است **هلو اکبت لکم کتابا فی تفضلوا بعدایه یعنی باید**
تا بنویسم برای شما کتابی که بعد از آن هرگز فضیلت یغنیه و **بر روایت دیگر** در سطر ح مواقف انجیل
بقرطاس اکبت لکم کتابا لا تفضلوا بعدایه واقع شده یعنی یارید از من کاندن تا بنویسم برای
شما کتابی که بعد از من فضیلت یغنیه و **در روایت ثانی** اشوئی بدوات
و قرطاس واقع شده **در روایت بن ابی اسحق** یارید از اوست و بن ابی جعفر نقیب بدوات گفت
و واقع شده لیکن مقصود همه آنست که مذکور شد پس عمر بن خطاب مانع شده گفت رسول خدا میان میگوید چسبکم
کتاب الله یعنی من است شمارا کتاب بخدا امینست موافق روایت احمد حنبلی و صحیح مسلم و مشکات و محمد
و غیر آنها زیرا که در بعضی از روایات کتب مذکور یحیی واقع شده و در بعضی هجر و در لغت عرب فتحی
میخوانند از بنیان گفتن ما خبر دهنده میگوید خبر و یحیی خبری که در کتب لغت مثل صحاح و قاموس و امثال
آن مذکور است **در روایت بخاری** واقع شده که عمر بن خطاب گفت قلما غلب علیه الجمع و در بعضی
اشوئی شده حرفش اعتبار ندارد و مخفی نیست که این کلام نیز بغیر از این معنی ندارد که آنچه رسول خدا میگوید
از روی بخوشی و غلبه مرض است پس بنیان گفته باشد انگاه منافقین با عمو اتفاق نموده اند تراجم
کشید تا آنکه رسول خدا از روی اعراض ایشان را از پیش خود در کرد اکنون ای طایبان این حق را
باید داد که در زیر آسمان این چنین یعنی از کدام مسلمان اخلاص کیش می آید عفا که هیچ فعلی از افعال
منافقین زمان نبوت از ابتدای بعثت تا حین رحلت باین قباحت و شرافت نبوده که تمام مسلمان را بر زبان
جاری میخوانند سخنی چنین نیست بر رسولی که رحمت عالمیان و غلت غای ایجاد است و هر چه میگوید
مقتضای آن هوای و خوی یوحی از جانب خداست در واقع خاتم الانبیاء و المرسلین بدانند در تکمیل
دین مبین و ارشاد عباد الله از اراد و رحمت بی اندازه بکشد و همواره بواسطه ترویج و پیش خداست
طایفه را بجا و بغیر و دینی که تا قیام قیامت همه خلایق بآن عمل کنند از جانب الله خلقی برساند و آخر

بنیان بگوید این نیست که بنیاد کفر و نفاق و شدت عداوت و شقاق بنهم الله فی الدنیا و الاخره
محببت که ان بی از زم غلیظ القلب در اول خود را دانا تر از رسول خدا و انموده گفت حسبکم کتاب الله
و نفی که کتاب بی که ان موجب بدایت است نیت والا با یستی که این همه مذاهب مختلفه و فرق بانه
بهم نرسید و از اینجا است که قطب یکی شافعی در بعضی از حکایت خود گفته راه بی را بنامیتوان یافت و
تفق که چون کتاب آمد و سنت در سوال در میان است بر شد چه حاجت بان ماند که مرض گوید
چون کتب طبعی است چرام با بطار جوع باید که انبی و معجزه در سقیفه بنی ساعده به وجه رجوع بقران
نمود و اصلا نام کتاب بعد بر زبان نیاد و اگر این چنین امر عظمی که بواسطه ان ترک تجنیه و کفین
خدا کردند در کتاب نبود پس چون گفت حسبکم کتاب الله و اگر بود پس چرا بی اندیشه و مشورت با او مگر
بیعت کردند که در حق ان بیعت گفتان بیعت ابی بکر کانت فلیتة و فی الله شها ر ذی شرف
می دانند که غرض ایشان بود مگر حوس بر اماره و حسد بر آل رسول خدا اگر نه کدام سفیه تجویز میکنند
که وصیت رسول خدا لغو باشد و رسول مدنیان بگوید و بجز در کتاب الله ضلالت و اختلاف بهم نخواهد رسید
در واقع انمایه فتنه و خویشی و تراعی که بر سر امامت بظهور آمده و خواهد آمد بر سر این امری از
امور بظهور نیاید **و لهذا** روایت شده در کتب مذکوره مثل صحیح بن الصمیمین و مشکات و ملل و نحل
بان مضمون که ابن عباس می گوید و میگفت بدرستی که مصیبت و تمام مصیبت بان بود که مانع شدند
رسول الله را از نوشتن کتابت و گفتند او را که ندانیم میگوید تا اینجا بود مجبلی از سخن ابن عباس
استحق کدام مصیبت اعظم از این می تواند بود و از اینجا است که صاحب ملل و نحل گفته که کشیده نشد شمشیر
بر هیچ قاعده دینی مثل کشیدن شمشیر بر قضیه امامت **ابن ابی السحر** در شرح حدیث
گرفته از ابن عباس حکایتی مشتمل بر آنکه ابن عباس گفت رفتم بجا نه عمر بن الخطاب در اول خلافت
و بعد از آنکه خبر علی ابن ابیطالب از من پرسید سوالی کرد و گفت اعتقادش این است که رسول خدا
امامت را بر من مقرر کرده من گفتم آری و من از پدرم نیز پرسیدم او گفت علی است میگوید پس
عمر بن خطاب گفت تحقیق که خواست رسول خدا تا در مرض موت تقریر بجای بسم علی کند پس من انتم
شدم از آنکه او را در پیش باو نمیکردیدند بعد از من ابن ابی السحر میگوید گفته که این روایت را با ما

ذکر کرده صاحب تاریخ بغداد در کتاب **سیر** شیطان بنض فراتی بواسطه اضلال خلائق و اغوای مباحث
 ملعون ازل و ابد و مستحق عذاب الیم گشت و بمقتضای کلام حضرت رسول در حدیث مذکور نقیص بنی اسلم
 است که اگر آنچه آنحضرت میخواست نوشته می شد بیک از امت نصیحت نمی افتاد و این همه اختلاف
 و خونریزی و فساد که یکی از آنها قتل فرزند رسول و تاراج اسلام نبوت است از ابتدای رحلت آنحضرت
 تا قیام قیامت بر سر امامت و مذبح بطور بی آگاهی و جهل و فرقه باطل بهم می رسید پس مایل باید کرد که حال
 آنکس که منع از نوشیدن آنحضرت کرد چه خواهد بود **ع** خون شهدا تمام در گردن او است و **دیگر** آنکه
 غنیمت که بنض خدا و رسول از آل و اقربای رسیده بود از ایشان منع کرد و معاهده اعایشه دختر
 ابی بکر و حفصه دختر خود را هر سال ده هزار درهم میداد **س** **مقاصد** در جواب گفتند
 که اگر چه خمس از ذوی القربی بود یعنی بنی هاشم و بنی عبد المطلب بنض و اجماع لیکن عمر اجتهاد کرد و بنض
 ایشان باید داد تا این بود مضمون جواب **س** **مقاصد** و این سخن از فرط سخت بکلام عقلایی مازد
 واقع هرگاه بنض خدا و رسول و اجماع حق ذوی القربی باشد دیگر اجتهاد عمر برخلاف بنض و اجماع
 چه شتم نامعقولست اجتهاد عدلت است از استنباط احکام از کلام خدا و رسول نه آنکه هر کس از
 پیش خود رد بنض خدا و رسول کند و بگوید که من مجتهدم ازین قرار بر عمر و امثال او جمیع شرایع محمد
 را تغییر دادن جایز خواهد بود یکبار اجتهاد کند که نماز واجب است و بار دیگر اجتهاد کند که زنا و شراب حلال
 است و همچنین در عرض چند روز دین تازه بجهنم خواهد آورد و نفوذ یابد و **دیگر** آنکه در نادانی و جهل
 بهعت بی نظیره بود چنانکه با قاق فریقین امر کرد بر جم زن دیوانه و زن آبتن که در پیش او قرار
 بزا کرد پس حضرت امیر او را منع کرد و گفت بر دیوانه و طفل حد جاریست و زن آبتن اگر چه خود
 مستحق رجم باشد اما طفلش چه گناه دارد پس سرگفت **لولا علی لهلك عمر** یعنی اگر علی نبود و عمر را
 میشد بلیب فتوای غلط و **دیگر** آنکه امر کرد بر جم زن آنکه ششاه فرزند آورده باشند بنویم آنکه فرزند
 ششماه نمی باشد پس پیش از ستور زنا کرده باشد و علی بن ابیطالب او را اعلام نمود که از قرآن ثابت
 شده که ششماه طفل متولد می تواند شد زیرا که خدا تعالی در کجا فرموده **والاولاد من صنع**
اولاد من حولین بکاطین یعنی مادران دو سال تمام شیر می دهند اولاد خود را و در کجا فرمود

وصله و فصله لست شسته و ازین قرار حل ششماه خواهد بود زیرا که مبت و چهار ماه بازمی دو سال تمام
 شیر خورون می افتد و ششماه دیگر بازمی حل پس عمر از قول خود برگردید و **دیگر** دیگر منع کرد از نه گرفتن
 بسیار و گفت هر کس مهر و خورش را بسیار میگیرد من او را داخل بیت المال خواهم کرد پس زنی
 برخاست و گفت تو منع میکنی ما را از آنچه خداستای در قرآن مجید حلال گردانیده از برای ما و
 خواند بروان ایتم احدی من قطار افلا تاخذ و امنه شیا پس عمر گفت کل الناس
 افقه من عمر حتی المحدثات فی الحال یعنی جمیع مردم فقیه تر اند از عمر حتی زنانیکه در جهلها
 بسر می برند و تابعان عمر در جواب این سخن میگویند او کسر نفس کرده و هیچ فکری نکند که هرگاه تسلیم
 قول آن زن کرد در آن مسدود پس آن زن از د فقیه تر بوده باشد زیرا که تسلیم آن قول اعتراف است
 بر بطمان قول خودش و لهذا در روایت ابن ابی الحداد واقع شده که عمر بعد از آن قول گفت تعجب کنید
 از آن میک خطا کرد و زنیکه صواب گفت پس قطع نظر از آنکه در عین مقام کسر نفس خلیفه و خود را در نظر
 امت جاهل و احمق و ناصح صورت ندارد و تصدیق قول آن زن کردن عین اقرار است بایست
 و اعلمت آن زن از عمر خواهد کلام مذکور از او صادر شده باشد و خواه صادر نشده باشد و خواه کسر کرده
 باشد خواه نکرده باشد و **در جمع بین الصحيحین** روایت شده از ابی اوفی که گفت پرسید
 از من عمر که رسول بخدا در نماز عید چه میخواند من گفتم اقامت بک الساعة وق والقرآن و **دیگر**
 در کتاب مذکور روایت کرده که عمر بن الخطاب از ابی اوفی پرسید که رسول بخدا در نماز عید چه
 و عید رمضان چه میخواند و در جواب گفت ق والقرآن و اقربت الساعة الحق امامیکه ساهبا بخدا
 بوده باشد و باحضرت نماز عید رفته باشد و نداند که آنحضرت در نماز عید چه قرات میکرد و عجب امامی است
 مناسب حال متعصبین در امثال این مقام آنست که بگویند عمر اجتهاد کرده بود در نهالتن و **دیگر**
 روایت شده در کتب معتبره اینست که عمر شبی گمان فسق بر او بر کسی و از راه دیوار بخانه آنس رفت و چون
 آنس را میخاطب ساخت او در جواب گفت اگر من یک فسق کرده ام از تو چهار فسق الحالی ظهور آید کی آنکه
 بختس کردی و حال آنکه خداستای از آن بنی فرموده و گفته و لا تجتنبوا و دیگر از راه دیوار آمد
 و خداستای فرموده که بد و ن افون داخل در خانه مشهود و گفته و لا تدخلوا بیوتا غیبه

بگویم حق گفتا لستوا و دیگر آنکه سلام نکردی و خدایتغای فرمود و تسلما علی اهلها پس عمر از
 کار خود شرمزده شد: و باز گشت و متعصبان درین مقام نیز گفته اند عمر اجتهاد کرد و عجب حالی است
 که این نادان همیشه برخلاف نص خدا و رسول خدا م اجتهاد میکند کاش بر سبیل سهو و فتنان یکبار
 موافق قولی خدا و رسول م نیز اجتهاد میکرد و این روایت را علامه دوانی در شرح عقاید معتزله
 نیز آورده **و ابن ابی الحدید** این روایت را در شرح نهج البلاغه بعد از آنکه گفته عمر
 در بسیار از مواضع فتوی میداد و بعد از آن منع میکرد و بر ضد این فتوی میداد و این روایت
 را ذکر کرده لیکن در روایت او خطا در اذن طلبیدن مذکور نیست **و دیگر** روایت کرده از ابن ابی
 الحدید در شرح حسن که عمر در سبیل بجوانی از انصار گذشت در حالتیکه تشنه بود پس از آن جوان آب
 طلبید و آن جوان شربت از عملش آورد و عمر از خوردنش امتناع نمود و گفت خداست که فرموده
 اذ هبتم طیباتکم فی حیوةکم الدنیا پس آن جوان بفرمود عمر گفت این آیه از برای کافران است
 نه مسلمانان و خواند بر عمر قبل آیه را و یوم یغیر فی الذین کفروا علی النار اذ هبتم طیباتکم
 فی حیوةکم الدنیا پس عمر گفت کل الناس اقله من عمر **و دیگر** روایت کرده از مالک امام
 مخالفین و او از آن عمر که گفت تعلیم گرفت عمر سوره بقره را در دوازده سال و بعد از آنکه با تمام
 رسید شتر را را سگزان سخر کرد و جهان آمد این شتر و دعوی جانشینی رسول خدا کردن به مناسبت
 با هم دارد **و در مجمع بن الصحیحین** در مسند عمار بن یاسر روایت شده که عمر در سبیل
 از عمر پرسید که هرگاه جب شوم و آب ینیم چه کنم عمر گفت نماز کن پس عمار بن یاسر او را از غلطش آگاه
 گردانید و گفت تیم باید کرد در واقع شخصی که همیشه در سفر و حضر بار سول خدا باشد و این خنن حکم
 عام الوقوع را از آنحضرت فراموشته باشد و انما یرد قرآن نخوانده باشد که آیه فلم یجد و انما و فقیه
 را این طرداشته باشد قابلیت کتب داری کدام هر زمین دارد تا با مر دیگر چه رسد **و میر در مجمع**
بن الصحیحین روایت شده که ابو موسی اشعری سه مرتبه بر در خانه عمر آمده اذن دخول طلبید و
 چون اذن یافت باز گشت بعد از آنکه عمر واقف شد ابو موسی را گفت خبر ابی اذن نیاورد
 گفت بواسطه آنکه از جانب رسول خدا مابین طریق ما مور شده ایم پس عمر گفت بر این سخن گفتی شد

یار قیس ابو موسی ابو سعید خدری را گویای آورد آگاه عمر گفت این امر بر من پوشیده بود **و دیگر**
 آنکه با اتفاق ارباب سیر و احادیث تنگ کرد در موت رسول بخدا و گفت پیغمبر مرده است بلکه مثل
 عیسی با همان رفته است خبر که گوید مرده است او را خواهم کشم تا آنکه ابو بکر از قرآن بر آید آنک
 میت و انهم میتون خواند پس عمر از قول خود برگشت و گفت کافی لم اسمع هذه الکلامه
 گویان شده بودم این آیه را و اما که میگویند عمر از روی اضطراب و وحشتی که از خبر فوت نبی عارض
 او شده بود گفت نبی مرده است سخی شان ناموجه است زیرا که این وحشت و اضطراب با تنگ تخمیر
 و تکفین آنحضرت و همان لحظه در تلاش بیعت سعی که در جمع نمیشود چنانکه ظاهر است بر ارباب شعور و
 نیز اگر چنین بود بایستی که علما ایشان در کتب خود این را داخل در اختلافات و اقد بعد از نبی ذکر کنند
 و حال آنکه آمدی و صاحب ملل نخل و امثال ایشان این را نیز از جهل اختلافی ذکر کرده اند که بعد از نبی
 بهم رسیده مثل اختلاف میان مهاجر و انصار در امامت و اختلاف در موضع دفن نبی و غیر اینها **و دیگر**
 آنکه عمر یقین در ایمان خود نداشت **غزالی** در احیاء العلوم و شیخ محی الدین در فتوحات
 روایت کرده که عمر بنا بر آنکه رسول بخدا من فقیه را بجز یقین بیان گفته بود و از حدیقه پیرسید که من از
 من فقیه نامه در واقع کسیکه ایمان تنگ داشته باشد بر مسند خلافت رسول بخدا چگونه تواند نشست
 بلکه او را یقین در نفاق خود بود لیکن این سوالات را از برای فریب عوام میگفت تا بگویند عمر و اجل
 اهل نفاق نیست و خبر از اصحاب بد العقبه ندارد **ابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغه
 روایت کرده که عمر گفت **والله ما ادری خلقه انا و طاعت بجزا قسم نمیدانم که من خلیفم**
یا بادشاه و در کمال التاریخ شیخ ابن اثیر نیز مذکور است که عمر سلطان گفت آیا من
 لکم یا خلیفه سلمان در جواب گفت اگر بیدرم از مال سلمان بغیر حق صرف کرده باشی خلیفه نخواهم بود
 پس عمر کرمان مند مخفی رفت که حضرت سلمان کنایه بل صریحاً سلب خلافت عمر کرد زیرا که عمر مخالف
 خدا و رسول و تصرفات بسیار کرده مثل آنکه حصه مهاجرین را زیاده از انصاف قرار داد و خمس اهل بیت
 را چنانکه دانستی منح کرد و از برای خود آن مبلغ برداشت که روایت ابن عبد البر در کتاب استقامت
 بعد از مرگ او از منت یک سالش بهر یک ذرافش که بر او چهار و بر دواتی سه بود متر بشمارد و سه قنار

نزد سرج رسید این **ابی احمد** روایت کرده از ابن سیرین که بر عمر در اخایام حیات
 اینچنان نسیان طاری شده بود که عدد در شغلات نماز را فراموش میکرد و ازین جهت مردی را فرموده
 بود که در مش او ایستاده و همیشه او را تلقین بنمود و عمر با شماره ان مرد قیام در ولوع بجای آورد
و مکرر آنکه منع کرد از حج تمتع و منع کردن زنان و گفتن جی علی خیر العلل در اذان و گفت ثلث کن
 علی عهد رسول الله و انا انھی عنهن و احرمهن و اعاقب علیهن یعنی سه چیز بود در
 زمان رسول خدا و من نمیکنم از آنها و معاقب میازم مردم را بر کردن آنها و تیر گفت المعتان
 کائنات علی عهد رسول الله انا انھی عنهن و اعاقب علیهن یعنی دو مسئله بود در زمان رسول
 من نمیکنم از ان و معاقب میازم مردم را بر ارتکاب آنها **و در جمع من الصحیحین**
 روایت شده از جابر بن عبد الله انصاری باین مضمون که حج تمتع و مسئله دیگر در زمان
 رسول خدا تا آنکه عمر منع کرد هر دو را و گفته هر که زن را تمتع میکند من او را رحم نخواهم کرد و دیگر
 روایت کرده که ابن عباس امر میکرد بمقتله **دیگر** از جابر بن عبد الله که میگردیم مقتبوس از
 یقین در ایام رسول خدا و ابی بکر تا آنکه بنی که در عمر اذان **و در صحیحین** روایت شده
 که مردی از اهل شام رسید از ابن عمر که مسئله زنان حلال بود او گفت حلال است پس انحر و گفت
 تو نمیبندی کرده است اذان او در جواب گفت من ترک ستم رسول خدا بقول پدر نمیکنم **و احمد**
خلیل در مشد و حافظ ابو نعیم در حلیه روایت کرده اند از عمران بن حصین در
 مسئله زنان که گفت نماز نشد در کتاب خدا بلکه در کردیم در زمان رسول خدا و نازل شد قرآن
 سحر مش و پیغمبر نیز بنی نکرد اذان تا آنکه از دنیا رحلت نمود **و عبد الرزاق** که از مشایخ
 علمای موثق ایشان است روایت کرده اند ابن عباس که میگفت نبود مسئله گر رحمتی که خدا تاجیه
 محمد از زانی داشته بود اگر عمر بنی نمیکرد احتیاج بزنانی شد و مخفی نیست کلام عمر صریحت در حلال
 بودن مسئله در زمان رسول خدا و همچنین عادت مذکوره و بر تعلق مخفی نیست که هرگاه حکمی از احکام
 زمان رسول خدا باشد و رسول اقرار از جانب خدا بخلق رسانیده باشد و خدا تعالی در آن
 جمیع خبر داده باشد که الیوم اجملت لکنه کوکبه عرکست و چه کاره است که حرام تواند نمود **و دیگر**

روایت شده از سوطی مالک که عمر صبحی در خواب بود مؤذن خواست او را از برای نماز صبح بیدار کند
گفت الصلوة خیر النعم پس عمر مؤذن را امر کرد تا از داخل درازان صبح گردانند و دیگر احداث کرد و رکوع
را در شبهای رمضان و امر کرد تا مردم نماز نافله را بجای بیاورند و حال آنکه در زمان رسول و ابوبکر
به تنهای می گذارند چنانچه حمید در مسند ابوسریه از مستقی علیه بخاری و مسلم روایت کرده و بعد از آن
بفرموده عمر بن خطاب نوشتند تا در همه جای بکشند و در کتاب این اثر از او روایت شده
که گفته اول کسیکه در نماز سجده کرد تا بجای بیاورند و بشهر نوشت تا همه جای چنین بیاورند و عمر بود
و عمر بن الخطاب و ابوسریه در مستقی علیه بخاری و مسلم روایت شده از عبد الرحمن بن
عبد القاری که گفت بعد از آنکه عمر وضع نماز بجای در نافله رمضان کرد شبی با عمر مسجد رفتیم دیدیم که
مردم نماز بجای میگذارند پس عمر لغت البدعة یعنی خوب نیست بدعتی و حال آنکه در صحیح بن الصبیح
روایت شده از جابر بن عبد الله که رسول خدا گفت کل بدعة ضلالة و این شجر در صواعق
روایت کرده از حافظ ابونعیم که رسول خدا گفت اهل البدع اهل النار و الخلیقة یعنی ارباب بدعتها
بدترین خلایقه و دیگر روایت کرده از ابوحاتم خراسانی که رسول خدا گفت من و قری صاحب بدعت
اهل بدعتها گان و فرزند و دیگر روایت کرده از طبرانی که رسول خدا گفت من و قری صاحب بدعت
خدا اغان علی هدم الاسلام یعنی هر که تعظیم و توقیر کند صاحب بدعت را پس بر تحقیق که در خراج
اسلام مد کرده است و دیگر روایت کرده از بهیقی که رسول خدا گفت لا یقبل الله صلح عبد
لا صوما ولا صلوة ولا صدقة ولا احبا ولا عمرة ولا جهاد ولا صرفا ولا
عدا لا ینخرج من الاسلام کما ینخرج النعش من العجین حاصلش آنکه قبول نمیکند خدا تعالی نه نماز
صاحب بدعت و نه روزه اش و نه صدقه اش و نه جهش و نه عمره اش و نه جهادش و نه صرف کردنش در راه
خدا و نه عدلش بر من میر و صاحب بدعت از اسلام خیا که بر من میر و موانع میر و دیگر روایت کرده
از بهیقی که رسول خدا گفت ابی الله ان یقبل علی صاحب بدعة حتی یتوب من بدعة یعنی باز
خدا تعالی از قبول کردن عمل صاحب بدعت مگر و قبیده گویند از آنکه باید دید که بمقتضای این احادیث
حال کسی که بدعت را خوب داند و این همه بدعت در دین پیغمبر نماند چه خواهد بود و دیگر اخبار شری

کردن و مجلس این امر آنکه در حین مردن شش کس را تعیین کرد از برای امامت علی و عثمان و عبدالرحمن بن
 عوف که خواهر داری عثمان زن ابو د و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر و گفت بعد از سه روز اگر کسی
 دیگری مخالفت کند آن یکی را بکشند و اگر سه کس در یک طرف باشند سه کس دیگر را بکشد و قول آن سه کس
 که عبدالرحمن بن عوف بایشانست اعتبار کند و آن کس دیگر را بکشند و اگر همه با یکدیگر مخالفت کنند همه را
 بکشند و بر هر ذی شعور که روشن است که هرگاه علی بن ابیطالب با آن همه فضایل که خدا و رسول
 با اتفاق هر دو فرقه در باره او فرموده اند در طرفی باشند دیگر قول عبدالرحمن بن عوف را برگزین
 و بقول او سه کس دیگر را بر چند یکی از آنها علی بن ابیطالب باشد کشتن بغیر از عداوت با علی بن ابیطالب
 هیچ احتمال ندارد سبحان امداین چه عباد و شفاوت بجای و خلافت که بمجر و مخالفت سخن مثل علی
 خجوه حکم کند بکشتن علی بن ابیطالب که افضل اهل بیت است و بنص مؤثر رسول خدا تمسک با و
 موجب نجات است و همیشه حق با اوست و او با حق است و نسبتش نبی نسبت با وون است بموی
 و باب مدینه علم رسول خداست و او از قرآن جدا نمیشود و قرآن از جدا نمی شود و بر نفس قرآنی نفس خیر
 المرسلین و ولی امت است غریب تر آنکه ایشان امامت را از فروع می دانند پس اگر فروعی از فروع
 اصحاب رسول خدا که با اعتقاد ایشان همه از اهل بهشتند با یکدیگر مخالفت کند در سه روز یا بیشتر جرم استحقاق
 قتل شوند نزد هر که ادین از تفسیر دارد همه فعل شنیع عمر از برای نهایت عداوتش با اهل بیت زد
 دلیل ظاهر و بر بانی قاطع است و مکر از غرایب شوری آنکه جمیع مخالفین اتفاق در رد که رسول خدا
 فرمود الا ائمة من قلیش و روایت کرده اند که ابو بکر در روز سقیفه باین حدیث انصار را از
 امامت منع کرد و در کتب معتبره ایشان روایت شده که عمر گفت اگر سالم مولای ابی حذلیفه زنده
 بود او را خلیفه میکردم زیرا که از رسول خدا شنیدم که میگفت ان سالما شدید الحجب الله
 و با اتفاق همه سالم مذکور از ترمیش نیست مخفی نیست که هرگاه بمجر و خبر از رسول خدا که گفت سالم خدا
 را بسیار دوست میداد و سالم مستحق خلافت باشد پس اگر مرتضی علی با انهمه فضایل که عمر از رسول خدا
 در باره او شنیده بود و دانسته بود که خدا تعالی او را نفس رسول خود خوانده و اهل بیت
 مطهر از رجس ساخته چراستحق امامت نباشد و این نیز است بر نهایت عداوت عمر

و دیگر آنکه این ابی السخیر روایت کرده در شهر جنت که عمر در حق اهل تومرک اول گفت رسولی آمده
 ازین ششش کس را خبری از دنیا رفت و بعد از آنکه طلحه نزد عمر آمد چون نذر آذره بود بواسطه گفتگو
 طلحه با ابوبکر در باب خلیفه کردن عمر بهذا عمر باو گفت رسو بخدا از تو آذره و غضب من بود که از دنیا
 رفت بواسطه سخنی که در وقت نزول آیه حجاب نازل تو صادر شد و بعد ازین روایت کرده از جاحظ
 که در کتب پیش گفته میان این دو حکم عمر متافض است و این ظاهر است زیرا که در اول گفته رسول
 از عمر ان ششش کس را خبری رفت و در ثانی گفته که رسول از طلحه ناراض رفت و ازین اطور ظاهر
 میشود که حرف عمر هرگز از روی نفس امارت نبوده بلکه همیشه بر موافقت خواست خود حرف میزد و روایت
 ابن ابی السخیر از جاحظ سخنی که طلحه در حدین نزول آیه حجاب گفته اینست که چه نفع می بکشد پیغمبر را امر
 کردن بحجاب فردا است که خواهد مرد و باز نانش را نکاح خواهیم کرد صاحب این سخن با عقدا از اهل جنت
 است **علاوه** در جمع بین ابی سعید روایت شده از سعد بن عبد بن عباس که عمر در حدین وفات
 بعد از مدین عباس گفت این جزع و فرح که از من می بینی از رگدزد تو و اصحاب تبت و امید که اگر مثل
 آنچه در روز من است پنداشتم تصدق میکردم از ترس عذاب الهی و **حافظ ابو نعیم** در
 حلیه الاولیاء روایت کرده باین مضمون که عمر در حدین گفت کاش من کوسید بودم که مرا کشته
 بودند که نصف مرا کتب و نصف دیگر قد بر کرده خورده بودند و فصد شده بودم و انان نمی بودم
 و در کتب مختلفین روایت شده ما من محضر حقیقه اکامیم معقده من الحجة والنال
 حاصلش آنکه پنج محضر نیست که در وقت احضار جای خود را در بهشت یا دوزخ ببیند پس اگر عمر
 خلیفه رسول خدا نمی بود البته جای خود را در بهشت جا و دان می دید و این جزع و اضطراب و اظهار گما
 از و بطور مخفی آمد **تذکره چهارم** در مطلق محققه عثمان بن عفیفین اخبار سلف ظاهر است که
 شیوه عثمان اصلا مشابیه باطوار اهل حق تراشت بلکه همواره شسته بکوک ذراعنه و قبا صره می
 از در بایان مقصد و قرار دادن و غلطان زمین کرد اشتق و در اظهار امور باطل میبرد و الوجود و غیر
 اینها و از جمله قیاس **ششم** که حکم بن العاص را بدین باز آورده و بعد از آنکه رسول خدا او را بواسطه
 نهایت شقاوتش از مدینه دور کرد و باین اعتبار او را طهرید رسول میخوانند یعنی رانده و دور کرده

رسول و هر چند در زمان رسول محمد صلی الله علیه و آله در خواست او که دلمتش نزد رسول بخدا مقبول نیفتاد
 و همچنین در زمان ابوبکر و عمر و دیگران دیدن عقده را بانهایت فسق و الی کوفه ساخت تا آنکه او مت
 پشتمانی کرد بعد از آنکه نماز صبح را چهار رکعت گذارد و بعد از آن گفت و باغ خوشی درم اگر میخواهم بیشتر از
 چهار رکعت بگذارم و این ولید را بخدا فاسق خوانده در آیه امن کان موهنا کان فاسقا
 لا یستغون چنانکه مغیرین گفته اند که مراد از فاسق ولید است و از مومن مراد علی بن ابیطالب است
 و دیگر آنکه عبدالله بن مسرج را که رسول خدا صلی الله علیه و آله خوشش را بر ساخته بود و والی مصر گردید و چندی
 از وی بطورینید و بعد از آنکه اهل مصر از وی شکایت کردند چندی نوشت و بمحمد بن ابوبکر داد و اهل مصر
 گفت ولایت شما را بچندادم با او برید و بعد از آن نامه بعد از آنکه بنامش نوشت که محمد را با جمعی که
 همراه او نیکو بشناس و خود در مصر بحکومت ممکن باشد و دیگر آنکه ابی ذر غفاری را بان جلالت قدر
 که همه اتفاق دارند از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد و بواسطه آنکه او را از اعمال ناشایسته منع
 میکرد و اطوار او را نمی پسندید و بعد از آن بفرموده عثمان او را پیشتر برهنه سوار کرده بدین آوردند
 پس او را بر نهاده که موضعی است در حوالی مدینه و در آنجا نه آبت و نه آبادانی فرستاد و تا در آنجا بجاوار
 رحمت از وی پیوست و در کتب معتبره فریقین روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ما
 اظلت استحضار و کلا قلت الغلبه صدق لجه من ابی ذر یعنی سایه نینداخت آسمان بر
 و بر نداشت زمین تیره راست بجه تر و صادق القول تر از ابی ذر کسی و دیگر عبدالله بن مسعود را آن
 قرب منزلت که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت چندان فرمود و زدند که استخوان پهلوش شکست و از
 جان از او بجاوار رحمت حق از وی پیوست و مصحفش را بر او گرفته لبوخت و دیگر عمر یاسر را فرمود
 تا چندان زدند که نفق بهم رسانید بسبب ناراضی بودن عمار از کارهای فاش و شرع او و حال آنکه عمر بن خطاب
 مرتبه عمار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراف دارند و دیگر روایت کرده اند از نزدی و دشمنی و حاکم که رسول خدا
 گفت اجمعه تشاق الی ثلثة علی و عمار و سلمان و دیگران را مدینه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 بخشیده بود به برادر مروان بن حکم داد و چراگاه حوالی مدینه را که مشتمل بود بر میان مسلمانان این
 برای خریدن حیوانات مخصوص خود و بنی امیه گردانید و نگذاشت تا موافق دیگران ازان بهره مند

دیگر آنکه مال مسلمانان را بر سر بخویشان خود میداد و چنانچه بجهی را داد و خود چهار صد و نوار در سرخ داد
 و حکم بن ابی العاص را در یکبار و دینت هزار و پنجم داد **و سر وایت** ابن ابی الحدید و یزید مروان
 بن حکم را در کینوبت تمام خصل از مینه داد و عبد الله ابی سرخ را تمام غنایم که از فتح افریقیه است
 آمد بخشید و یکس را با و شیر یک مکره و ابو موسی اشعری اموال بسیار از عراق آورد و بعد از بخویشان
 خود قسمت نمود **دیگر آنکه** در سفر چهار رکعت نماز گذارد و حال آنکه بروایت کتب صحاح الشیخان
 رسول خدا و ابو بکر و عمر و عثمان خود بی در اول خلافت دو رکعت کرده اند **و جمیع** بن
 الصحیحین روایت کرده اند عبد الله بن عمر که گفت نماز گذارد رسول خدا با نماز مسافر در منی و غیر
 دو رکعت و یحیی بن ابوبکر و عمر و عثمان نیز در اول خلافت چنین کردند بعد از آن عثمان چهار رکعت کرد
دیگر روایت کرده در مسند عبد الله بن مسعود از عبد الرحمن بن زید که گفت نماز کرد عثمان در بی
 چهار رکعت و چون بعد از عبد الله بن مسعود گفت عبد الله بن مسعود گفت من بار رسول خدا و ابو بکر و عمر
 دو رکعت کردم **و دیگر** در جمیع بن الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم روایت کرده در مسند ابن
 عباس که بغیر موده رسول خدا در نماز مسافر دو رکعت است و در سفر چهار رکعت **و از مسلم** نیز در
 مسند انس بن مالک بهین معنون روایت کرده **و دیگر آنکه** امر کرد بر حرم زنیکه در شش ماه در نماز او را
 بود پس علی بن ابیطالب او را از غلطش آگاه کرد و چنانچه عمر را درین امر آگاه گردانید **و ایت**
 مسلم با سند در صحیحش در تفسیر سوره احقاف که زنی شهر کرد و بعد از شش ماه زاید و چون خبر
 بشمار رسید امر بر حرم کرد پس علی بن ابیطالب علیه الصلوٰه والسلام نزد عثمان آمد و گفت خدا تعالی
 در قرآن مجید فرموده و حله و فضاله ثلثون شهرا و غیر گفته و فضاله فی عاین پس آن زن را
 خلاص کرد **و دیگر آنکه** حدیثی بخانیا و در نسبت بان عمر که هر زمان حاکم ابو از بعد از شرف
 اسلام بغیر حق گفت **و یحیی بن** نسبت بود بن عقبه حدیثی بر خبر بخانیا در و اطاع بر جمیع
 قبا حتمایه او از کتب ارباب سیر ظاهر می شود و بعد از این گفتند و مجلس آنکه انایه قباحت از او
 ظاهر شد که جمیع مهاجر انصار بر قلنس اتفاق کردند و از قس از و ناراضی بودند تا سه روز افتاد و
 بود و کسی او را دفون نداشتند بود **و بروایت** و اقدی بغیر از مردان و سه کس از

علامت کسی بر جنازه است حاضر نشد و آن چهار کس را نیز مردم لبیک از سر جنازه و دور کردند
 عجب است از محض لغیض که نجیب قول عبد الرحمن بن عوف خلافت عثمان را بر حق می دانند و اطاعتش را واجب
 و با جمیع صحابه بر قتل عثمان و او را واجب القتل منزل از خلافت نمیدانند که او را بگناه و مظلوم میدانند
 معجده احم صحابه را که در قتل عثمان شریک بودند و هم انا که طلب خون عثمان کردند و جمعی کثیر از صحابه را کشتند
 نزد ایشان شایسته **اصل یازدهم** در ذکر پاره از کلام حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب
 که است بر بطلان خلافت خلفه است از کتاب تاریخ البلاغه که منتهی است نزد او باب بیع و تمام کلام
 درین اصل در دو توضیح بوضوح می پیوندد **توضیح اول** بعد از آنکه در خلیف و کتابان حضرت شکایت
 از خلفا و اظهار غضب خلافت و ظلم بر اهل بیت صریحا و کتبی بسیار است و از اسناد دلالت صریح
 دارد بر اینکه در نحو و کتبش این مختصر باشد که کور می شود و چون تمام فقرات را بتفسیر بفارسی کردن
 باللفظی نقدیم و تا آخر ترجمه را از اسلامت مجاوره فرس بیرون می بر و بنا برین به باین مطلب و اما
 کلام گفتنی نماید از اسناد در بعضی از خطب فرموده این الدین زعموا انهم الواسعون فی العلم
 و ننا کذباً و بغیا علینا ان زعمنا الله و وضعهم و ادخلنا و اخرجهم حاصلش
 آنکه کسی اندکسانی که خود را را سخ در علم می دانستند از روی دروغ و ظلم کردن بر ما بهجت برداشتن خود
 ما را و فرود گذاشتن ایشان را و داخل کردن خدا ما را در زمره اوصیاء و ائمه و بیرون کردن انهارا
 از آن مرتبه جلیل بنا نیست عطی الهی و لیست جلی العمی با خواسته میشود باین دو ما حسته می
 روشنی از کوریه گمراهی و جهالت ان اکامه غی سواقی هذا البطن من بنی هاشم که نظر
 علی سبواهم و لا یقلیم الکراهة لعینهم بدستیکه امان و او میگوید آخر الزمان نشانه شده اند
 درین بطن از هاشم یعنی باطلاب مراد آنکه یعنی بغیر از من و او لا دم هذا انتعاش بدگر که کرامت کرده است
 ولایت و اقامت پیغمبر آخر الزمان را و زینده نیست بر غیر او و علی بن ابیطالب غیر ایشان کسی
 صلاحیت و اسحقاق این منزلت جلیل القدر نداشته و نخواهد داشت و در **توضیح دیگر**
 لا یقاس بال محمد من هذه الامة احد و لا یستوی بهم من جرت نعمته علیهم
 هم اساس الدین و عماد الیقین یعنی سبیده نمیشود و بال محمد احد ازین امت و برابر کرده نمیشود

باین انیکه همیشه جاسوسان و جاسوسان بر وزیران تمام صحابه راست و هدایت و عزت و اعتبار
 و دولت پوشید و سنی پیغمبر و آل پیغمبر یافتند چنانکه ظاهر است الیهام یعنی الغالی و بهم یلتقی
 باین رجوع میکند بر افراط کننده در دین و دور گذرند از طریق مستقیم و باین تمی می شود و در عالمه در
 دین حاصل انکه بازگشت همه در امر دین و هدایت بایشان است و کلمه خصایص حق الوکایه و فهم
 الوصیه و الوثایه مرا اینان راست خصایص امامت و ولایت از عالم بودن با حکام الهی و عصمت بسیار متفا
 کما یه و در ایشان است و همین و در ایشان پیغمبر از راه اسحقاق ذاتی و انهم راه قربان و هم از راه نص
 خدا و رسول مآلان اذ رجعتمن اهل اهل و نقل الی منتقله الحال این زمانی است که حق
 راجع شده باشد یعنی مستحقش و این زمان وقتی است که نقل کرده شد حق محل و مآل خود را پس
 انکه من ازین دگران بکمال حق مقصدی امر خلافت بودند الحال که دست آنها از غضب منزه گشته شد
 حق بر خود قرار گرفت و در بعضی دیگر فرموده فلما مضی تنائج المسلمین الامم
 بعد یعنی چون در گذشت رسول خدا را نزاع کردند مسلمانان در امر امامت بعد از ان انحضرت فوالله
 ما لکن یلقی فی روعی ولا یخط علی مالی ان العرب ترجع هذا الامم من بعده عن اهلیته
 و لا انهم منی یعنی و بجز قسم که انداخته نمیشد در دلم و خطور نمیگرد در خاطر من که عربان بیرون برند
 این امر را بعد از پیغمبر خدا را از اهل بیتش و دور گذنده باشند خلافت را از من حاصلش انکه با نهایت استحقاق
 من و قرب منزلت من نسبت حضرت پیغمبر و کثرت انصوح و اقد در باره من و کمر بستن بخود پیغمبر
 مرا از برای این کار و بهمه ایشان خبر دادن و اگر احتمال این راه نمیداد کم عزت من در گذرند و دگر می رانند
 حق خلیفه رسول خدا و اولی تصرف در امت اند فاما غنی الا ابتال الناس علی فلاتی یتابعوا
 پس باز داشت مرا از طلب حق خود غیر از هجوم آوردن مردم بر الی کمر و بیعت کردن با و فامسکت
 بیکه حتی را بعت راجعه الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی صلی دین محمد بر
 گاه دهم دست خود را اما انکه دیدم که برگشتند مردم از دین و اسلام و مرتد شدند و پیوسته اند مردم را
 با موی که موجب ابطال و زوال دین محمد بود و فحشیت ان لم انصد و الاسلام و اهل ان ار
 فیه تلما او هدا تلکن المصیبه به علی اعظم من فوف و لا یتکم من سریرم که اگر بار

کنیم اسلام و اهل اسلام به پیغمبر در اسلام دشمنی ویرانی که سخت تر باشد حبیب ان بر من انعام و او
 بتصرف نبودن دشمنی حاصلش آنکه بعد از غضب خلافت باعث ارشاد و دادن من آنها را و معاونت
 در دین کردن و رایجای صواب بایشان نمودن آن بود که اگر نمی کردم دین محمد با کلیه برطرف می شد
 بشومی جهالت و ضلالت آنها **و در بعضی دیگر** در بیان حالات اهل بیت فرموده هم موضع
 سزا و تجا و امر و عیبه علمه و موئل حکمه و کتب مکتبه و جبال دینه بهم اقام لکن
 مله یعنی آل محمد اند موضع اسرار بنوی و مله امور او و صندوق و افش او و مرجع حکم او و فزون
 من بیای او از قرآن و غیره و کوهها منی او و بند که نگام میدارند دین او را از تزلزل و برهم خوردن
 بایشان راست شد کجی بیت دین **و در بعضی دیگر** فرمود منحن شجرة النبق و مصیط الوسل
 و مختلف المکلة و معادن العلم و ینابیع الحکم ناصنا و مجنبا منتظرا الرحمة
 و مبغضنا ینتظرا السطوة ایتم شجرة نوت و جایگاه فرود آمدن رسالت جبریل و محل آمدن
 ملائکه و معدنهای دانش و شجره ای حکمتها را کننده و دوست ما منتظر رحمت است دشمن ما منتظر غضب
 الهی **و در بعضی دیگر** فرموده قد خاضعوا بحمار الفطن و اخذوا البدع و دوسن
 و از سر المومنون و نطق الضالون بقیق که خوش گردند مخالفین در دریا می فتنه و فرار گرفته
 بدعت و ضلالت را و اگر گشتند ستهای پیغمبر خدا را و منعبر شدند مومنان و ماطق شدند و در کوهها
 گراه منحن الشعار و الاصحاب و المخزنه و الا بواب ایتم که از نهایت قرب و نزدیکی جاتین
 رسول خدا و یاران خازنان اسرار اویم و در می شهر و علم و حکمت اویم چنانچه حدیث صحیح آن آمده
 العلم و علی یا بها از آن خبر داده و لایقانی البیت و الا من ابواها من اهلها من علی انما
 می ساز تا بنمایان سبب نیست در آمدن گراز راه در خانه و هر که از غیر راه در بختان در آید او را در فامیده
و در بعضی دیگر در جواب بعضی از اصحاب که از انجباب پرسید که از چه رو منع کردند قوم شما را از
 خلافت و حال آنکه شما سزاوارترید باین امر فرموده شئت علینا نفوس قوم و سخت عنها نفوس
 آخرین و الحکم الله و المعی الیه القیامة بخلی و حمد و رزیدند بر امر خلافت نفوس خیس
 جمعی و جو انفرادی کرده در گذشتند از نزاع در این برای مصیبت بر هم نخوردن دین ملت نفوس

را بای از آن خبر داده نه خوف بود و بر ملاک نفسش بلکه خوف کرد و ترسید از علیّه جهال و دولتهای
 اهل ضلال که سبب از مردم فریب این امور باطل و اسباب دنیوی خورده ایمان نیاد و ندانند من نیز
 که با غاصبان خلافت نزاع کردم و در طلب حق خود با ایشان کار بجنگید و جدال برسانیدم نه از ترس ایشان
 بود بلکه از ترس آنکه مبادا مردم بواسطه اضلال این جاهلان و فریفته شدن از خرافات دنیوی بکلی از دین
 بگجانه شوند **و در بعضی دیگر** فرمود قد ظلم طالع و لم یح لایح و کلاح لایح و عیاد
 ما تل و استبدل الله بقوم قوما و یوم یوما یعنی ظلم کرد و طمع کند و در شدد و خشنود
 و باید تابنده و راست شد کج شده و تبدل کرد خدا استعاضه بجای باطل را یا بل حق این همه گناه است
 از زوال خلافت ناحق و دیگران و نباید خورشید هدایت و عدل انحضرت بر عالمان و انصافان
 الغیب انتظار المجدد المطهر و انتظار کرد بش روزگار کشیدیم مثل انتظار قحط رسیده ایم
 را تا حق بمرکز خود قرار گرفت انما الائمة قوام الله علی خلقه و عرفاءه علی عباده
 لاید خل الجنة الا من عرفهم و عرفاه و لایدخل النار الا من انکرم
 و انکرمه جز این نیست که امامان ایستادگانند با مردم خداست برافزندگان او و عارفان او پسند که
 حاکم اند بر بندگان او تا بوسید ایشان بندگان پروردگار خود را بشناختند و داخل در بهشت بشنود
 بگر که بشناختند انکس ایشان را و ایشان انکس را و داخل بشنود در دوزخ بگر که بشناختند ایشان را
 و ایشان او را چنانکه رسول خدا فرموده من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
 حاصل آنکه امامی دین کافی اند که از جانب الله باین امر فایز گشته اند و خدا تعالی ایشان را برگزید
 از برای هدایت و ارشاد عباد و آن مرتبه بایشان ارزانی داشته که شناخت ایشان موجب بهشت
 است و انکار ایشان موجب دوزخ نه بر جاهل و فواید که خلق بواسطه جلب نفع و تکفیل مرادات
 دنیوی بر خود امیر سازند **و دیگر در خطبه مشهوره** انما الله لقد تقصمها
 ابن ابی قحافة و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من النجی و در بعضی از نسخ بدل ابی
 قحافة اخوتم واقع شده باعتبار آنکه ابو بکر از قبیده نیست یعنی آگاه باشد شما قسم که بوشند این را
 قحافه جامع خلافت را و بدینست که او میدانست که نسبت من بخلاف نسبت قطب است بنگر آنست

یعنی امید داشت که همچو نگ سنگ آسیابی وجود آن میلی که در میان دارد گردش نمیکند و اتمت
خلاف نیز و قیاس با من نباشد انظارش سوافی عدالت و حکم پیغمبر نخواهد بود معهود چشم از حق بپوشد
و بغیر استحقاق مقصدی این امر شد بخند عینی السبیل و لا یرفی الی الظلم سیریزد از من
سبل علوم و بعد نمیشو و بسوی من پرند و این کنایه است از بندگی مرتبه و رفعت شان یعنی گوشت و پوست
من انقدر بند است که مرغ بسوی او پرواز تو اندک در فسادت ده و نهائش با و طوبت عینا کثرت
پس برو و ش از انتم جامه صبر او پهلوتی کردم از خلافت و طمققت از انای بنی آن اصول بید
جذاء و اصل علی طحیة عمیاء یهزم فیها البکد و یتب فیها الصغید و یکدم
مومن حقیقی بقیه پس ایستادم متفکر میان آنکه حد کتم بریده یعنی بی معاون یا صبر کتم
بر ابرک سیاه بسیار تیره یعنی زمان خلافت با حق ابوبکر که از کار میرود هر بزرگ در آن بسبب تیرگی
عذلات و پر میشود در آن هر خورد و مشقت و از ازمی کشد مومن تا وقتیکه طاقت کند بر در کار خود را
فذلک ان الصب علی هاتاجی پس دیدم که صبر برین مصیبت سزاوارتر است فضیلت و فی
العین فدی و فی الخلق شیخی یعنی صبر کردم در حالیکه در چشم خاشاک بود و در حلق عضه گره
شده چون استخوان کنایه است از الم و تاسف بر ضایع شدن دین پیغمبر بابت شدن ابوبکر
خزفت را حقی مضی الاول السبیل فادلی بها الی فلات بعدة تا آنکه در گذشت و براه
خود رفت غاصب پس رسانند خلافت را در تلافی آنکه در سابق ایام با و بیعت کرده بود و درین مقام
انصرفت شمر که از اعشی مثل آورده و بعد از آن فرموده فیا عجبا بنیا هو لیستقلها فی حیاته
اذ عقدا هالاخر بعد و فاته پس عجب تر آنکه وقتی در زمان حیات خود از مردم درخواست میکرد
که مرا در گذارید که من بهتر از شما نیستم و علی در میان شماست و زمانی دیگر خلافت را معین کرد و از راک
دیگری که بعد از و فاشش خلیفه او باشد و این سخن از ابوبکر مستقی علیه است و در کتب معتبره نقل
مذکور است چنانکه شاه شد بان در باب ملاحظی ابوبکر لشده ما قشطر اضرعها ضرع در اصل
عبارت از دوسر پستان شتر خواهد و نمائی پیش و خواهد آن دو تائی دیگر و قشطر ضرع قشمت کردن
فایده و نفع حاصل از ضراع است و مراد ازین مقام این است که بسیار محکم شد قشمت کردن این

در کس فایده و نفع خلافت را فصد ما فی حوزة خشتاء یغلظ کلمها و یخشن مسها و لیکن
 العثار و لا یختمها من سها پس جای داد ابو بکر خلافت را در وادی ناهموار یعنی عمر که غلیظ بود و جراح
 حاصل از سخن درشت او و موزی بود و اینرش با او از رگد زشت خوبی و درشتی او و بسیار بود و غریز
 در سایل و عذر گفتش از آنها فضلا جها که کب الصعبة ان اشتق لها حزم و ان اسلمها
 تقحم پس همراه او مثل سوار ناقه سر کشی است که اگر مهارش را باز می کشد گشافته میشود یعنی اگر
 سمیت میکند بر درمی آورد و سوار را فنی الناس لعمری الله یخبط و شماس و تلون و اعتراض
 پس قسم به بقای خدا که مبتلا شد مردم بسلوک در غیر راه راست و نفرت از طریق صواب و تنفات
 اهل مضایقت علی طول المدة و شدت المحنة حتی اذا مضی لسبیلہ جعلها فی عین
 نعم انی احبهم فی الله و للشوق متی عارض الیهم مع لاول منهم حتی صرت اقرب الی هذا
 النظام پس صبر کردم بر درازی مدت و بسیاری سخت تا آنکه چون در گذشت گردانید خلافت را در جماعتی
 و گمانش آنکه من یکی از ان جماعتم پس از برای خدا که نظر کنیز در شور و به بنید که چگونه طارے شد
 در منزله من شک و شبهه با اول ایشان تا آنکه گردیدم مقرون با شالی این گروه چون بجای از قصه شور
 در مطاعن عمر نگرشند پس درین مقام متعرض نگردید لکنی اسفقت اذا اسفوا و طرت اذا طارت ففص
 جعل منهم لصنعة و مال الاخر لصنعة مع من رهن لیکن من از برای اتمام حجت با ایشان
 در فروتنی بلند پروازے گفت کردم پس بخوف شد از من مردم از ایشان بواسطه مسدیکه با من داشت
 یعنی سعد بن ابی وقاص و دیگر کرد دیگری از برای و اما و چیزی چند دیگر مثل عمار و حماد و عبد الرحمن
 بن عوف است که ام کلثوم خواهر مادرے عثمان زن او بود حاصل آنکه بسبب خضعتی بیخ دیسوی و در میان
 نفی با من هم ای کردند الی ان قام ثلاث القوم نالجا خضیة بین نیشله و معتلفه یعنی تا آنکه در میان
 سیوم قوم یعنی عثمان و بخلاف نشست حالگونه که شل شتر میر خورده بلند کننده بود زیر بغل و بهیگاه خود
 که میان موضع سر گیس و موضع علف اوست این شلست از برای بکتره و افتخار و قافوا معه بنو
 امیه یخضون مال الله مضنم الابل بنة الریم و برخاستند این پدر او یعنی اقرباس
 او و میخیزند مال خدای را بهمه و ان شل خورن شتر گیه و بهاری را الی انکثت قتله و اجوز علیه

علمه و کتب به بطریق آنکه تاب باز در در میان تاب خورده او واجب ساخت بر او قتل و اراعه ناستی
 او و بس در آور و شکم خوابی و اسراف در خوردن مال ابر بعد از در کین مسلم که شده کرده به سبب
 مردم با آنحضرت و بر کشتن عایشه و طلحه و زبیر و معویه و خوارج با نامهم لم یسمعوا الله سبحانه یقول انک
 الدار الاخرة یجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا و العاقبة للمتقین
 گویا آنکه غضب خلافت کردند و آنرا که از من برگشته نشنیده اند کلام خدای را که فرموده این سرتی
 آخرت را میگردانیم از برای آنکه نیک اندوه میکنند سرکشی و فساد در روی زمین و عاقبت از برای
 متقین خوبست نه حال طالبان ریاست دنیا و معضدان ملی و الله لقد سمعوا و دعوا و
 لکن حلیت الدنیا فی اعینهم و ارا قهم زحما بای سجد اقیم کشته اند آیه را و بدو گفته اند
 لیکن اراسته و زیبا آمد دنیا و چشمها ایشان و خوش آمد ایشان را زینت دنیا **تلمیح** پوشیده نیست
 برابر با فطانت که از آنچه ازین خطابه و از خطب دیگر تحریر یافت متعین و مجزوم به این برایت میشود بطاعت
 خلافت خلفا شد زیرا که بمقتضای آیت و احوادث و اخبار و حالات آنحضرت و اتفاق جمیع مسلمین
 و آنحضرت از کذب و بهتان مبرا است و هر یک از مذکورات بر ظلم و غضب خلفای نشانی و اختصاص منزلت
 خلافت و ولایت باینست رسول خدا و عدم قابلیت بقیه ایشان دلالت قطعی دارد و گنجی احتمال دیگر ندارد
و ابن ابی الحدید در شرحش بر پنج البلاغه چون همه جا اعتراف کرده که این خطب آنحضرت
 امیر المومنین است و در آنست که اینها را از کتابهای جمیع در زبان آنحضرت نوشته اند بغیر آنکه توانست
 کرده اند و بالفعل در کتب و رسائل اکثر متقدمین موجود است لهذا در اشغال این مواضع نهایت کوشش
 در تکلفات و تعصبات بجا آورده و حاصل همه باین راجع میشود که مراد حضرت امیر اظهار باطل بودن خلافت
 ایشان نبوده بلکه مرادش اظهار ترک اولی است یعنی غرض آنحضرت آن بود که بیان نماید که سرخدا آنها
 خلیفه و امام بحق بودند لیکن من اولی بایشان بودم اگر بمن و امتنه بودند بهتر بود و هر ذی شعور کسی
 میداند که از کلام آنحضرت آنچه تحریر یافت بغیر از عدم استحقاق دیگران و غضب منزلت امامت صحابه
 آخر الزمان دیگر چیزی مفهومی نمیشود در واقع هرگاه خلافت ایشان موافق رضای خدا و رسول بوده
 باشد و بکریه احتمال دارد که امیر المومنین بآن مرتبه اخلاص و عبودیت و عصمت که همواره رضای

محو رضای خدا و رسول و این همه شکایت و اظهار نارضا منته نماید و خلقی بکفر و باطن و منکرات و
 جهالت نسبت دهد که نام بی بصیرت تجویز میکند که امر موافق رضای خدا و رسول بر حضرت مر بقنی علی
 باگو ادا باشد و در نظر او بسندیده نیاید انقسم امور نسبت با حضرت و از آن بهین عظم و کفر صریح است
در بعضی از خطب فرموده حتی اذا قبض الله رسوله و جمع قوم علی الاعتقاب و غاکلهم
 السبیل فالقیهم چون قبض کرد خدا تعالی روح رسول خود را بر گشتند جمعی بر پیشانیهای خود یعنی بپا
 کفر که در اول داشتند بگشت کردند و پاک ساخت ایشان را را بهما بطل و آتکلوا علی الاکیم و وصلوا
 علی الرحم اعتقاد کردند بر هر امر ناصواب که در خاطر ایشان منظور کرد و پوستند بغیر از برای پیغمبر و حجرو
 السبیل الذی امر ابو دینه و دوری گزیدند از وسیله بخائی که مورشده بود مذمومت او یعنی
 اهل بیت چنانکه سابقا در آیه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی خیر یافت و نقلوا
 البناء عن رص اساسه بقبوه بغیر موضع نقل کردند بنا را از اصل و بنیاد استوارش
 و بنا کردند از او در غیر موضعی که لایق آن بود که است از آنکه خلافت را که حق اهل بیت است از رای ایشان
 بگنجایه ثابت کردند معادن کل خطیئه و ابواب کل ضارب فی غمرة آنها بعد از رخط و گناه
 اند و در پای آمد و شد هر گاه فرورفته در ضلالت و گمراهی اند قد باد وافی الحیة و ذهلوا
 فی السکة علی سبیله منال فصاعون به تحقیق که رفتند در وادی سردانی و سرگردانی و غافل شدند
 و فراموش گودید درستی گمراهی و جهل از بدی عاقبت بر طریق آل فرعون که تمواره در کفر و ظلم از بسید
 و بچگونه اندیشه روز باز خواست نمیکردند **ابن ابی حمزید** در تالی این کلام صدق انجام
 چنین گفته که مراد از این جماعت گردی اند از دشمنان آنحضرت که بعد از خلفای شش در صفین با آنحضرت
 محاربه کردند مثل عمر بن عاص و مغیره بن شعبه و مروان بن حکم و ولید بن عقبه و عبد الله بن زبیر و سعد
 بن عاص و اشالی آنها و از بس تکلفات بکار بسته در آخر خود و عذر میگویند که باعث تاویل بر صل کردن
 کلام امیر المومنین را بر خطرات مبتدا در اینست که مقتضی بزرگی و منصب عظیم و دین تویم آنحضرت چشم
 پوشیدن و در گذشتن است از آنچه سابقا بطور آمده از پیشانیان لیکن میتوانست بر مرکب اندک
 فوقانی دارد از دستور محاوره و روش مکالمه که هر گاه آنحضرت فرماید که وقتیکه با الهی رسولی

مقبول شد جمعی باز پس رفتند و گمراه شدند و حق را از مرگ بیرون بردند و اهل بیت را و اگر استند دیگر
 از خطای شده و انصاف آنها احتمال ندارد و بر شکایت از جمعی که بعد از انقضای مدت مدتی در رحلت
 گمراه شدند و عموماً مغلوب و مکتوب و گریزان بودند محض تمکاب و عین خطاست **توضیح دوم**
در از الهم و هم جمعی از جهال غیر متبحر از غایت اضطراب میگویند که ما قبول نداریم که خطبه شریف
 از حضرت امیر باشد شاید از اسید رضی گفته و بنام آنحضرت شهرت داده و بر اهل بصیرت ستور نیست
 که این سخن یاده و افتراست زیرا که این خطبه بزرگان ایشان در کتب معتبره خود نقل کرده اند مثل
 ابوعلی بیاضی و ابوالقاسم لجنی و دینا و قضای صاحب تبیع و تخریج الفقیه ائمه و اگر کرده اند که این خطبه از
 امیر المومنین است و اعتراف نموده اند که در نسخه چند دیده اند که در کتابهای پیش از تولد اسید رضی نوشته بودند
روایت کرده بن ابی احمدید در شرحش از استادش شیخ مصدق واسطی که از علمای معتبره است
 است و چنین گفته که حکایت کرد از برای شیخ ابوالحیة مصدق واسطی سه ثبت و ستائمه و گفت در وثیقه
 خواندم این خطبه را بر ابی محمد بن محمد بن احمد معروف باین خطاب با و گفتم چه میگویند درین خطبه با بر علی بن
 یاشنه او گفته که بخدا قسم که من میدانم بیقین که این خطبه کلام آنحضرت است بچنانکه میدانم که تو مصدق
 مصدق گفته که من گفتم جمعی از مردم میگویند کلام رضی است پس این خطاب گفت رضی را و غیر رضی را این
 قدرت بر کجاست تواند باین اسلوب سخن کرد تحقیق که واقف شدیم بر سبایل رضی و شایسته تمیز و تالیف
 او را نسبت ندارد آنها باین کلام اصلاً بعد از آن این خطاب گفت و اندک من دیدم این خطبه را در چند
 کتاب که تصنیف شده بود پیش از وجود رضی به و صد سال و بخدا قسم که یا نتم من این خطبه را بخوبی چند
 که بی شایسته من آن خطبه را که خط کلام یک از علما و اهل ادب و عربیت است که پیش از موجود بودن
 احمدید رضی نوشته بودند بعد از این ابی اسید گفته تحقیق که من دیدم بسیار از این خطبه را در
 تصانیف شیخ و بزرگ خود ابوالقاسم لجنی و نیز یافتیم بسیار از این خطبه را در کتاب ابی جعفر بن تمیم
 که یکی از متکلمین امامیه است و آن کتاب مشهور است کتاب انصاف و بود ابوالجعفر از شاگردان ابوالقاسم
 لجنی که فوت شده پیش از تولد رضی تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی اسید و برابر آنش سخن نیست
 تبیع و تخریج و علوم این خطاب و ابی القاسم لجنی و ابن ابی احمدید و مصدق واسطی که همه از پیشوایان

اهل خلاف و مقته ایان ایشانند - روایت کرده سید جلیل نخری سید رضی الکلی بن طاووس در طریح
 باین مضمون که قدیم من این خطبه را که روایت شده بود از ابن عباس در کتابی از کتب محققین که
 سببی است بجهانی آن جناب و نوشته شده بود در سنه اربع و ثلثین و ثلث مائه و شصت و شصت و شصت و شصت
 خطبه را در کتاب مذکور حسن بن عبد الله عسکری صاحب کتاب مواعظ و زواجر که از حمزه و ساجد بن یحیی
 است و محقق است که سید رضی در سنه تسع و خمسين و ثلث مائه متولد شده چنانکه تصریح کرده آن ابن
 ابی احمد در اول شرح پنج البلاغه پس کتاب مذکور هشت و هشت سال پیش از تولد سید رضی نوشته
 شده باشد **شیخ الموحیدین ابن مکیتم** شایع پنج البلاغه نیز روایت کرده که من دیدم نسخه
 این خطبه را که بران بود خط ابن الفرات که وزیر مقتدر باشد بود پیش از تولد سید رضی بزاید از ثلث
 سال بعد ازین گفته که آنچه بر من غالب است این است که آن نسخه پیش از تولد ابن الفرات نوشته
 شده بود و **از کلام صاحب قاموس** نیز اعتراف بر بودن این خطبه از امیر المومنین
 ظاهر میشود زیرا که نسبت داده با حضرت بعد از تفسیر که درن مستقیقه را به بدیهه شرکه در وقت متی بیرون
 می آورد از دهان و چنین گفته که خطبه شقیقه علویه را برای این شقیقه میگویند که ابن عباس در وقت
 کرد گفت کاش نمیگفتی مقال خود را آنحضرت فرمود باین عباس میبایست **تلك شقیقه**
 ثم قلت ما اینجا بود مضمون کلام صاحب قاموس و باعث ناتمام گذاشتن آنحضرت خطبه را چنانکه سید رضی
 در پنج البلاغه روایت کرده آن بود که چون آنحضرت خطبه را بجای رسانید که اسما در پنج البلاغه آن خطبه
 است شخصی برخواست از اهل بلد و کتابی بدست آنحضرت داد و آنحضرت اند و گفته بخواندن
 کتاب مشغول شد بعد از فراغ از خواندن کتاب ابن عباس التماس تمام خطبه کرد آنحضرت در جواب
 فرمود باین عباس **تلك شقیقه** هدیه ثم قرأت حاصل معنی این کلام این است که آن
 ابن عباس رفت آنچه دیدی آن حالتی بود که مثل شقیقه شمر و خوشی وقت بمرکت آمده مویت
 غریب از آن ظاهر گشت و بعد از آن ساکن شد **شیخ ابن اثیر خبری** در بنهایه نیز
 اشاره به بودن این خطبه آنحضرت کرده زیرا که در موضع بیان معنی لفظ شقیقه باین مضمون
 گفته که از آنجمله است حدیث علی در خطبه که از دست **تلك شقیقه** هدیه ثم قرأت

و نیز باریه از فقرات این خطبه را در موضع متفرقه از آن کتاب دیگر کرده چنانکه در موضع بیان
معنی اشتقاق گفته و در حدیث علی علیه السلام است ان اشتق لها خرم و این فقره را آنحضرت
در خطبه مذکوره که در ذمت عمر گفته چنانکه گذشت و نیز در موضع بیان معنی سف گفته از آنجا که
حدیث علی لکنی سففت اذا سفا و این فقره را آنحضرت در خطبه مذکوره در ذکر شوری فرموده
و همچنین در موضع بیان معنی نفم گفته و از آنجا که است حدیث علی تأفجا خضیه و در موضع بیان
معنی نیل گفته و در حدیث علی بن نبیل و مقله و در موضع بیان معنی خضم گفته که در حدیث
علی و انقت فقام من ابیه بخضمون مال الله خضم الا ایل بنته الربیع و این فقرات
را آنحضرت در خطبه مذکوره در ذمت عثمان فرموده چنانکه تحریر یافت و نیز در موضع بیان معنی فوج
گفته و در حدیث علی لعنت حلیت الدنیا فی اعیانهم و از آنجا که در وجه این فقره را آنحضرت
در آخر این خطبه فرموده و بر سبع خیر ستوریت که فقرات مذکوره در خطبه دیگر که در کتب مذکور از
آنحضرت روایت کرده اند موجود نیست و سخن صاحب قاموس و صاحب بنیاد که هر دو از ثقیین ایشان
اند نزد خاص و عام محل اعتماد است چنانکه ظاهر است و قطع نظر از این امور هر کس بر خصوصیات حالات
و جود مرسمه و کمال فضل و تجرد و علو همت و شرافت نسبت غایت اطلاع بر فنون بلغا و فواید و احاطه
اطراف کلام قضی و نهایت تقوی و ورع سید رضی علیه الرحمة فی السجده اطلاع داشته باشد چنانکه شهادت
داده بر کمال مذکوره ابن ابی السدی در شرحش و ابن خلکان در تاریخش یقین میداند که این قسم
امور نامعاب را بان تحریر جلیل القدر نسبت دادن محض خطاست چه گنجی لیش دارد که مثل این چنین
بزرگوار است پرنیز گار خطبه خود را با میر المومنین منوب سازد یا انبیا تبشیر و تقصص و دریافت ذوق نیکو
خدا داشته باشد که کلام آنحضرت را از کلام دیگر بی تمیز کند و با کلام آنحضرت کلام دیگر را مخلوط نموده
در کتاب جمع نماید و نیز در زبان سید شری در خدمت خلفای بنی عباس جمیع فضیلا و بلغا و ارباب کمال
چند نوبت جمع نمودند اگر این چنین خطبه از آنحضرت با ساینده صحیحی مروی نشده بود البته سید شری
را مخاطب می ساختند و بر او انکار نموده مواظده می کردند چنانکه ظاهر است از شیوه علماء در اظهار
اطلاعی که دیگر حضرم و فیکه نزاع نیز در میان بوده باشد و علمای ایشان در کتب خود اعراف کرده اند

که آنحضرت از صحابه بسیار عالم بود و از تقدم خلق همیشه اظهار کبر است می نمود **ابن عبید**
 که از مشایخ علمای ایشان است در کتاب عقد و ابواب علم که در خطبه موشق القول ایشان
 است در کتاب آوایل و در خطبه از خطب آنحضرت روایت کرده اند که در آن خطبه فرموده اما
 انی لو اشلکم ان اقول لقلت عفی الله عما سلف سبق الرجلان و قاتم البالث کالغفل
 همه بطنه و یله لو قص جناحاه و قطع راسه کما کن خیل له آگاه باشید که من اگر بگویم
 با شما بگویم بر آینه میگویم در گذر خدا از شما از پیشینان بظهور آمدیشی گرفته اند و مرد و بر
 سبوم این مثل خراب قصه شش بین صرف شکم می شد و ای و اگر حیده شده بود باهای او و
 بریده شده بود و بر او برود برای او از کتاب خلافت بغیر حق و **قد صحیح بخاری و**
صحیح مسلم فی الکتاب للقتال روایت شده که عمر در کماله علی و عباس گفتند فلما توفی
 رسول الله قال ابوبکر انا ولی رسول الله فحتمنا نطلبک من اهل بیت
 و یطلب هذا امیرات من امهات فقال ابوبکر قال رسول الله ما نورت ما توکنا
 فهو صدقة فواتمنا کاذبا اثما غادما خائنا بعد از آن گفت ثم توفی ابوبکر فقلت انا ولی
 رسول الله و ولی ابوبکر فرائمنا کاذبا اثما غادما خائنا حاصل آنکه چون مرد رسول خدا ابوبکر
 گفت من ولی اویم پس آمدید شما در حالتی که من خواستی توای این عباس میراث خود را از پسر برداشت
 و طلب کردی این کس بجای من میراث زلفش را که از پسرش مانده بود پس ابوبکر گفت رسول خدا میراث غدار
 پس شما هر دو او را در غلو و گنه گار و غدر کننده و خیانت کننده دانستید چون ابوبکر مرد من غم ولی
 رسول و ولی ابوبکرم شما را در غلو و گنه گار و غدار و خائن دانستید و هرگاه عمر در تعیین این غدار
 گواهی داده باشد یقین که ممکن راه جلد و سکا برده مسدود خواهد بود و مخفی نیست بی ادبی ولی از
 هرین حدیث دزدان واقع که ام مسلمان نام رسول خدا و قره العین اعدا باین خفه و خواری می برد که این
 بی دین بوده است لغو با **العصی** از علماء حنبله ادای تکلیفی مشهور است بنا بر تباطس و طلب
 ایراد می نماید این ابی السجده در شرحش روایت کرده که کجایت کرد از برای من یحیی بن سعید جندی معرو
 بان غایبه که از ساکنین بغداد و عدول موشق بود و گفت حاضر بودم نزد اسماعیل بن علی جندی نقیبه

که در آن زمان مقدم حنا بدو بود و نزد او از هر جا گفتگو کردم که درین وقت شخصی از خاندان درویش
 که نزد بعضی از اهل کوفه دینی داشت و رفته بود بگویم که دین خود را بگیرد از اتفاقات در روز غدیر که در
 مشهد مقدس امیر المومنین علیه السلام بواسطه زیارت جمیع خاص عام می شود در کوفه بود و است پس
 شیخ مذکور باو شروع سخن کرد و می پرسید که دین تو بتو رسید و او جواب میداد تا آنکه در حق این
 و سوال شیخ گفت یا رسید کاش می دیدی که در زیارت روز غدیر نزد قبر علی بن ابی طالب چه می نمود
 می شد از غش و سخن و شیخ و سب صحابه و از بلند بی ترس و بیم شیخ گفت انزوم را که دیدی چه نما
 دارند سجده اقسام که یکس اینها را دیدم نزد برین امر و از برای ایشان فتح این باب کرد مگر صاحب آن قبر
 انشخص گفت کیت صاحب آن قبر شیخ گفت علی بن ابیطالب است باز انشخص پرسید که این راه را علی بن
 مردم نموده و او ایشان را امون خسته پس چرا ما فلان و فلان را امان خود داریم و اگر حق نیست پس چرا ما
 او را امام خود میداریم ازین قرار که تو گفتی باید ما را از علی بنیزار شویم یا از دیگران این ابی الحدید گفته که این
 غایب گفت چون شیخ مذکور این سخن را از آن شخص شنید بشتاب برخاست و بغیلن خود را پوشید
 و گفت لعنت خدای باد بر اسمعیل اگر جواب این سئله بداند و باندون حرمش رفت و ابن ابی الحدید گفت
 که من دیده بودم شیخ اسمعیل مذکور را و حاضر شده بودم در مجلس باوجود آنش شیرین مقال
 نیز بود متونی شد در سنه عشر و ستایه حقا که اگر سایر دانایان ایشان بقدر اسمعیل شیخ خایه
 انصاف میداشتند همه بندانند این سئله اعتراف میکردند و الله الموفق والمعين اصل
دوازدهم در قلع مذهب یعنی شمله چهار تلویح تلویح اول در ابطال دعوی
 اجماع و بیان چگونگی انعقاد آن چون دانایان اهل خلاف از راه اصطراب همواره پناه باجماع برده
 از احصایین خود میداند و هر دلیل که از نص خدا و رسول برایشان تقریر می شود اجماع را معارضه
 آن ساخته بزعم فاسد خود قلع و قمع میکنند و میگویند این دلیل در برابر اجماع چه تواند کرد و لهذا در
 بیان معنی اجماع و کیفیت انعقاد آن سطر کشید کارش می باید تا چهره حق از ثواب او امام مصفا
 باشد بلکه اجماع موافق آنچه جمیع محققین اهل خلاف در کتب معتبره خود تصریح بان کرده اند
 عبارت است از اتفاق جمیع اهل علم و عقد یعنی تمام مجتهدین امت یعنی آخر الزمان در وقتی از آن

برامری از امور و اختلاف کرده اند که آیا این اجماع ممکن است که مستحق شود یا ممکن نیست و بر تقدیر
 ممکن البتّه باشد اختلاف کرده اند که آیا علم تحقیق ان بهم مینویسد یا نمیتوان بنا بر آنکه مستحق است
 بسبب عادت علم با عقدا و جمیع علمای شرق و غرب که متفرق در اطراف و حد و بلاد ربع مسکون اند
 بهم رسد و از اینجاست که از آنجه منبطل روایت شده در شرح مختصر عقد و غیره که هر که دعوی اجماع
 کند کاذب است و بر تقدیر یک علم با جماع بهم تواند رسید باز اختلاف کرده اند که آیا از راه خبر و روایت
 علم تحقیق اجماع بهم مینویسد یا رساید یا نمیتوان بنا بر آنکه خبر واحد اعتبار ندارد و خبر مستوات موقوف
 است بر دانستن جمعی کثر اتفاق جمیع علماء شرق و غرب را و بر تقدیر یک از خبر و نقل علم بهم توان
 رساند اختلاف کرده اند که آیا تو اثر خبر شرط است یا نه و بعد از این اختلافها اختلاف کرده اند که آیا
 اجماع حجّت یانه و بر تقدیر یک حکمت باشد بنا بر آنکه بر روایات مختلفه اللفظ متعارفه المبعی تواند رسیده
 که جمیع طوایف امت محمد از اهل ضلالت سخاوند بود اختلاف کرده اند که آیا باقی ماندن اهل اجماع از
 اتفاق تا انقضای مدت عمر بران قول شرط است یا نه **احمد بن محمد بن حنفیة و ابن فورک**
 که از مشایخ علمای ایشانست برین رفته اند که تا انقضای مدت عمر شرط است و گفته اند که اگر کسی از
 مجتهدین از قول خود برگردد و آن اجماع نیست و همچنین اختلاف کرده اند که آیا جاریست اجماع از سنه
 و دیلی که باعث راجع و دال بر حقیقت آن باشد یا نه و بر تقدیر یک مستندی در کار باشد چنانکه بخت
 ایشان بران رفته اند اختلاف کرده اند که آیا قیاس مستند اجماع می تواند شد یا نه و نیز اختلاف کرده اند
 که آیا وجود مقلد در اجماع شرط است یا نه پس هر کس امامه ابو بکر را با جماع ثابت میدانند باید که جمیع این
 مراتب را بدلائل ثابت کند و خاطر از همه مطمئن ساخته جزم بهم رساند که این چنین اجماعی بر امامت ابو
 بکر مستحق شده و بر هر مقلد منصف ظاهر است که اثبات این امور تقدّر در دو مسند اعلامی ایشان خود
 اعتراف کرده اند که این چنین اجماعی در حق ابو بکر بغیر نیامده **ابن عبد البر** شیخ موثق ایشان در کتاب
 استیعاب ترجمه الی که چنین گفته که تکلف نمود از بیعت او سعد بن عباد و طایفه از خراج و قرقه
 از خویش و سخ **ابن حجر مقدّم** در کتاب اصاصیه در معرفت صحابه چند گفته که سعد بن عباد
 بیت بر حجت از ابی بکر و عمر نکرد و نتوانستند او را در بیعت خود در آوردن بواسطه کثرت اقوالهم

و عشار و بعد ازین گفته که عمر در زمان خلافت خود سعد را در مدینه دید و باو گفت در اهل تنو در بیت
 ما یازین بلد بیرون رود و سعد در جوابش گفت حرام است بر من که بوده باشم و بلکه تو امیران باشی
 بعد از ان سعد از مدینه بشام رفت و او را قبیله بسیاری بود در نوای دمشق و در اینجا بسیاری بودند
 بر هفت باطایفه از قبیله خود می بود و روزی بی بی دیگر میرفت ناگاه او را از پشت باغی که در
 همراه او بود تیری زدند و بان تیر کشته شد تا اینجا بود مصنون کلام شیخ ابن حجر **و بلاد**
 در تاریخش روایت کرده که عمر بن خطاب اشارت کرد و یحیی بن ولید و محمد بن مسلمة الفارسی که با او
 بودند ایستادند و او را تیر زدند و چون کشته شدند زبانها انداختند که سعد را چنان کشتند و
روضا الصفا مسطور است که سعد بن عباد با ابو بکر بیعت کرد و بشام رفت و کشته شد بعد از
 مدتی بجزیه یعنی از بزرگان **و در صحیح بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین**
 روایت شده از عائشه که علی ابن ابی طالب بعد از فوت حضرت فاطمه علیها السلام بمصالحه ابو بکر
 تن در داد و نیز در کتب مذکوره از مسند ابی بکر روایت شده که حضرت فاطمه علیها السلام بعد از
 رسول الله شش ماه زینت چنانکه سابقا ذکر یافت در تبع فک **و در صحیح مسلم و جمع بین**
الصحیحین نیز روایت شده از تمهیری که گفت بیعت نکردن ازین با شتم بیک است و نیز
 سابقا در مطالعین مشرق مذکور شد بر روایات علمای معتبره ایشان تخلف نمودن امیر المومنین با سایر
 اهلبیت رسول و کافری با شتم از بیعت ابو بکر و قصد کردن ابو بکر و عمر سوختن خانه حضرت فاطمه را
و صاحب فتنه الاحیاء در کتاب مذکور گفته که اصرار کردند بعضی از اهل سقیفه بنی
 ساعده و در تخلف از بیعت ابو بکر و گفتند بغیر از علی با دیگر بیعت نه خواهیم کرد و **و صاحب**
ملل و نحل نیز در نقل اختلاف مهاجر و انصار در روز سقیفه گفته که بیعت کردند بغیر از فاطمه
 بنی با شتم و ابو سعیدان از بنی امیه **و ابن ابی الحداد** در شرح تلخ البلاغ چنین گفته
 که عمر محکم ساخت بیعت ابی بکر را و ان روز شکست زیر را و بر شینه مقدار افتاد و زیر پا کرد و سعد
 بن عباد را و گفت بکشید سعد بن عباد را و شکست منی جناب من منذ را و ترساید بنی با شتم را که با
 سینه فاطمه برده بودند **و در جمع بین الصحیحین** روایت شده از مسند عمر بن خطاب

در حکایتش از رزقیف باین مضمون گفت و دیدم در آن روز بر سر سعد بن عبادہ ایستاد
 کسی از انصار که کشیده تھا سعد را و من گفتم خدا سحر را گفته است **و شارح مقاصد**
 کتاب مذکور در بحث پنجم از امامت چنین گفته که در فرستادن ابوبکر و عمر ابو عبیدہ خراج را نزد علی
 بن ابی طالب رسانده لطیفیت که نقات انرا با سناد صحیح روایت کرده اند و مستقیمت بر کلام بسیار
 از جانبین و غلطی قلیل از عم و مستقیمت بر آنکه آمد علی و داخل شد در جماعت و در حبس که بر جاست
 از مجلس گفت بآل الله فیما سانی و سماح و حاصل کلام معنی منقول از حضرت امیر ائمه آفرین خدا
 برستی که از زده ساخت مرا و سرور ساخت شما را اینچون بود مضمون کلام شارح مقاصد **و این قتیبه**
 شیخ معتبر روایت ایشان در کتاب سیاست در باب امامت ابی بکر گفته که ابا و استماع نمود علی بن
 ابیطالب از بیعت ابوبکر و بعد ازین گفته که روایت کرده اند که چون علی را تکلیف بیعت کردند آنحضرت
 گفت انا الحق بهذا الامم منکم لا ابا لیکم و اتم اولی بالبیعة لی و تاخذون هذا الامر
 منا اهل البیت عضباً حاصل آنکه من سزاوارترم با امر امامت از شما بیعت نخواهم کرد با شما و حال
 آنکه شما سزاوارترید بر بیعت کردن با من و بجنب حق مارا که اهل بیت رسول خدا ایم از اینک بر آنگاه
 بعد گرفت آنشد دله الیوم لید علیک عاداً مضمونش آنکه سخت گیر از برای ابوبکر کار خلافت را
 باز کند تو فردا یعنی غرض تو همین است که بعد از مردن ابوبکر خلافت را بتو بد **بعد ازین**
 این قتیبه گفت که آنحضرت گفت و الله یا عمر اقبل قولک و لا ابا لیه یعنی بعد اتم ای عمر
 که قول ترا قبول نکنم و با ابوبکر بیعت نخواهم کرد بعد ازین روایت کرده آنحضرت در آن مجلس
 گفت یا معشای الله! چنین لا تخرجوا سلطان محمد فی العرب من داره الی بیوتکم یعنی
 ای جماعت مهاجرین و انصارین مصلحت و اول تصرف بودن حضرت رسول خدا را از خانه او بجا نیاورید
 خود و آنچه را از برای اجماع سند ساخته اند مشغول بکار ابوبکر است که بروایت موضوعه نقل کرده اند
 که در آنشد او مرض رسول خدا ابوبکر را از موذ تا پیشانی زد و مردم کرد و مضمونی نیست که بر تقدیر تسلیم این روایت
 با اتفاق ایشان جایز است نماز در خلف هر بر و نماز حجتی آنکه در کتب عقاید خود این را مسلم ساخته اند و
 نوشته اند که و یجوز الصلوة خلف کل من و فاجرایس بنا برین پیشانی اصلاً موجب صلاح ابوبکر است

ناید که کمالات و فضایل چه رسد پس چگونه خلافت را که صاحب اختیار بودن در جمیع امور دین و دنیا
 است بر پیشمازی قیاس می توان کرد تا آنکه جمیع علمای اهل بیت با خبر صحیح روایت کرده اند که حضرت
 رسول خدا امیر کرده تا مردمان نماز گذارند و عایشه دختر ابی بکر از پیش خود مردم را خبر داد که پیغمبر خود
 تا ابی بکر امانت کند و چون آنحضرت برین اطلاع یافت فی الحال دست بردوش علی نهاده بیرون آمد و
 ابوبکر را از محراب و زکرده خود نماز گذارد و موی این است آنچه بخاری در صحیح خود روایت کرده
 باین مضمون که پس یافت رسول خدا در خود خفتی پس بیرون آمد و متوجه محراب شد پس ابوبکر نماز آنحضرت
 نماز میکرد و یقین حاصل است که هرگاه ابی بکر نماز آنحضرت اقتدا کرده باشد دیگران نیز بطریق اولی اقتدا
 کرده خواهند بود پس سندی ثابت میشود بر و این هر دو فرقه بسیار عجیب است که پیشمارکے ابوبکر با وجود
 امیر گردانیدن اسامه را بر و دلیل خلافت میتوان شد و خلیفه ساختن رسول خدا امر قضی علی را در بدین وجه
 نشدن تا وقت رحلت دلیل امانت آنحضرت نمیشود و چون علمای ایشان دیده اند که اجماع بر بیعت ابی بکر
 شده پس بعد از کتب خود مثل مواقف و مقاصد و غیره تا اعتراف کرده اند که در امانت اجماع شرط است
 بلکه بیعت یک کس و دو کس نیز منعقد میشود مثل منعقد شدن امانت ابی بکر به بیعت عمر و امانت عثمان
 به بیعت عبدالرحمن بن عوف و چون ایشان جمیع غلبه بنامیه و بنی عباس را امام مغضض الطاعة میدانند لهذا
 قاضی حنفی بعد از ذکر منعقد شدن امانت ابوبکر به بیعت عمر گفته و همین طریق به بیعت یک کس و دو کس
 گفته اند و از زمان خلفای شش تا این زمان که ما هم اکنون انصاف باید داد که هرگاه این همه اختلاف
 در اصل اجماع شده باشد و در بیعت ابوبکر روایت علمای ایشان و جمیع فرق شیعه اجماع نمیکرد منعقد
 شده باشد و حال سند اجماع نیز معلوم شد پس چگونه کسی را بر بیعت ابی بکر جزم بمحقق اجماع بهم میرسد
 و بر تقدیر اجماع ظاهری از قرابت شود با وجود این همه نزاع و جدل و تهدیدات تا بمرتبه که صد اقل
 رزق خان سلاطین بگویند و سعد بن عباد را با نهایت قرب منزلت او در خدمت رسول خدا در زیر
 پا نرم کنند و مقدور با کمالات قدر امانت رسانند و شمشیر زیر را که با حقا و ایشان از عمر پیشتره است
 بکنند دیگر چگونه کسی را طعن بهم میرسد که جمیع اهل حل و عقدان عصر از حاضر و غایب و در نزد یک از رو
 خواست و طمع رغبت بی خوف و تقیه بیعت کرده اند حقا که اگر اضلال شیطانی و اصرار بر عاوت ثبات

نباشد با وجود آن همه ایات و احادیث و از بر امامت علی بن ابی طالب و ائمه شکیات ایمر معصوم
 اطهر غضب خلافت و آن قبایح صوره از خلفای شنیع عاقل اقتدا بایشان نمیکند دیده و دانسته
 خود را مستحق عذاب الیم نمیزد و المهدی من مهداه اند **طریق** در کتب فریقین تواتر رسیده که هر کس
 فرمود که اهل بیت در ضلالت نیستند و بیست قرآن ایشان است و ایشان با قرآن و علی با حق است و حق
 با علی و تابع ایشان از اهل نجات است چنانکه در اصل ششم تحریر یافت اکنون میگوئیم آیا علی ابن ابی طالب
 در تحلف از بیعت ابوبکر و ابانمودن بر حق بود یا بر باطل اگر بر حق بود ثابت میشود بطلان امامت ابوبکر
 و اگر بر باطل بود لازم می آید که نبی رسول خدا بقوله یا مد من کذب رسول رب العالمین **طریق دوم**
 در رفع استبعاد از ضلالت اهل بیت چون با اتفاق اهل جمهور بر دو فرقه فضا از رسول خدا بر امامت
 ابی بکر واقع نشده و همه محققین اهل خلاف متفقند که بیعت صحابه امامت ابی بکر ثابت میشود لهذا در مقام
 استدلال بر امامت ابی بکر از راه عام فریبی در آمده میگویند چه معنی دارد که اصحاب رسول خدا بعد
 از آنحضرت در ضلالت افتند و چگونه حق را منظور ندارند و این شبهه بی اصل را از ابطال لایل خود
 میدانند و در رفع این استبعاد اولاً حدیثی چند از رسول خدا که در کتب معتد ایشان روایت شده
 تحریر می یابد و بعد از آن بتوضیح مقام و چگونگی حال می پردازد تا بالکلیه شبهه از میان بر خیزد و حق
 در نظر آید باب هدایت و انصاف بی شبهه سنگ و دوم جلوه گر آید **چهارم** در جمع بین الصحابه از
 متفق علیه بخار و مسلم و است کرده از عبید بن یسر **طریق سوم** آنکه سماع مر جال من معنی
 فنعوذ بهم ذات الشکال یا قول یا رب اصحابی فقال الله لا ادری ما اعدتوا بعد ان قالوا
 کما قال العبد الصالح و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فلما توفیت کنت انت الک
 علیهم و انت علی کل شئ شهید ان تعذبهم فاعذبهم عذابک قال فیقال لی فاعذبهم بما لولوا
 مرتدین علی اعتقادهم منذ ان قتمهم حاصل آنکه زود باشد که جمعی از است مراد اصحاب شاکل که اهل
 جنم اند و اهل کشتند و من می گفته باشم ای پروردگار سرایان صحابه من اند و در هوا گشته شود تو میدانی
 که اینها چه اعدا کرده اند بعد از تو پس من موافق گفته بنده صالح یعنی عیسی خواهم گفت تو شاهد
 ایشان چه در وقت بودن من با ایشان و چه در وقت نبودن من بعد از رحلت از دنیا اگر خدا

اینها را بدینشکایتان بنده گان توان پس گفته شود در جواب من که این گروه از اوقات که توان آنها جدا
 همیشه واپس رانده بودند بر پاشنه های خود یعنی از دین و ملت تو برگشتند **و دیگر** روایت کرده از متفق
 علیه بخاری و مسلم از انس بن مالک که رسول خدا گفت لیکن علی الحوض رجال ممن صابغنی حتی
 اذا رانیهم و دفعوا الی دو سیم اختلجوا فلا قولن ای رب اصحابی فیقال لیلا
 مددکے ما اعدا ثوابک نووی در شرح صحیح مسلم این خبر را با قطع نفی کرده گفته اصحابی در روایت
 مصنف واقع شده و در بعضی نسخ کبر است و از بنیای نیز ظاهر شود که مراد از اختلاج درین مقام اجتناب و
 اقطاع است و حاصل معنی حدیث آنکه وارد خواهند شد بر من بر حوض کوثر جمعی از صحابه من تا آنکه چون
 را به بنیامان متوجه من شوند و بریده شوند از نزد من یعنی ایشان را از نزدیک من دور سازند پس
 من خواهم گفت ای پروردگار من صحابه منند و گفته خواهد شد در جواب من که تو نمیدانی که ایشان
 بعد از توجیه احوال کرده اند **و دیگر** روایت کرده از عبداللہ بن مسعود که رسول خدا گفت انا فخرکم علی
 الحوض و لیفرن الی رجال منکم حتی اذا هوی الیهم انا و لهم اختلجوا و فاقول
 ای رب اصحابی فیقال انک لا تدرك ما اعدا ثوابک در لغت عرب فوط و فارط کسی را گویند
 که بیشتر بر سر آب رود و اسباب بر داشتن میباشد و حاصل معنی حدیث آنکه من فارط شمام بر سر حوض
 و بنسبی من جمعی از شما با میدان متوجه میشوند تا آنکه چون قصد کنم که ایشان را آب هم جدا خواهند شد از نزد
 من پس من خواهم گفت ای پروردگار من اصحاب من اند و گفته شود که تو نمیدانی که چه احداث نمودند
 اینها بعد از تو **و نیز روایت کرده** در همین مضمون از خدیجه بن الیمان در متفق علیه بخاری
 و مسلم و یحیی بن زکریا و ابن ماجه و ابن کثیر و ابن جریر و ابن عساکر و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر
 من امتی یخمدون عنہ فاقول یا رب اصحابی فیقول لا علم لك بما اعدا ثوابک انهم
 ازند و اعلی اعدا هم الفقهه حاصلش آنکه وارد میشوند بر حوض مردمی از امت من پس رانده و
 خواهند شد از ان نگاه من خواهم گفت ای پروردگار من اینها اصحاب من اند پس خدا تعالی خواهد گفت
 بدینشکایت ترا علم نیست باینچه آنها احداث کرده اند بعد از تو تحقیق که آنها مرد تندرستند و از دین برگشتند
و دیگر روایت کرده از صحیح مسلم از مسند عائشه از عبداللہ بن عمر بن عامر بن مضمون که رسول خدا اصحاب

گفت چون مفتوح شود بدست شما خراشهای فارس و روم چگونه خواهد بود عبد الرحمن بن عوف در جواب گفت
خواهم بود بطریقیکه رسول خدا فرموده است پس رسول خدا گفت تناناً فسنون ثم تتأسدون ثم تتبدلون
ثم تتباغضون حاصلش آنکه زبنت بدینا خواهید کرد و سدها و عداوت خواهد بود و زید یا لیکه کرد و از دین خواهند
برگشت **دیگر** روایت کرده در مسند عائشه از متفق علی بن مضمون که رسول خدا میفرمود بقراینه گفت اگر قوم
ترا بشکر و جالبه عهدی تازه نمی بود من می ترسم که ایشان بدل انگار کنند بر این امر میگویم بخاک کن
خاند کعب و اورا با زین هموار میگویم و ذاتاً میگویم در آن اسیر از آن بیرون کرد و دانه و دود در آن
قرار میدادم یکی شرقی و یکی غربی پس میفرمود اورا موافق بنای برایشیم **ابن مردویه** روایت
کرده از ابن عباس که گفت بیرون آیدیم من و بنی و علی پس دیدیم باغی انگار مرقضی علی گفت ای رسول خدا
چه نیکوست این باغ اسختر فرمود باغ تو در جنت بهتر است ازین پس از آن گذشته و بعد دیگر رسیدیم
پس گفت علی چه نیکوست ای رسول خدا این باغ اسختر گفت حدیقه تو در جنت بهتر است ازین تا آنکه بهفت
حدیقه گذاشتیم پس گفت رسول خدا یا علی حدایق تو در جنت نیکوتر است ازین حدیقا و بعد از آن دست
بر سر روی و سجده و او باید و دیگرست تا آنکه بلند شد گریه اسخترت پس علی گفت چه چیز میگرداند ترا ای رسول خدا
اسخترت گفت خدا شکست در صد و دوقوم که بید و نهالک حتی بفقیر و بی نیکی کنایه که در سینه است
قومی است که بر تو ظاهر نمیشوند تا وقتی که مراد میان نبینند **احطاب از زم** در سنن نیز همین
مضمون روایت کرده با پیوسته از علی بن ابیطالب **و ابن ابی عمیر** نیز همین مضمون روایت
کرده از انس بن مالک **و دیگر احطاب** روایت کرده با پیوسته از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از مدر
که رسول خدا مر علی را گفت ان الضعفاء لیتلک فی صد و دمن لا یظلمهم هاهنا بعد من اولک
یلعنهم ویلعنهم اللعنون یعنی پر خد باش از کینه های که نسبت بتو در سینه ای کنایت که ظاهر میکند مگر
بعد از موت من ایشانند که لعنت میکند خداست علی بر ایشان و لعنت میکند ایشان را لعنت کند گمان پس اسختر
گریست پس گفتند حضرت از چیست گریه تو اسخترت فرمود اخیری بی جلال انهم یظلمونه و یمنعون
حقه و یقاتلون و یقتلون و لده و یظلمونهم بعد یعنی خرداء مرا چیزی که بدستیکه اینها
علم بر علی خواهند کرد و منع خواهند نمود حق او را و مقاتله خواهند کرد با او و خواهند کشت فرزند آن او را و علم

خواهند که بعد از او بر فرزندان او **و ابن عباس** در مناقب روایت کرده که رسول خدا با علی بن ابیطالب
 گفت آن ائمه استعدایک بگذاشت یعنی بدینکه است زود باشد که عذر خواهند کرد با تو بعد از من **و**
حمید در مجمع بین الصمیمین روایت کرده از صحیح بخاری که در مسند انس بن مالک از زهری که گفت دیدم
 انس بن مالک را در حالتیکه میگفت پس گفتم چه چیز است که ترا میگردانند گفت نمی بینم از آنچه یافته بودم در زمان
 رسول خدا ام این تازیانه و این هم ضایع شد **و دیگر** روایت کرده از صحیح بخاری از ابی دردا که گفت ای
 که نمی بینم از امر است محمد جز به گرانیکه نمازم میکنند **و احط** خواندم روایت کرده با سند از عبد
 بن مسعود باین مضمون که گفت بودم با رسول خدا در حالتیکه از مدینه بجانب حوا متوجه گردید پس آنحضرت
 ایستاد گفتم یا رسول الله چیست که آه میکشی آنحضرت گفت ای بن مسعود و لم یبرک لک ای می بد گفتم
 یا رسول الله خلیفه تعیین کن آنحضرت فرمود که خلیفه کنم نعم ابو بکر پس ساکت شد بعد از آن ایستاد باز
 من پرسیدم آنحضرت باز همان جواب داد گفتم یا رسول الله مد شخصی را خلیفه گردان آنحضرت گفت که خلیفه
 کنم نعم عمر بن خطاب پس ساکت شد و بعد از آن ای دیگر کشید و چون من از سببان پرسیدم آنحضرت همان
 جواب داد گفتم کسی را خلیفه گردان گفت که خلیفه کنم نعم علی بن ابی طالب آنحضرت گفت آه و گفت
 تفعلوا ذلك ابداء الله لئن فعلتم لی تخلصکم الحیة تجلس علیکم اطاعت او و تخایبید هرگز ملا و دیگر
 مخالفت خواهید برداشت بخدا قسم اگر خلافت او گردن می نهاید و اخل میکرد شمار در جنت پس از احادیث
 مذکوره ثابت شد که مجرب صحابی بودن از برای نجات کافی نیست و استقامت ایشان نیز مثل مردم دیگر
 از راه ایمان و عمل صالح است و ایشان نیز مثل انبیا روزگدار از حق و حقه و عباد و بجاه و خواهر
 دنیا و امان نمیشدند و بنه لیه العقبه که بعد از مراجعت رسول خدا از بتوک منافقین صحابه در عقبه که در
 راه واقع بود قصد رسول خدا کردند و آنحضرت با الهام ربانی دریافت همه آنها را بحدیف بن الیمان که مدار
 نامه در دست داشت نمود در کتب فریقین مشهور است و در صحیح مسلم روایت شده از حدیف بن الیمان که
 گفت اصحاب عقبه جهاد کس بودند و بهیچیک از این روایت حکم کرده بصیحه خلیفه العقبه پس معلوم شد که
 جمعی از ایشان در فتنه و شقاق و از بجه ظالمین افزون بوده اند و هر که فی السیحه الطامعی بر اخبار سلف
 دارد میداند که اکثر قریش با علی بن ابی طالب عداوت داشتند زیرا که خون آباء و اولاد و اقارب بر یک

از ایشان بعضی را و البعز را محضرت رنجیده شده بود و عصیت عرب انهم من الشمس است و لهذا بایا بوده که
 در میان قبیله کبکبت شدن سکی یادزدیدن شتر به یا ایسی قنبا و فسادهای عظیم بهم رسانیده و عداوت و
 دشمنی تا قرنهای در میان ایشان بوده و نیز بجاه و ریاست و خواست لذات نفسانی و زخارف دنیوی
 و تصرف شیاطین در قلوب و غلبه حق و حد و هر زمانی از زمانه سابق و لاحق اکثر آباء بنی هر از راه
 و می بود در واقع اگر چه بنیاد و غرض نفسانی باشد معویه و عایشه و طلحه و زبیر چرا با علی ابن ابی طالب منز
 و حال او بر همه ظاهر بود مقتله و فتنه کشند و با قتل این همه قنبا و خونریزی شوند و چرا مردم با وجود علی
 ابن ابی طالب باین چهار رکن فساد بگرفتند و بر روی بیت رسول خدا و استیلا علی ایشان تنگ کشند حال آنکه
 در کتب فریقین تواتر رسیده که رسول خدا از برای عمار گفت تعمله الغنّة الباعیه یعنی نگر باطل عمار را
 میکشند و زبیر گفت ستقال علیا و انت عالم یعنی زد و باشد که با علی مقتله کسی و تو ظالم باشی و بعضی ابن ابی طالب
 گفت اینجا کون بر سر تنزیل قرآن مقتله کردم تو بر سر تاویل قرآن مقتله خواهی کرد و نیز فرمود تو مقتله
 خواهی کرد با ناکثین و مار قین و فاسطین و نیز در کتب فریقین بطریق تواتر عبارات مختلفه متعارفه المعنی است
 شده که رسول خدا فرمود امت من بعد از من سهفاده و سه فرقه میشوند و همه ایشان اهل ذرعه الا یک فرقه
 پس چه استبعاد دارد اگر جمعی را عداوت با علی و گروهی را حب است و فرقه را جلب نفع و طایفه را اطاعت
 و ساد و زمره را تعلیق برین دارد که با ابوبکر بیعت کنند و بعد از آن عوام ان س البشبهه و فریب و تم
 از راه برده کار خلافت ناحق را انشقام دهند همه ایشان اذعان دارند با کما در حیات حضرت موسی
 بحج و عینیت چند روز بنی اسرائیل با وجود بارون گوساله پرست شدند و قصد کشتن بارون کردند پس اگر
 اکثر مردم بسبب غرض مذکوره بعد از رحلت رسول خدا از علی بن ابی طالب که بمنزله بارون است بر گرد
 و با ابوبکر بیعت کنند چه استبعاد باشد و قطع نظر از این امور هر گاه نفس خدا و رسول بر امامت علی بن ابی طالب
 موجود باشد چنانکه بر نخی از آنها نمر که شد و انحضرت بعض قرانی معصوم است و با تفاق از گذر
 میراست خود خبر داده باشد بر علم اهل خلاف دیگر این سخن استبعادات نادیده بر اوست چنانکه مستور نیست بر
 اهل انصاف و احد لایک القوم العالمین **ملوک سیوم** در رفع استبعاد از عدم منازعت امیر
 المومنین بایشان و این را نیز با عتقا فاسد خود وین می اندازند بحقیقت خوفت ابی بکر و عین کینه

اگر خلافت علی بن ابیطالب بود چرا جنگ با ایشان نکرد با کما استخفاف علی و بنی هاشم تمام معاون او بودند
 هیچ فکر نمیکند که ازین فرار سخن بصورت ایشان بر سر سوزند اینهمی آید که چون آنحضرت اشع از همه بود
 و علی بن ابیطالب و جمعی دیگر از اعیان داشت چرا در شب از قریش فرار نمود و در غار پنهان شد بعد از آن
 بدین رفت و چرا در حدیبیه بود و علی بن ابیطالب و کثرت اصحاب با مشرکان قریش صلح نمود و حج کرده
 بدین بازگشت و قرار داد که هر که از قریش پناه با آنحضرت آورد با ایشان باز فرستد و در صلح نامه چرا بفرموده
 مشرکان لفظ رسول الله را نیک نمود و چرا در لحد دندان مبارکش شهید شد و برای خبرت ظاهر است که با
 بیعت جمع صحابه با آنحضرت سبب اتفاق صحابه و اهل تشا و چه فتنه بطور آذما و معادیه که در مرتبه از همه بیست تر
 بود و مشا صلی نگردید تا آنکه بفرموده آن ملعون بر من بربا لب رسول و بطلم زیدی دین درین خیر
 الم سلین شهید گشت و دو مان نبوت تا راج رفت پس دیگر چه استبعاد دارد اگر علی بن ابی طالب
 سبب قتل اعیان و انصار و حفظ بقای دین و عدم شتمات کفار دست از مقام ایشان باز دارد -

در کتب الملبت روایت شده که چون بمعلی بن ابیطالب رسید که مردم می گویند چه بود علی را که
 با او بکر و عمر شریعت کرد چنانچه باطله وزیر و عایشه مقابل نمود آنحضرت گفت مرا با نعت پیغمبر شریعت است
اول ایشان فرمود است که خدا استایه از خبر داده که ربانی مغلوب و مقتضای پروردگار من
 بریتکه من مغلوب و زبون کفارم یاری ده مرا پس اگر شما بگویند نوح مغلوب نبوده مکذب قرآن نموده و آید
 و اگر مغلوب بوده پس علی که وصی پیغمبر است اولی بعتد باشد و **دوم** ابومیسلم است که گفته و اعتراف کنم
 و مانند عون من دون الله یعنی شاه میگیرم از شما و از آنچه میخوانید شما از غیر خدا پس اگر میگویند

او بیگانه کرده اعتراف نموده پس وصی اولی بعتد باشد و **سوم** سیر خارا و لوط است که بقوم خود گفت
 لو ان لی بکمه قوه کاشکی مرا برفع شما قوتی می بود پس اگر میگویند او را برایشان قوت بود تحقیق کافر شدند
 و مکذب قرآن نموده آید و اگر میگویند او را قوت نبود پس وصی اولی بعتد است **چهارم** یوسف
 است که گفت رب السجین احب الی عباد عوفی الیه ای پروردگار من جس و زندان دوست تراست نزد من
 از آنچه مرا بان دعوت میکنند پس اگر میگویند او را دعوت کرده بودند بغیر مکر و هی که خدا بران غضب کند
 تحقیق که کافر شده آید و دعوت کرده بودند بچیز که خدا بران غضب کند و او اختیار زندان نمود پس

با تحقیق کافر شده آید و اگر میگویند او را دعوت کرده بودند بغیر مکر و هی که خدا بران غضب کند و او اختیار زندان نمود پس

و می اولی بعذر باشد و **محمد** موسی بن عمران است که گفت فردت منکم لما خفتکم فرار کردیم
 سن از شما چون ترسیدیم از شما پس اگر میگوئید موسی فرار نمود و از ایشان بی خوف تحقیق کار فرشته اید
 و اگر میگوئید فرار او از روی خوف بود پس وصی اولی بعذر باشد **ششم** مردی است که گفت
 یا بن ام القوم استضعفون و کا و یقتلون یعنی ای پسر ما در من قوم مرا ضعیف و زبون
 یا قتل و نزدیک بود که مرا بکشند پس اگر میگوئید قوم او را ضعیف نه استند پس کار فرشته اید و اگر میگوئید
 او را ضعیف و استند و می اولی بعذر باشد و **هفتم** محمد است که بفرار نمود پس اگر میگوئید
 بی خوف فرار نمود کار فرشته اید و اگر گوئید از خوف بود و چاره یغراز فرارنداشت پس انبی اولی بعذر
 باشد پس برخاستند همه مردم و گفتند ای امیر المومنین حق باشت و قول قول تبت بر علی بن ابی طالب
 و باطل را در لباس حق جلوه دادن ایشان نزد اهل تحقیق گشت **ان الباطل کان زهوقاً کما لو کذب**
 در اشاره اجمالی بر بطمان احادیث موضوعه و ادب بر تفقید اهل خلاف به آنکه احادیثی که در تحقیق در فضیلت
 خلفای فاشه و اثبات طریقه خود روایت کرده اند اصلاً حمل افتاد و رفت و بر امامیه هیچ وجه حجت نمی شود زیرا که همه
 تابعین بنی امیه و بنی عباس روایت کرده اند و منتهی می شود روایت شان بجهیکه از دشمنان حضرت علی بن
 ابیطالب اند مثل عبداللہ بن عمر که با علی بن ابیطالب بعت کردند چنانکه ظاهر است از اخبار مرد و فرقہ یزید
 و عبدالملک و مردان بعت کرد **حشیم** در جمع بنی النضیر از متفق علی بن عباسی و مسلم روایت
 از مسند عبداللہ بن عمر مثل بر این مضمون که چون اهل مدینه یزید را از امامت خلع کردند عبداللہ بن عمر
 بعت کرد حشیم و فرزندان خود را و ایشان را از شکستن بعت یزید منع کرد و گفت با بعت کرده ایم یزید
 یعنی یزید بر بعت خدا و رسول و باین چنین مرد عذر نباید کرد و **یازدهم** روایت کرده از مسند عبداللہ بن
 عمر از صحیح بخاری که باین مضمون که عبداللہ بن عمر جنیری نوشت بعد الملک مروان و او را بعت کرد و توان
 رسیده که عبداللہ بن عمر نزد حجاج رفت و گفت بیار دست خود را تا بعت کنم با امیر المومنین عبد الملک
 که سن از رسول خدا شنیدم که میگفت هر کس بمیرد و بر و بعت امامی باشد بر جا بعت مرده است پس حجاج
 با وجود کفر و نفاق بر حشیم گرفت و گفت و یروز با علی بن ابی طالب بعت نکردی و امر در آمده تا با عبد الملک
 ابن مروان بعت کنی دست من بخار نیست ایک با من بگردد بعت کن **یکم** عایشه دقتی از آنرا

عداوت و دشمنی فرو نگذاشت مگر دما اکتفا نکرد کشید و با حضرت قتال نمود و پیوسته اظهار عداوت
میکرد **ابن ابی الحدید** روایت کرده در شرح پنج البلاغت از ابو مخنف در کتابش
بان معنون که بطریق متعدد روایت شده که چون خبر قتل عثمان بجای رسید عثمان را نفرین کرد
و گفت به کار من عثمان را بکشتن داد بدستی که عثمان بکشته شدن سزاوارتر بود از هر کس چون
شنید که مردم بحیت باعلی بن ابی طالب کرده اند آزرده و متاسف گشت **و در بعضی** از روایات
ابو مخنف مندرج است که عایشه بعد از شنیدن خبر بیت کردن مردم باعلی گفت اگر زمین و آسمان بهم
می آمد بپوشید و نزد من از بیعت باعلی بن ابی طالب بعد از آن گفت عثمان بکشته شد **و دیگر** ابو هریره
که بواسطه زخارف دنیوی از علی بن ابی طالب روگردان شده بمجادیه پیوست و با حضرت امیر قتل کرد
و کذبش را بر باب خبرت معلوم است و مقتدایان ایشان سران گواهی داده اند **ابن ابی الحدید**
در بیشتر حش گفته تحقیق که روایت شده از علی بن ابی طالب که گفت بدستی که اکتفا ناس بر سر خود
صلی الله علیه و آله و سلم ابو هریره است **و دیگر** روایت کرده از سفیدان ثورس که از باب حدیث
اعتبار نمی کنند از اخبار ابو هریره مگر آنچه در باب بیعت دو و نزاع است **و دیگر** روایت کرده از ابو جعفر
اسکانی که او گفته قول ابو هریره مدحست نزد مشایخ ما چه عمر او را در زده بود با و گفت بسیار حدیث
وضع کرده **حمید** در جمیع بین الصیغین از متفق علیه بخار و مسلم از مسند ابو هریره روایت کرده
مشبهه اکتفا عبد الله بن عمر گفت بتحقیق که ابو هریره بسیار حدیث می بندد **و دیگر** روایت کرده از متفق
علیه بخار و مسلم از مسند عبد الله بن عمر که گفتند بعد از عبد الله بن عمر که ابو هریره میگوید رسول خدا میفرمود
امیر مکرده است بقتل کلب صید و کلب شبان امیر مکرده است بقتل کلب نزع بعد از مدد جواب گفت البته
ابو هریره ردعی دارد **و دیگر** انس بن مالک که از دشمنی کتمان شهادت روز غدیر کرد و بعد عای انحضرت
مهر و صفت چنانکه گذشت در اصل دوم بر روایت ابن ابی الحدید از واقعی و غیره **روایت**
کرده ابن ابی الحدید از ابو یوسف شاکر ابو حنیفه و او از ابو حنیفه که گفت ابو هریره و انس بن مالک
آنچه اکتفا به اند که اعتماد نیست بر روایت ایشان **و دیگر** عمر القاسم که دین را بدینا فروخت و با حسان
پیغمبر ده معاویه از اسلام بے نفیشت و قیاس اعمالش در جمیع کتب مذکور است **و دیگر** مغیره بن شعبه

که با حضرت امیر نهایت عداوت می ورزید **ابن ابی الحدید** روایت کرده از ابو جعفر اسکافی که میفرماید ابن شعبه ع را بر منبر کوفه ناسزا می گفت **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر اسکافی که معاویه جمعی از صحابه و تابعین را صلها می داد تا اخیر بقتی در حق ع بن ابی طالب روایت کنند و از جمله آنها بود عمر و عاص میفرماید بن شعبه و از تابعین نعووه ابن زبیر **دیگر** کعب الاحبار که ابو ذر غفاری رضی الله تعالی عنه در حضور عثمان بر سر او زد و گفت بخیر انبیا از دلت بیرون زفته است **ابن ابی الحدید** در شرحش گفته روایت کرده اند جمعی از اهل سیر که علی ابن ابیطالب میگفت بنی کعب الاحبار که زاب است و او منحرف بود از انحضرت - **دیگر** سعد بن ابی وقاص که از عداوت با انحضرت بیعت نکرد و هرگز در جهاد با اعدا دین پرو حضرت امیر نشد **دیگر** ابو موسی اشعری که بدشمنی نفعی خلافت از انحضرت کرد بفرموده عمر بن عاص **دیگر** سعد ابن مسیب که از دشمنان انحضرت بود مطابق روایت ابن ابی الحدید و غیره و با جمله هر روایتی که ایشان در باب عقیده خود نقل می کنند البته سلسله روایاتش از تابعان بنی امیه و از دشمنان علی بن ابیطالب خالی نیست چنانکه ظاهر است بر صاحب نیرت و بر جمیع ارباب تتبع ظاهر است که معاویه و سایر طایفه بنی امیه بآل رسول چه مایه عداوت داشتند و همواره بر منابر و در جمع خاص و عام سب اهل بیت رسول خدا می کردند و مجین ایشان را قتل و غارت می نمودند و یکس را یارای آن نبود که اظهار فضایل علی ابن ابیطالب کند و بر کس در ذمت انحضرت حد از مسخر خود وضع میکرد صلها و اگر امهامی یافت و قتل و جمع کند اظهار عداوتش می کرد و بدینگونه فرزندان طایمان معز و کرم و صاحب شوکت و حکومت می گشتند و گوی که منسوب بولای انحضرت بودند همیشه خایف و مظلوم بسر می بردند و اصلا اظهار دوستی و پیروی اهل بیت نمیکردند **ابن ابی الحدید** روایت کرده از ابو جعفر اسکافی که گفت بصحبت رسیده که بنی امیه را اظهار فضایل علی را و مناقب می ساختند کسی را که ذکر او را در فضایل انحضرت بود تا بمرتب که یکس را اجازت نبود که نام انکس را بر زبان راند **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر که معاویه صد هزار درهم بسمه ابن جنذب داد تا آیه و من الناس من یحیی قوله فی الحکم الدنیا

را که مستقرن زمت است و در شان علی روایت کنند و این و من الناس من یشتري نفسه ابتغاء
 رضات الله را در شان ابن حجر روایت کند و سمره بن جندب قبول کرد پس دو صد هزار درهم داد و او
 قبول کرد بعد از آن که چهار صد هزار درهم داد قبول کرد و روایت نمود موافق فرموده معاویه **والمکر**
 روایت کرده در شرحش از علی بن محمد بن ابی سیف مداین در کتاب احداث که معاویه نوشت بعل
 خود تا بکشد را و این فضیل علی و اهل بیست را پس خطا در هر جابر منبر به آنحضرت ناسر امیگفتند و معاویه
 از برای آنحضرت و اهل بیست روایت میکرد و چون در کوفه شیعه علی بسیار بود و زیاد را بر ایشان شت
 تا بکشت آنها را در هر جایافت بقعوبات عظیمه و نوشته دیگر بعل خود فرستاد که محبان عثمان و او این
 فضیل او را اعزاز و اگر ام کنید و نام او را نام پدر و اقوامش را نزد من فرستید پس چون نزد او
 فرستادند همه را صلوات گرانایه و اطاک و اسباب بسیار داد پس هر که از عثمان فضیلتی روایت میکرد نام
 او را میگویند و او را از معقران میساخت بعد از آن نوشت بعلش که بسیار شد فضایل عثمان اکنون
 مردم را تحریف کنید تا روایت کنند از ابو بکر و سمر و سایر اصحاب پس روایت کردند در مناقب آن
 موضوعه بسیار که بچیک اصلی و حقیقتی ندانست و آنها را بر سر مبارکی گفتند و معلمان را گفتند تا
 در مکتبها باطفال بیاموزند و آنها را مثل قرآن تعلیم میکردند تا آنکه زنان و دختران و خدمتکاران
 نیز آموختند و بعد از آن نوشت تا در جمیع بلاد تفحص کند و هر کس بدوستی علی بن ابیطالب و اهل بیت او
 مشتم باشد خانه اش را خراب کنند این بود تجملی از مضمون روایت ابن ابی السحر مد از کتاب مداین
 اکنون مایل باید کرد از روی انصاف باید دید که هرگاه در سابق ایام حال برین متوال بود و جمیع
 روایات معتبر ایشان تابع نبی امیه و دشمن اهل بیت رسول خدا باشد و دیگر احادیث و ادعای عقاید ایشان
 چه اعتبار خواهد داشت **الماقل تحفه الاشارة والله الموفق والمعین** **خاتمه**
 در بیان مجملی از معاد بد آنکه معاویه عبارت از زنده گردانیدن خدا تعالی خلاق را در روز قیامت از
 برای مکافات و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبران است و وجودش از راه مستوده و قرانی و ایا
 مشکوئه نبوی و اجماع امت بخوبی که اصلا مشک و شبه در آن راه ندارد و بهیچ وجه قابل تاویل نیست و اگر
 موجب کفر و زندان است و بر هر مکلف واجب است که اعتقاد کند و یقین بداند که آخرت از لای در بنای

آسمان و زمین راه خواهد یافت و گسها بنا بر الهی در هم نوردیده خواهد شد و گوهرها از یکدیگر پاشیده خواهند
 گشت انگاه خدایتعالی بدنهائی همه را چنانکه بود خواهد ساخت و اجزای بوسیده از یکدیگر پاشیده را باز
 سیات خواهد بخشید و روح خلایق را با بدن بدنهائی میسرش خواهد داد چنانچه در دنیا داده بود و همه را خست
 خواهد گردانید زیرا که جمیع این امور ممکن است و آیات سنگینه و احادیث متواتره از وقوعش خبر
 داده بخو که اصلا قابل تأویل نیست **و نیز باید دانست** که خصوصیات قیامت از صراط
 و میزان و سنجیدن امهائی اعمال و امثال اینها متحقق خواهد گشت و بعد از آن خدایتعالی بمقتضای
 وعدہ و وعید خود چنانکه فرمود پس بهشتی را بهشت جاودان ارزانی خواهد داشت با حور و قصور
 و علمان و غیر اینها از آنچه بان انسان لذت می برد و دوزخ را عذاب الیم و دوزخ که شغل
 است بر آتش و زهره و نار و عقرب و امثال اینها از مملکت و موفیات گرفتار خواهد کرد و جمیع
 این امور از آیات و احادیث متحقق است و بهیچگونه قابل تأویل نیست **و دیگر باید دانست**
 که جمیع که نفس ناطقه مصدر افعال و اعمال اختیار می خود است و رنج و راحت باو عاید می شود و بدن
 التمت نسبت با نهانچنین مورد ثواب و عقاب و لذت و الم در حقیقت اوست و بدن التمت از
 برای وصول لذات و الم پس اگر در مثل بدن اول محسوس گردد و بآن بدن نفیسم بهشت یا عقوبات دوزخ
 در یابد ظلم نخواهد بود زیرا که بتبدل و تغیر خصوصیات بدن شخص متبدل می شود و لهذا شخص در جمیع
 ایام حیات یک شخص است و حال آنکه بدن در جمیع اوقات متبدل میشود و همواره اجزای این تجمل رفته
 باهر الهی تازه بتازه بدل می آید و از اینجا است که اگر شخصی دیگر را بنا حق کند و بعد از رفته
 او را بقصد ص رساند در نظر جمیع عقلا نه موت هر چند اجزای بدن آن شخص بسبب تازگی طولی است
 دیگر بکبر تجلیل رفته باشد و انواع تبدلات بر آن طارند **و نیز باید دانست** که مقتضای
 آیات و احادیث و خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر و سوال سنگین و امثال اینها حق است
 و نفوس در زمان بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که انرا برنخ گویند موجود اند و در حوز احوال خود
 لذت و الم با نهان می رسد خواه بدن شخص در قبر باشد و خواه نباشد و خواه سوخته شود و خواه
 طعمه جانوان گردد و هر چند با وجود مجرب و درست بودن و در قبور مشاهده کردن هیچکس مطلع بر اینها نگردد

زیر که خواست بر عالمی اوراک او صنایع و احوال عالم دیگر نمیتواند از کثرت و از بی نهایت که شخصی که در حضور جمعی
 خوابیده باشد هر چند صورهای مختلفه و شهرهای معظم و دیارها و کوهها و بنیاد و انواع لذات و عقوبات
 دریا و چیک از حاضران بر چیزی از اینها مطلع نمیشود و همچنین شخصی خوابیده و او را که در خواب است و غفلت
 نمیشود بر آنچه از حاضران بظهور نیاید و در حقیقت دنیا عالم خواست نیست تا عالم بعد از موت بپرس چه
 استیقا دارد و اگر در دنیا بر امور واقع در آن عالم اطلاع حاصل نشود و هر چه را عقل مستعد میداند
 بهر تصور بر که انسانی ناشی میشود و الا نظر بقدره کامله ای که از کثرت عدم دلالتی محض اینهمه اشخاص مختلفه
 بر انواع متقابل و اجناس متباینه را بوجود آورده در نهایت آسانی است و چگونه استیقا ندارد و در واقع
 هرگاه انسان با عدم استقلال و ضعف وجود در سر آبی از آفات نظر بصورتی آیه خود اشخاصی تغییرات
 و تصرفات بظهور می آید و بعضی اراده خود استقامت و زمینها و اصفای موجودات در مثال ظاهر
 می تواند ساخت و در محله همه را زایل گردانیده عالمی دیگر تصور نمیتواند کرد پس خدا تعالی که خلاق
 حقیقی و مصدر تحقیق است و وجودش مبداء جمیع وجودات و قدرش تمام اصل قدرتهای تصرف و مخلوقات

خود از تغییر و تبدیل و ایجاد و بقا و افناء و غیر اینها مستعد باشد ان شاء الله
 امر اذا اراد شئ ان يقول له كن فيكون فبما ان
 الذي بيده ملكوت كل شئ واليه يرجعون
 الحمد لله الذي وفقنا لتهتم هذا التأليف
 و ليس لنا الضاع من انما لم يكن يومئذ
 سابع شهر ربيع الثاني في
 سنة سبع وستين
 الف مائة و الثمانين
 صلوات

مطبوع شد ثانیاً سفینه النجات من تألیف حسین علی رضائی تبریزی
 پنجم ماه جمادی الاول سنه ۱۲۸۰ هجری النبوی ص ۱۰۰ کاپی شده از سفینه

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی، مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

۱۔ اگر کسی نے کسی کتاب کو خرید کر پڑھا تو اس کا نام لکھ کر
 کتاب خانہ میں رکھ دے۔
 ۲۔ اگر کسی نے کسی کتاب کو بیع کر دیا تو اس کا نام لکھ کر
 کتاب خانہ میں رکھ دے۔
 ۳۔ اگر کسی نے کسی کتاب کو ہبہ کر دیا تو اس کا نام لکھ کر
 کتاب خانہ میں رکھ دے۔
 ۴۔ اگر کسی نے کسی کتاب کو وقف کر دیا تو اس کا نام لکھ کر
 کتاب خانہ میں رکھ دے۔
 ۵۔ اگر کسی نے کسی کتاب کو تحفہ کر دیا تو اس کا نام لکھ کر
 کتاب خانہ میں رکھ دے۔
 ۶۔ اگر کسی نے کسی کتاب کو عین کر دیا تو اس کا نام لکھ کر
 کتاب خانہ میں رکھ دے۔
 ۷۔ اگر کسی نے کسی کتاب کو صلہ کر دیا تو اس کا نام لکھ کر
 کتاب خانہ میں رکھ دے۔
 ۸۔ اگر کسی نے کسی کتاب کو صدقہ کر دیا تو اس کا نام لکھ کر
 کتاب خانہ میں رکھ دے۔
 ۹۔ اگر کسی نے کسی کتاب کو انعام کر دیا تو اس کا نام لکھ کر
 کتاب خانہ میں رکھ دے۔
 ۱۰۔ اگر کسی نے کسی کتاب کو سزا کر دیا تو اس کا نام لکھ کر
 کتاب خانہ میں رکھ دے۔

